Rahe Tudeh
راه توده
دوره دوم «۱۰۹» مرداد ۱۳۸۰

تحلیل محافل توده‌ای داخل کشور از تحولات ایران
(۱۵)

مصاحبه "اومانیته" با "مریم فیروز" (ص ۶)

گفتگوی رادیوئی سردبیر "راه توده"

عقب‌نشینی مخالفان هرروز دشوارتر می‌شود! (ضمیمه)

جنوب ایران در معرض خطر یک حمله هوائی!

خطر جدی تهاجم نظامی به ایران!

در محافل سیاسی ایران از اطلاعات دقیقی صحبت می‌شود که از یک حمله هوائی برق‌آسا به ایران حکایت دارد.

در همین محافل گفته می‌شود تاسیسات نیروگاه اتمی بوشهر بعنوان هدف اصلی در نظر گرفته شده‌است و نیروهای نظامی امریکا و انگلستان در منطقه خلیج فارس آماده اجرای این حمله شده‌اند.

باز کردن پرونده انفجار پایگاه هوائی امریکا در عربستان سعودی، انفجار مقر امریکائی‌ها در لبنان در سال‌های گذشته و آغاز انتشار گزارش‌هائی در باره انتقال اسلحه از ایران برای حزب‌الله لبنان و ادعای نقش جمهوری اسلامی در جنگ‌های اخیر میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها از جمله زمینه‌های تبلیغاتی برای آماده کردن افکار عمومی منطقه و جهان برای این حمله هوائی ارزیابی شده‌است. سکوت سئوال برانگیز مطبوعات امریکا پیرامون انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران و در سایه قرار دادن آرای ۲۲ میلیونی محمدخاتمی در این انتخابات و انتشار دوباره اخبار و گزارش‌های مربوط به انفجار پایگاه نظامی امریکا در لبنان و عربستان سعودی با هدف انحراف اذهان عمومی از انتخابات اخیر در ایران نیز نشانه‌های دیگری از توطئه حمله نظامی به ایران است. همانگونه که ادامه تحرکات سیاسی دوران اخیر سلطنت طلب‌ها که با تحریم انتخابات شدت گرفت نشانه دیگری در زمینه همگامی با سیاست‌های امریکا در رابطه با ایران و مافیای حاکم بر جمهوری اسلامی است.

طرح مسئله در دو اجلاس! در ارتباط با فراهم سازی زمینه حمله نظامی به ایران، همچنین گفته می‌شود که در کنفرانس سران اتحادیه اروپا که ماه گذشته (ژوئن) در کشور سوئد برگزار شد، خواست اسرائیل برای تضمین امنیت این کشور مطرح شده‌است. در این ارتباط از سوی امریکا خواست اسرائیل برای پیش‌برد مذاکرات صلح در منطقه و تن دادن به تشکیل دولت فلسطین نابودی خطر اتمی جمهوری اسلامی مطرح شده و برخی عکس‌های ماهواره‌ای و اطلاعات شبکه‌های جاسوسی مربوط به حساس‌ترین مراکز نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی نیز ارائه شده‌است. گفته می‌شود همین امر، در کنفرانس کشورهای بزرگ صنعتی "جنووا" با استدلال‌های جدید و اطلاعاتی دقیق‌تر، در پوشش ضرورت صلح در خاورمیانه و کنترل نظامی جمهوری اسلامی از سوی جورج بوش مطرح شده است. (بقیه در ص ۲)

سرانجام اوباش وگروه‌های فشار
(ص ۹)

توابین حکومتی مدافعین انقلابی
(ص ۲۶)

شازده کوچولوها در جمهوری اسلامی
(ص ۱۳)

یورش به حزب مسیر انقلاب را عوض کرد!
(ص ۳۵)

سازمان تعزیرات نفت به فجیره و امارات می‌فروشد
(ص ۷)

قبض گاز و برق با شماره اطلاعاتی- با آنکه هیچ اشاره‌ای در مطبوعات ایران به اخباری که حاکمیت در این زمینه‌ها دارد نمی‌شود، برخی تصمیمات به ظاهر تعجب آور که اخبار آن در مطبوعات منتشر می‌شود، خود گویای آن اطلاعات و رایزنی‌هائی است که در پشت صحنه وجود دارد و با صراحت در باره آن با مردم سخن گفته نمی‌شود. از آن جمله‌است خبر پخش قبض گاز و برق در خوزستان همراه یک شماره تلفن اطلاعاتی. در این قبض‌ها از مردم خواسته شده‌است تا اطلاعات خود از تحرکات مشکوک در منطقه را به آن شماره تلفن اطلاع بدهند. این عمل در ابتدا با برخی اعتراض‌ها در مجلس روبرو شد و آن را عملی از سوی سازمان‌های اطلاعاتی موازی و به منظور مقابله با تشکل‌های دانشجوئی و اصلاح طلب ارزیابی کردند، اما بنا به توصیه‌ای که شد و اطمینانی که دولت در زمینه بی‌ارتباط بودن این اقدام به مسائل داخلی به هیات رئیسه مجلس داده شد، مطبوعات مسئله را پی نگرفتند و در مجلس نیز این ماجرا دیگر دنبال نشد. در راهروهای مجلس گفته می‌شود که این اطلاعیه و آن شماره تلفن ناشی از تحرکاتی است که در منطقه و در خاک ایران احساس شده و با در نظر داشت احتمال حمله هوائی امریکا در اختیار مردم گذاشته شده و برای جلوگیری از تشنج در منطقه توضیح بیشتری داده نشده است!

زمینه‌سازی در دریای خزر و توطئه برای پیوستن جمهوری آذربایجان به ناتو- رویداد مهم دیگری که آن را نیز زمینه ساز دخالت امریکا و اسرائیل در امور داخلی ایران و تجاوزات نظامی به خاک ایران باید ارزیابی کرد، تنش نظامی در دریای خزر است. بر اساس ظواهر امر، دولت جمهوری آذربایجان توسط شرکت نفتی انگلیسی BP اقدام به اکتشاف نفت در دریای خزر (منطقه البرز متعلق به ایران) کرده و جمهوری اسلامی نیز بعد از اخطار جهت متوقف ساختن کارهای اکتشافی تا حل اختلافات موجود بر سر رژیم دریائی-نفتی خزر با یک کشتی جنگی و پرواز جنگی مانع این اکتشاف شده‌است. کار اکتشاف متوقف شده و جمهوری اسلامی فاتح به ساحل بازگشته‌است!

با توجه به مناسبات نزدیک سال‌های اخیر جمهوری آذربایجان به اسرائیل و امریکا و تمایل این کشور برای پیوستن به پیمان نظامی ناتو، آن اقدام به اکتشاف و کشاندن جمهوری اسلامی به صحنه واکنش نظامی، همگی می‌تواند زمینه ساز و تصریح کننده مناسبات نظامی جمهوری آذربایجان با اسرائیل و امریکا، حضور نظامی امریکا در آذربایجان و تاسیس پایگاه ناتو در این جمهوری باشد. امری که برای محاصره روسیه و تسلط بر بالکان، امریکا با تمام نیرو در پی تحقق آنست!

توطئه برای کشاندن جمهوری اسلامی به صحنه یک واکنش اجتناب ناپذیر نظامی در دریای خزر و سپس تبلیغ قدرت نظامی ایران و ضرورت مهار آن، عرصه‌های تبلیغاتی آن هدف بزرگ، یعنی باز شدن پای نیروهای نظامی ناتو و امریکا در آنسوی دریای خزر است.

در این ارتباط، رشد نارضائی مردم در آذربایجان ایران، که در میزان پائین شرکت آن در انتخابات اخیر ریاست جمهوری خود را به وضوح نشان داد و رشد ملی‌گرائی در واکنش به سیاست‌های غلط حاکمیت در منطقه، زمینه‌های مناسب دیگری است که هم جمهوری آذربایجان و هم امریکا روی آن حساب می‌کنند!

زمینه‌های تدارک حمله نظامی به ایران

در تمام دوران اول ریاست جمهوری محمدخاتمی مطبوعاتی نظیر "سلام" و "عصرما" نوشتند و به یاد جبهه مخالفان اصلاحات آوردند که در آستانه انتخابات سال ۷۶ ایران در معرض یک حمله هوائی بسیار جدی از سوی امریکا قرار داشت و یگانه دلیلی که این حمله را در آن زمان خنثی کرد و به تاخیر انداخت شرکت وسیع مردم در آن انتخابات و پیروزی محمدخاتمی، بعنوان رئیس جمهوری مورد حمایت وسیع مردم بود. در تمام این چهار سال جبهه مخالفان اصلاحات در جهت خنثی سازی این مشروعیت مردمی دولت اقدام کرد و عملا زمینه دخالت نظامی در امور داخلی ایران را یکبار دیگر فراهم ساخت. اقدامات اخیر همین جبهه در شلاق زدن مردم در مقابل پارک‌ها و در محلات و میادین، ادامه قتل زنان در مشهد که کپی برداری از قتل‌های مشابه در الجزایر است، اقدامات ضد ملی قوه قضائیه در تمام این دوران و بویژه اقدام اخیر این قوه در صدور حکم جلب بین‌المللی دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران عملا و رسما امور داخلی ایران را به سطح بین‌المللی کشاند.

ادامه دستگیری‌ها و بازداشت‌ها و انعکاس اجتناب ناپذیر اخبار مربوط به شکنجه و رفتار غیر منطبق با ابتدائی‌ترین حقوق انسانی با زندانیان سیاسی، بستن مطبوعات و محاکمه و به زندان افکندن روزنامه‌نگاران، احکام صادره مربوط به حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه و تبرئه آنها که بر خشم و نفرت دانشجویان افزود، تشدید فشارهای حکومتی به آیت‌الله منتظری و دستگیری مقلدان وی و سلسله اعمال و اقدامات مشابه این جبهه، همه و همه خواسته و ناخواسته همسوئی داشته با توطئه دخالت نظامی در امور ایران و فراهم ساختن زمینه آن در افکار عمومی جهان!

حاصل این اقدامات، تماما در جهت از مشروعیت ساقط کردن دولت، ناامید ساختن مردم از امکان تحول و اصلاحات در جمهوری اسلامی و رشد اندیشه حل مسائل داخلی کشور از طریق دخالت قدرت‌های خارجی در میان اقشاری از مردم بوده‌است.

دو اندیشه و پیش بینی، می‌تواند محور تحلیل‌ها و ارزیابی‌های جبهه مخالف اصلاحات و مافیای حکومتی-تجارتی از این اقدامات باشد:

۱- فراهم ساختن زمینه تهدیدها و حتی عملیات نظامی از خارج علیه کشور و سپس برکناری دولت کنونی و تشکیل یک دولت نیمه نظامی به بهانه مقابله نظامی با تهاجم خارجی،

۲- اطمینان از توان مذاکره و سازش با امریکا و خنثی سازی حمله نظامی و یا ادامه این حملات توسط دولتی که آنها تشکیل خواهند داد! در این زمینه، آنها از هم اکنون علیه کابینه آینده محمدخاتمی، بعنوان یک کابینه چپ و مخالف خصوصی سازی تبلیغ می‌کنند و خود را طرفدار قلع و قمع این بخش از کابینه و جبهه اصلاحات به امریکا و انگلستان معرفی می‌کنند. آنها نه تنها این را تلویحا در لابلای تحلیل‌های منتشره در دو روزنامه رسالت و کیهان و خطبه‌های نماز جمعه‌های تهران تبلیغ می‌کنند، بلکه در سفرهای اخیر خود به خارج از کشور، در این زمینه گفتگوهائی نیز می‌کنند! آنها این واقعیت را می‌دانند که قدرت نظامی جمهوری اسلامی در یک چشم بر هم زدن و به قیمت ویرانی بخش‌هائی از کشور و وارد آمدن تلفات جانی به مردم نابود خواهد شد، بویژه آنکه مردم در شرایط کنونی و در رویاروئی با همین جبهه و جناح هرگز از حاکمیت چنان حمایتی را نخواهند کرد که در جریان تهاجم ارتش عراق به ایران کردند. آنها برای این سازش با خارج و سرکوب در داخل به این آگاهی ها دسترسی یافته‌اند. یوگسلاوی و سرانجام آن در برابر چشمشان است. (به اخبار مربوط به سفر آیت‌الله جنتی به امریکا و شرکت یک لژ از فراماسونرهای جمهوری اسلامی در کنگره جهانی فراماسونری در همین شماره راه‌توده مراجعه کنید)

پرسش مهم

از متن این تحلیل، اخبار و اطلاعات پرسش مهمی کـه بـیرون می‌آید آنست که آیا همه آنچه که در داخل ایران و از سوی جبهه مخالفان اصلاحات انجام می‌شود، تنها ناشی از نوعی برداشت دینی، دفاع از منـافع، دفاع از قدرت حکومتی خویش و ناشی از آن دو برداشتی است که در بـالا به آن اشاره شد و یا در جستجوی عوامل دیگری هم باید بود؟

از نظر ما و متکی به همه تجربه تاریخی که حزب توده‌ایـران از تاریخ معاصر ایران و جهان و ۶ دهه مبـارزه سیاسـی–انقلابـی دارد، در دل همه این مقاومت‌ها در برابر اصلاحات و در قلب جبهه مخالفان اصلاحـات یک شـبکه منسـجم و سـازمان یافتـه‌ای حضـور دارد کـه رهـبرانی از آن مستقیما با سازمان‌های جاسوسی قدرت‌های بزرگ جهانی در تمـاس قـرار دارند و یا هماهنگ و همسو با آن حرکـت می‌کننـد! آنـها مـاموریت اجـرا می‌کنند، خط می‌دهند و در پشت صحنه آقایان را هدایت می‌کنند!

هیچکس در دهه ۳۰ نمی‌توانست باور کند کـه شـخصیت‌هائی نظیر میراشرافی و روزنامه آتش در خدمت امریکا و انگلیس عمل می‌کننـد و وظیفه انجام می‌دهند. یعنی همین نقشی که حسین شریعتمداری کنونـی و روزنامه کیهان انجام می‌دهند! میراشرافی نیز فدائـی آیـت‌الله کاشـانی و حامی نواب صفوی بود و تنها بعد از کودتای ۲۸ مـرداد معلـوم شـد، در آن سال‌هائی که در کنار آیت‌الله کاشانی قـرار داشـت بـا دربـار شاهنشـاهی و انگلیس‌ها در ارتباط بوده‌است.

هیچکس در دهه ۳۰ نمی‌توانست باور کند که مظفر بقـائی کـه کمتر به مصدق و بیشتر به آیت‌الله کاشـانی نزدیـک بـود، عـامل مسـتقیم انگلیس است و با سفارت امریکا نیز ارتباط دارد و حزبی که بنا نهاده حزبی است برای انجام ماموریت کودتا! یعنی همیـن نقشـی کـه امثـال رهـبران موتلفه اسلامی و جمعیت موتلفـه امـروز بـازی می‌کنـد. در دهـه ۳۰ ایـن شبکه‌ها در ابعاد محدودتری نسبت به امروز فعـال بودنـد، امـا نمونـه‌هائی بسیار آموزنده برای مطالعه و مقایسه با شرایط امروز جمهوری اسلامی انـد. شبکه تبلیغاتی "بدامن" که توسط انگلیس و امریکا تاسیس شد و تعـدادی کارگزار داخلی داشت، چند ده سال بعد از کودتای ۲۸ مـرداد و در لابـلای اسناد این کودتا و بعنوان اطلاعـات سـوخته منتشـر شـد. شـیوه تبلیغـاتی بسیاری از نشریات هفتگی و روزانـه و ماهانـه جبهـه مخالفـان اصلاحـات شباهت بسیاری به آن شـبکه دارد، نـه فقـط در فـرم، بلکـه در مضمـون! (اطلاعاتی در این زمینه را در ادامه و بعنوان درس‌های کودتـای ۲۸ مـرداد می‌خوانید)

شبکه بـرادران رشـیدی ، کـه نقـش پـل ارتبـاطی بیـن دربـار شاهنشاهی و انگلیس و امریکا داشـت را، بـا شـبکه‌های خـانوادگـی و یـا شبکه‌های تار عنکبوتی بیوت آقایان و بویژه بیت رهبری می‌توان مقایسـه کرد و پی گرفت!

تاریخ بی‌رحمانه در این عرصه و مستند به اسنادی که سـرانجام از پشت صحنه به روی صحنه خواهد آمد قضاوت خواهد کـرد. مشـروعیت دولت را از آن گرفتن، ناامید ساختن مردم از اصلاحات، کمک به رشد امیـد به خارج از کشور برای نجات از وضع موجود، فراهم ساختن زمینه تبلیغـاتی در اروپا و امریکا برای دخالت هر چه بیشتر در امور ایران بـرای بـاصطلاح دفاع از حقوق بشر، نابودی شـخصیت‌های شـناخته شـده و مـورد وثـوق و اعتماد مردم، ناامن ساختن زندگی مردم، فراهم ساختن زمینه برای تحمیـل مهاجرت به نخبگان و تحصیل‌کردگان، ماجراجوئی‌هـای مـرزی و سلسـله اقداماتی از این گونه تنها می‌تواند در یک استراتژی دقیـق و تنظیـم شـده پیش برده شود. همان کاری که در ۵ سال دوم دهه ۳۰ کردند و به نتیجـه نیز رسیدند!

این شبکه و این استراتژی در قلب مافیـای قـدرت و ثـروت در جمهوری اسلامی و با آگاهی از عزم این مافیا برای حفظ قدرت خویش بـه هر قیمت پیش برده می‌شود. آنها با اطمینان روز افزون بـه سـازش نـهائی این مافیا و جبهه سرمایه‌داران خارج از کشور و موسوم به سلطنت طلـب و جمع کردن دفتر انقلاب ۵۷ گام به گـام پیـش می‌رونـد. طـرح و توطئـه جانشین برای شکست این سازش و یا مقاومت ملـی در برابـر آن، تقسـیم ایران، تکه پاره کردن آن و دامن زدن به جنگ داخلی در آنست. آنچه کـه بعنوان دفاع از ارزش‌های دینی و در مخالفت با اصلاحات و مقابله با تهاجم فرهنگی غرب پیش برده می‌شود، شاید ساده‌لوحانی مجری آن شده باشند، اما آنها که در پشت صحنه هدایت کار را در دست دارند ساده لوح نیستند و می‌دانند چه می‌کنند و حوادث را به کجا می‌برند!

تمامی این شواهد و توطئه‌ها نشـاندهنده مرحلـه بسـیار دشـوار اصلاحات اقتصادی در جمهوری اسـلامی و مقـاومت بسـیار سرسـختانه‌تر مافیای ثروت و قدرت در مقایسه با مقاومت‌های ایـن مافیـا در دوره اول ریاست جمهوری محمدی خاتمی– در برابر این اصلاحات و جلـوگـیری از برداشتن هرگامی توسط وی در این عرصه‌است! (درشـماره ۱۰۸ راه‌تـوده، جمع‌بندی شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده پیرامون تحولات ایران را بخوانید!)

فاجعه را با همین صراحت، ابتدا باید پذیرفت و سپس بـا همیـن صراحت نیز فاش کرد و با مردم در میان گذاشـت. بـا سرنوشـت میـهن و مردم آن نباید اجازه بازی داد!

از کودتای ۲۸ مرداد هنوز هم باید درس آموخت، اما چگونه؟

اندیشـــــــه‌های کودتائی در میـــان مخالفان اصلاحات!

در آستانه سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد و سقوط دولت ملـی محمدمصدق سلسله مطالبی در نشریات داخـل کشـور منتشـر می‌شـود. از جملـه ایـن مطـالب، سـخنرانی‌ها و مقـالاتی اسـت کـه ایرادکننـدگـان و نویسندگان آنها، نه تنها سـهم بسـیار مـهمی در ایجـاد انحـراف در مسـیر انقلاب داشـته‌اند، بلکـه خـود متـهم بـه زمینه‌سـازی کودتـا علیـه دولـت محمدخاتمی در چهار سال گذشته‌اند و در کودتای خزنده‌ای که از سال ۶۹

به بعد در جمهوری اسلامی و علیه انقلاب ۵۷ گام به گام پیش برده شده نقش داشته‌اند! از این جمله‌است سخنرانی اسدالله بادامچیان در اردبیل و یا مقاله روزنامه ملت در شماره ۲ مرداد ۸۰.

مثلا آقای بادامچیان، دبیر اجرایی جمعیت موتلفه اسلامی در اردبیل می‌گوید: غربی‌ها معتقدند که نظام حزبی نیز همانند سایر مسائل از غرب به دیگر جاها انتقال یافته‌است. احزاب غربی قدرت محور هستند، همانند حزب توده که جلال آل‌احمد و نیما نیز در آن حضور یافتند و البته پس از روشن شدن فریب آنها از حزب توده جدا گشتند. اینها (اشاره به احزاب کنونی، که بی شک موتلفه اسلامی، محفل حقانی و تشکل رسالت مورد نظر نیست و جبهه مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را در تیررس قرار داده!) اصلا حزب نیستند، باندهای سیاسی و نفوذی هستند که فقط در پی انحصار طلبی و منافع خودشان می‌باشند نه مردمسالاری. ما به فرموده امام دو نوع حزب داریم، یکی حزبی که مردم را به خدا دعوت می‌کند، که حزب‌الله است و دیگری حزب شیطان!»

البته مردم ایران دیگر نیازمند هیچ استدلال و شاهدی برای شناخت جمعیت موتلفه اسلامی و اهداف و وابستگی‌های مالی آن و سیاسی آن نیستند و به همین دلیل این سخنان آقای بادامچیان نیاز به تحلیل ندارد، آنچه که نیازمند جلب توجه است، یافتن مشترکات بین اهداف پنهان پشت این سخنان و اهداف شبکه تبلیغاتی کودتای ۲۸ مرداد "بدامن" است!

و یا روزنامه ملت می‌نویسد: « وقایع نهضت ملی نفت هنگامی که اختلاف افکنی ها بین جریان روشنفکری ملی و نواندیشی های دینی و انقلابی، رفرماسیون و حرکت اصلاح طلبانه دولت و مجلس را کند و حتی متوقف کرد، بستر مناسب برای تهییج توده‌ای علیه اصلاحات بوجود آمد. توده نفتی‌های روسی–انگلیسی در قالب حزب بتوده در همین مقطع وارد عمل شده و با سازماندهی حرکت‌های توده‌ای و تحریک آنان ایجاد بی‌اعتمادی نمودند. این تجربه در شیلی هم تکرار شد. دولت اصلاح طلب و مردمی آلنده که به جنبش روشنفکری و دانشگاهی کشورش متکی بود و باجسارت در برابر قدت‌های خارجی ووابستگاه داخلی آنها ایستادگی می‌کرد تحت رهبری احزاب کمونیست و تهییج توده‌ای به سختی دجار مشکلات اقتصادی شد و بستر مناسب اجتماعی برای کودتای ژنرال گینوشه امریکائی به وجود آمد و دولت سرنگون شد.»

سرمقاله نویس روزنامه ملت، دقیقا می‌داند چه می‌گوید و کدام نقطه را هدف گرفته‌است. او با متکی شدن جنبش اصلاحات به توده مردم، کارگران و بسیج آنها به مخالفت برخاسته و با کشف محیرالعقول نقش مشابه حزب توده‌ایران در سال‌های دهه ۳۰، اولا می‌خواهد بگوید احزاب کنونی که مردم را می‌خواهند برای پیشبرد اصلاحات بسیج کنند همان نقشی را که خود وی برای حزب توده‌ایران اختراع کرده تکرار می‌کنند و دوم، اینکه اگر کودتا شد، این نه تقصیر مخالفان کنونی اصلاحات، نه تقصر صاحبان نقدینگی، نه نقشه و طرح لانه‌کردگان در بیت رهبری، نه شورای نگهبان، نه محفل حقانی، نه موتلفه اسلامی، نه واعظ طبسی، نه آنها که عده‌ای ملی–مذهبی را زیر شکنجه برده‌اند و بلکه خود همین‌هائی هستند که مردم را بسیج می‌کنند. نمونه زنده‌اش هم شیلی!

بیش از آنچه که سرمقاله نویس روزنامه ملت و یا امثال اسدالله بادامچیان تصور می‌کنند باید ساده لوح بود تا سمت و سوی این نوع تبلیغات را نفهمید و نمونه‌های مشابه آن را در مطبوعات دهه ۳۰ نیافت.

اسناد سخن می‌گویند!

بسیاری از اسناد مربوط به جزییات مربوط حوادث دهه ۳۰ و نقش سازمان‌های جاسوسی انگلستان وامریکا برای تشنج آفرینی در کار دولت دکتر مصدق و فراهم ساختن شرایط کودتا منتشر شده است و بعید به نظر می‌رسد که امثال آقای بادامچیان و یا نویسنده روزنامه ملت، اگر همه این اسناد را هم نخوانده باشند از کلیات آن بی‌اطلاع مانده باشند. از جمله اسنادی که اخیرا در انگلستان منتشر شده و رادیو بی‌بی‌سی نیز در برنامه شامگاهی ۵ مردادماه جاری خود نکاتی از آن را پخش کرد. به موجب این اسناد سازمان جاسوسی انگلستان هزینه ترجمه و انتشار کتاب دکتر ژیواگو، کتاب ساختگی خاطرات "لاهوتی" و "کمونیزم جهانی" را تامین کرد و رایزن فرهنگی سفارت انگلستان و گروه نویسندگانی که زیر نظر او فعالیت می‌کردند واسط و رابط این امور بود. در همین برنامه از شبکه تبلیغاتی "بدامن" نیز با جزئیاتی قابل توجه یاد شد که سازمان مرکزی جاسوسی امریکا در راه اندازی آن نقش داشتند. کار این شبکه تبلیغاتی تحریف تاریخ، کمونیزم ستیزی، توده‌ای ستیزی و متهم سازی دولت مصدق به همکاری با حزب توده‌ایران و خطر کودتای توده‌ای‌ها و سقوط ایران به دامن اتحاد شوروی بود!

در کنار این شبکه تبلیغاتی که رهنمودهای آن از امریکا و انگلستان دریافت می‌شد، شبکه برادران "رشیدیان" نیز بعنوان پل واسط و ناشناخته کودتا عمل کردند، که اشرف پهلوی در مصاحبه‌های اخیر خود اشارات بسیار مختصری از ارتباطهای خود با آنها و معرفی آنها به وی توسط رابطین امریکائی و انگلیسی کرده‌است.

بنابراین، وقتی ماجرا آفرینی‌های منجر به کودتای ۲۸ مرداد روشن‌تر از روز است باید، با توجه به حساسیت شرایطی که ایران در آن قرار دارد پرسید: چرا اسدالله بادامچیان، با استفاده از همان تبلیغات شبکه انگلیسی– امریکائی "بدامن" تلاش می‌کند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی و ملی–مذهبی‌های در بند را بر همان صندلی اتهاماتی که روزگاری حزب توده‌ایران بر آن نشانده می‌شد تا شرایط کودتای ۲۸ مرداد فراهم شود می‌نشاند؟ این یک تصادف است؟ یک محصول داخلی است؟ محصولی وارداتی است، که اتفاقا حزب و جمعیت تجار بزرگ و وابسته جمهوری اسلامی اجرای آن را برعهده دارند؟

یادکردی از کودتای ۲۸ مرداد وقتی ارزش و اعتبار دارد که به این مسائل روز پاسخ بدهد، والا شرح مصیب دردی را درمان نمی‌کند!

حربه کهنه‌ای که اسدالله بادامچیان و دیگر هم‌اندیشان و هم حزبی‌های او به میدان مقابله با جنبش مردم برای دگرگونی و اصلاحات به میدان آورده‌اند، کدام است و طی چند دهه چگونه علیه هر حرکت عدالتخواهانه و آزادی طلبانه مردم ایران بکار گرفته شده‌است:

- بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ و با بهره‌گیری از موفقیت‌های تبلیغات شبکه بدامن در کودتای ۲۸ مرداد، مجله "سالنامه مسائل کمونیستی بین‌المللی" در امریکا حیات تازه‌ای یافت. این مجله از۱۹۸۳ تا ۱۹۹۱ بی وقفه علیه حزب توده‌ایران و اینکه آیت‌الله خمینی و یارانش زیر تاثیر توده‌ای‌ها قرار دارند فعالیت کرد. اوج این تبلیغات باز می‌گردد به سال ۱۹۸۳ و زمینه‌سازی برای دستگیری و اعدام توده‌ای‌ها! آنچه در این مجله جمع آوری می‌شد، مجموعه فعالیت‌های تبلیغاتی یکساله رادیوهای فارسی زبان و نشریات مخالف انقلاب در خارج کشور و مطالبی بود که در برخی مطبوعات داخل کشور منتشر می‌شد!

چند نمونه را از سالنامه ۱۹۸۳ این مجله در زیر می‌آوریم:

– آیت‌الله محمدبهشتی در حال مذاکره با توده‌ایهاست و قول داده است که سه وزیر کمونیست را در قبال حمایت شوروی در دولت بگنجاند!
– سه وزیر کمونیست در کابینه محمدجواد باهنر حضور دارند. وزیر دفاع، وزیر اجرائی و وزیر برنامه و بودجه!
– تنها در تهران کمونیستها هفته‌ای ۷ میلیون دلار از خارج از ایران کمک می‌گیرند.
(این تبلیغات در زمانی است که یک میزگرد تلویزیونی با شرکت چندتن از رهبران حزب توده‌ایران، دکتر بهشتی از حزب جمهوری اسلامی و دکتر پیمان از جنبش مسلمان مبارز و سازمان فدائیان خلق تشکیل شده بود.)
– نورالدین کیانوری، دبیرکل سابق حزب توده‌ایران به جمهوری دمکراتیک آلمان فرار کرده‌است. این فرار با یاری و همکاری یکی از ملایان پر نفوذ ایرانی صورت گرفته است. احسان طبری نیز در رشت هنگام فرار بازداشت شده‌است.
– جمهوری اسلامی، پس از فرار کوزنچکین اسامی ۴۰۰ فعال حزب توده را در اختیار دارد که در نیروهای مسلح، وزارت امور خارجه، سپاه پاسداران، پلیس، ژاندارمری و سازمان‌های اطلاعاتی نفوذ کرده‌اند. رژیم آنها را بتدریج بازداشت می‌کند!
(اینها اخباری است که از طریق همان رادیوها و مطبوعات، در تدارک یورش به حزب توده‌ایران و پس از دستگیری آنها منتشر شد)
– رژیم جمهوری اسلامی در برابر اتحاد شوروی به زانو درآمده و محاکمه شناخته شده‌ترین رهبران حزب توده را که نزدیک به ۲۱ ماه است به اتهام جاسوسی برای شوروی در زندان هستند را به تعویق انداخته‌است.
(این نوع اخبار نیز پس از دستگیری، شکنجه، گرفتن اعترافات دروغ، تیرباران نظامی‌ها و قرار داشتن بسیاری از رهبران و کادرهای حزب توده‌ایران در زیر چوبه دار و رفتن به میدان تیرباران منتشر می‌شد تا این جنایت هرچه زودتر تحقق یابد!)

اکنون از آن وقایع خونین و خیانت بار بسیار گذشته است، همانگونه که از کودتای ۲۸ مرداد دهها سال گذشته‌است، اما شیوه‌ای امثال اسدالله بادامچیان دنبال می‌کنند همان است و باید بدنبال اهداف آنها بود!

ما فکر نمی‌کنیم به هوش و درایت چندانی برای نشانی‌هائی که اسدالله بادامچیان می‌دهد نیاز باشد!

حالا ببینیم تهیه‌کنندگان آن سالنامه‌ای که از آن چند خبر قدیمی را نقل کردیم چه کسانی بوده و هستند:

" سپهر ذبیح، محمد ا.احراری و روح‌الله رمضانی"

از این جمع سپهر ذبیح اخیرا درگذشت و خبر این درگذشت نیز با آب و تاب و بعنوان درگذشت یک محقق بزرگ در مطبوعات جمهوری اسلامی منتشر شد. محمد ا.احراری برای ما ناشناخته‌است و روح‌الله رمضانی در سال‌های گذشته بصورت نوبتی به تهران سفر می‌کرده‌است. با توجه به وابستگی مستقیم این سالنامه به سازمان مرکزی جاسوسی امریکا و استخدام این افراد در این سازمان، اکنون باید دنبال سرنخ‌های ارتباطی رمضانی در تهران و رابطین وی در حاکمیت و پیرامون آن بود. مستقیم‌ترین منبع برای طرح این پرسش همان کسانی نیستند که شیوه تبلیغاتی شبکه "بدامن" را مو به مو اجرا می‌کنند و اخیرا با تمام تجربه خود علیه جبهه مشارکت ایران اسلامی، ملی–مذهبی‌ها و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی وارد میدان شده‌اند؟

کنفرانس سران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری در ایتالیا

کنفرانس سران ۷ کشور صنعتی جهان و روسیه از ۱۸ تا ۲۲ ژوئیه در شهر "جنووا" ایتالیا و در میان تدابیر شدید امنیتی و زیر فشار سنگین تظاهرات دهها هزار نفری مردم علیه این کنفرانس برگزار شد!

در این کنفرانس برخی هماهنگی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بین رهبران کشورهای هشتگانه صورت گرفت، که نتایج آن را در آینده نزدیک در هر سه عرصه باید شاهد بود. حضور امریکا در یک هیات ۹۰۰ نفره از نمایندگان کنسرن‌های بزرگ تسلیحاتی، بورس‌ها و کمپانی‌های نفتی خود نشاندهنده عزم امریکا برای رهبری این بلوک‌بندی در جهت استراتژی نظامی، فضائی، سیاسی و اقتصادی این کشور است. برای تامین امنیت شهر محل برگزاری کنفرانس ۱۰ هزار نیروی پلیس و ۵ هزار گارد ویژه به این شهر کوچک اعزام شدند. نیروی تظاهرکننده علیه کنفرانس را ۲۰۰ هزار نفر تخمین زده‌اند. آنها به تصمیمات این کنفرانس پیرامون تقسیم جهان به تناسب قدرت نظامی و مالی خود اعتراض داشتند. با جهانی شدن، قدرت ۲۰۰ شرکت فراملیتی با زیر مجموعه‌هایش دنیا را قبضه کرده‌اند، دولت‌های محلی به مجریان سیاست‌های این ۲۰۰ شرکت تبدیل شده‌اند. هیچ قانون و هیچ دولتی قادر به کنترل آنها نیست و آنها به هیچ دولتی مالیات نمی‌دهند. کنسرن "اکسن موبایل" در سال ۲ هزار بیش از ۲۱۰ میلیارد دلار، شرکت فورد ۱۸۰ میلیارد دلار، ژنرال موتورز ۱۸۴ میلیارد دلار، "دایملرکرایسلر" که از دل وحدت مرسدس بنز و کرایسلر بیرون آمده ۱۵۰ میلیارد دلار حجم معاملات داشته است.

آنها بزرگترین بورس‌های جهان را در اختیار دارند و با پول، پول می‌سازند و سرنوشت کشورها، حکومت‌ها و مردم مناطق مختلف جهانی را تعیین می‌کنند.

بنیادهای مالی این دولت سایه عبارتند از بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، که همراه وام دستورات سیاسی و اقتصادی خویش را نیز به دولت‌های وام‌گیرنده دیکته می‌کنند. سد سازی، آسمانخراش سازی و طرح‌هائی از این دست در برنامه دیکته شده آنها قرار دارند که در واقع کار آینده کنسرن‌ها را برای سرمایه‌گذاری‌های بعدی آسان می‌کنند.

(دولت هاشمی رفسنجانی، پس از ویرانی عظیم ناشی از ادامه جنگ با عراق از جمله دولت‌های وام گیرنده شد و آنچه که در دوران باصطلاح سازندگی وی ساخته شد، سد و آسمانخراش در تهران بود. ویرانی صنایع کشور و تبدیل ایران به بازار مصرف محصولات تولیدی کشورهای سرمایه‌داری که امروز به صورت بحران در صنایع کشور مطرح است، ناشی از اجرای همین تعهد در برابر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است!)

مجله اشپیگل نوشت: مردم برای دفاع از خویش در نبرد بین مرگ و زندگی می‌آیند!

گفتگوی مریم فیروز با خبرنگاران اعزامی "اومانیته" به ایران

روزنامه "اومانیته" چاپ فرانسه، که در آستانه انتخابات ۸۰ ریاست جمهوری ایران گزارشگران خود را به ایران اعزام کرده بود، علاوه بر گزارش‌های مربوط به این انتخابات، سلسله مطالبی را نیز که توسط این گزارشگران تهیه شده بتدریج منتشر می‌کند. انتشار مصاحبه با آیت‌الله منتظری و دیدار و گفتگو با مریم فیروز از جمله مطالبی است که این گزارشگران درجریان سفر به ایران تهیه کرده‌اند.

گفتگو با مریم فیروز، که در آپارتمان مسکونی وی انجام شده، در شماره ۲۲ ژوئن اومانیته منتشر شده‌است، که ترجمه فارسی آن را به نقل از اومانیته می‌خوانید:

پایان سلطنت دستآورد مهم انقلاب ایران!

مریم فیروز، زنی باریک اندام و سالخورده، با موهای سپید، که روی آن شال رنگارنگی بعنوان حجاب انداخته است. پوششی که در جمهوری اسلامی اجباری است.

این چهره افسانه‌ای جنبش زنان ایران ما را در خانه کوچک خود در تهران پذیرفته است. خانه‌ای که او در آن به تنهائی زندگی می‌کند، یا بهتراست گفته شود با خاطره همسر خود "نورالدین کیانوری" دبیراول سابق حزب توده‌ایران زندگی می‌کند. آنها، پس از دهسال زندان و دوری و رنج تصور ناپذیر، در این آپارتمان کوچک سکونت یافتند. در جای جای خانه، کیانوری همچنان حضور دارد. در گوشه اتاق نشیمن، مریم به ما صندلی را نشان داد که شوهرش برای آخرین بار، پیش از مرگ بر روی آن نشسته بود. بر روی صندلی هنوز عینک و کتاب‌هائی که همسرش می‌خوانده برجاست. گوئی چند لحظه‌ایست که به تنهائی برای گردش روزانه از منزل بیرون رفته‌است!

به آن صندلی اشاره می‌کند و می‌گوید: «من هرگز قطره اشکی هم نریختم، چرا که او برای من‌هنوز آنجا نشسته‌است!»

واقعیت اینست که آن دو زندگی نامتعادلی داشتند. مریم شاهزاده‌ای از خاندان قاجار بود که بعدها در سل ۱۳۰۴ رضا پهلوی جای آن را گرفت و شوهرش آرشیتکتی نامدار از خانواده‌ای روحانی بود. هر دو با نفرت از استبداد سلطنتی کمونیست شدند. «من شبی را به خاطر دارم. آن موقع شش ساله بودم. نورهائی از میان درختان باغ دیده می‌شد. دایه‌ام گفت که می‌خواسته‌اند پدرم را بکشند. از آن شب به بعد، من تمام عمر را با احساس خطر زندگی کرده‌ام. خطر برای پدرم، برادرانم، شوهر، رفقایم و خودم.»

این که شاه هرگز نتوانست او را به دام بیاندازد را اینطور برایمان نقل می‌کند:

«من در محله‌های فقیر نشین جنوب شهر پنهان می‌شدم. رفقای کارگر مراقبم بودند. شبهای بسیاری در خیابان‌ها گذراندم. در زیر چادر، در میان روسپی‌ها پنهان شدم. آنها هرگز نتوانستند مرا بیآبند.»

در سال ۱۹۸۳ او و شوهرش توسط ماموران امنیتی جمهوری اسلامی دستگیر شدند. خمینی را هر دوی آنها در رسیدن به قدرت وسیعا یاری رسانده بودند. «من از همان روز نخست از او پشتیبانی کردم و با وجود همه آنچه که پیش آمده‌است، اگر آن دوران تکرار شود، باز هم اینکار را خواهم کرد. امروز حتی از یک روز زندگی خودم هم پشیمان نیستم. هر چند که آسان نبود. ۶۰ سال مبارزه، دهسال زندان، ۲۰ سال تبعید. اما امروز هنوز بر روی پای خودم ایستاده‌ام و به اندیشه‌هایم وفادارم و خود را پیروز می‌بینم، چرا که ما توانستیم امری فوق‌العاده را تحقق بخشیم: سرنگونی سلطنت در ایران»

اگر با او مخالفت شود و گفته شود، که حالا رژیم مستبد دیگری جانشین سلطنت شده، مریم اعتراض می‌کند:

«آیا انقلاب فرانسه دوران ترور و ناپلئون را همراه نداشت؟ آیا شما قبل از دستیابی به جمهوری لائیک سه انقلاب و چند بازگشت را پشت سر نگذاشتید؟ چرا ما باید بتوانیم آنچه را شما در ظرف دویست سال بدست آوردید، در عرض بیست سال بدست آوریم؟»

از نظر او، اکنون ایران در مسیری درست گام بر می‌دارد. عکس‌های رئیس جمهور خاتمی در کنار عکس‌های کیانوری و نواده‌هایش زینت بخش اتاق است. «من به خاتمی احترام می‌گذارم و به او رای داده‌ام. مردم او را دوست دارند. من نگران زندگیش هستم. خواهید دید که خطرات بسیار در برابر او قرار خواهد داشت.»

امر مهم مریم سالمند، همچنان زنان است. موضوعی که او با احساس بسیار پیرامون آن سخن می‌گوید. این درک وضعیت زنان در ایران بود که او را کمونیست کرد. «در ابتدا بر اثر کینه از شاه به حزب پیوستم، اما بعدا کیا فقر مردم را نشانم داد. دخترهای هفت‌ساله‌ای را دیدم که آنان را برای ازدواج می‌فروختند. از آن زمان تصمیم گرفتم مبارزه کنم. ما دستآوردهای زیادی داشتیم: آموزش، حق کار، حق رای، شرکت در سیاست. اما هم چنان زنان هستند که بار سنگین‌تر زندگی را بر دوش می‌کشند. هنوز هم بشدت خشمگین می‌شوم وقتی زنانی را می‌بینم که بچه‌ای به گردن دارند و زنبیلی بر کول که به آن کودک دیگری آویزان شده‌است و مردی که در جلو می‌رود و حتی به پشت سر خود نگاه هم نمی‌کند. هنوز مبارزه طولانی باید کرد تا این وضع تغییر کند.» و سپس به خودش اشاره می‌کند و با افسوس می‌گوید: «**یک عمر کافی نیست!**»

قیچی اصلاحات دو تیغ دارد!

پس از دستگیری مدیرعامل و ۴۹ میلیارد تومان جریمه

سازمان تعزیرات حکومتی نفت به فجیره و امارات می‌فروشد؟

چهار سال دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی را، اغلب سال‌های بسیار دشوار تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی حاکم در ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی ارزیابی می‌کنند. درواقع نیز، اصلاحات از این معبر بسیار سخت و دشوار باید عبور کند تا آنچه بعنوان رفرم و یا تغییرات سیاسی بدست آمده و یا بیآید نهادینه شده و تثبیت آن ممکن شود.

این تغییرات زمانی ممکن و عملی است که همزمان با ایجاد تغییرات در این ساختار، گذشته و عوارض و عواقب آن برای مردم روشن شده و آگاهی عمومی از دلائل بحران اقتصادی حاکم بر کشور هرچه بیشتر افزایش یابد. در چهار سال اول ریاست جمهوری محمدخاتمی، به دلائل گوناگون و از جمله ائتلافی بودن کابینه وی با کارگزاران سازندگی و حضور گرایش‌های راست در این سازمان در بخش‌های اقتصادی و کلیدی دولت نه افشاگری‌های اقتصادی توانست به مطبوعات راه یابد و نه لوایح دولتی برای تغییر ساختار اقتصادی حاکم به مجلس تسلیم شد. در مجلس پنجم، بدلیل تسلط ائتلاف روحانیت مبارز، موتلفه اسلامی و محفل‌حقانی (حجتیه) براین مجلس و رهبری و هدایت مجلس از محافل مالی خارج از مجلس و وابسته به همین سازمان‌ها و تشکل‌ها چنین امری حداقل در وجه لوایح دولتی- پیش نرفت و نمی‌توانست هم پیش برود، اما تعجب آنجاست که از ظرفیت‌های مجلس ششم نیز در این عرصه هنوز استفاده نشده‌است. تشکیل کابینه‌ای برخاسته از نیازهای جامعه و ضرورت‌هائی که مردم با توجه به آن، به محمدخاتمی برای چهار سال دیگر رای دادند، باید چنان باشد که مشکلات درون دولتی دوره اول ریاست جمهوری محمدخاتمی- حداقل در درون کابینه- وجود نداشته باشد و مجلس ششم نیز با همه ظرفیت‌های خود در این زمینه هم‌گام دولت حرکت کند. به همین دلیل است که بازبینی سیاست‌ها، گرایش‌ها، سخنان و موضع‌گیری‌های اعضای کابینه و مشاوران ریاست جمهوری در آن دوره اهمیت پیدا می‌کند. اهمیت این امر چنان است، که علیرغم سخنان عام و قابل تائیدی که از سوی رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در زمینه سمت‌گیری اقتصادی دوره دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی بیان می‌شود، نمی‌توان با پوشیده گوئی و کلی گوئی‌های این سازمان و رهبران آن نیز موافق بود. مثلا وقتی آقای "محمدسلامتی" در باره استراتژی اصلاحات، از اقتصاد دمکراتیک دفاع می‌کند (روزنامه صدای عدالت ۳۰ تیرماه ۸۰)، ضمن تائید این برداشت از استراتژی اصلاحات، نمی‌توان با این نوع کلی‌گوئی‌ها موافقت داشت، چرا که مردم به وضوح در نمی‌یابند منظور از اقتصاد دمکراتیک چیست و ساختار اقتصادی کنونی جمهوری اسلامی به چه دلائلی دارای ساختار غیردمکراتیک به معنای بهره‌مند بودن و بهره‌مند شدن همه مردم ایران از مواهب و منابع کشور است؟

آندسته از محافلی که برای سمت گیری دمکراتیک در اقتصاد کشور لحظه شماری می‌کنند و سرنوشت اصلاحات و دستیابی جنبش به خواست‌های همه جانبه خود را گرو آن می‌دانند، در چهار سال گذشته شاهد بودند که نیروهای معینی در جبهه اصلاح طلبان، همه جانبه و همه روزه با بهره‌گیری از همه امکانات، سیاست‌های اقتصادی شکست خورده دولت رفسنجانی-موتلفه را بعنوان اهداف اقتصادی کنونی تبلیغ کردند. این درحالی است که اساسا جنبش کنونی در مقابله با نتایج آن سیاست‌ها شکل گرفته‌است. به چند نمونه توجه کنیم: روزنامه "آفتاب یزد" در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۸۰، با عنوان بزرگ در صفحه اول خود نوشت: «موفقیتی دیگر در سیاست خارجی خاتمی، بانک جهانی با پرداخت وام به ایران موافقت کرد!»

در باره این خبر که ظاهرا پس از تصویب یک وام ۷۰۰ میلیون دلاری بانک جهانی به ایران، سعی بر تاثیر آن بر افکار عمومی جامعه دارد باید گفت: اگر اخذ وام از بانک جهانی و دیگر موسسات مالی امپریالیستی یک موفقیت باشد، دولت رفسنجانی-موتلفه با اخذ بیش از ۳۰ میلیارد دلار وام ازاین موسسات، به مراتب موفق تر از دولت خاتمی بوده‌است! به یاد داریم که محمدخاتمی بارها مخالفت خود را با قرضه خارجی اعلام کرده‌است. با توجه به چنین واقعیتی، وظیفه مطبوعات هوادار دولت و جنبش دوم خرداد این استکه بجای ایجاد شبهه د رافکار عمومی، به افشای نیروهائی در درون دولت و حاکمیت و آن شرایطی بپردازند که می‌کوشند رئیس دولت را به زیر پا گذاشتن یکی از وعده‌های انتخاباتی خود و اخذ وام از نهادهای امپریالیستی کند.

"علی‌اصغر بدری" در ستون دیدگاه‌های روزنامه نوروز ۵ خرداد ۸۰، ضمن توصیه به خاتمی در پذیرش ضرورت اتخاذ سیاست اقتصاد بازار نوشت: «سومین نکته که شاید از همه مهمتر است، مقوله سازمان تجارت جهانی است. تا برقرار شدن نظام سازمان تجارت جهانی فقط ۴ سال، یعنی دقیقا معادل عمر دولت آینده فرصت داریم. تا این برقراری باید تمام زمینه‌های پیوستن فراهم شود. مثلا باید یارانه‌ها را برداریم.»

صرفنظر از اینکه بار دیگر عضویت ایران در این سازمان توسط امریکا بدلائل سیاسی وتو شد، این نظر اصرار دارد، طرح‌های اقتصادی جناح ارتجاع، از آن جمله پیوستن به سازمان تجارت جهانی تحقق یابد. در صورت چنین تحققی سلطه کامل و همه جانبه مافیای اقتصادی بر حیات اقتصادی کشور و خارج بودن این مافیا از دایره هر گونه نظارت و رسیدگی قانونی تثبیت شود. چنین سیاست‌هائی بازتاب دهنده اهداف و خواست‌های مردم و جنبش آنهاست؟

به یاد داریم که پیش از اعلام نامزدی خاتمی برای شرکت در دوره هفتم ریاست جمهوری، در سال ۱۳۷۵ ناطق نوری اعلام کرد که ضمن ادامه سیاست‌های اقتصادی دولت رفسنجانی، شرایط پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی را فراهم خواهد کرد. درهمان سال محمدجواد اردشیرلاریجانی نماینده ایشان طی مصاحبه‌ای در لندن و در حضور حضار انگلیسی، با گله‌آمیزی نسبت به دولت جمهوری اسلامی آن را "دستگاه دولتی آماس کرده" اعلام کرد و اطمینان داد « ناطق نوری فعالیت بخش خصوصی را تشویق می‌کند، دولت را از فعالیت‌های مالی و اقتصادی برکنار می‌دارد و از ابعاد دولت می‌کاهد ناطق دوری برنامه خصوصی سازی شرکت‌های دولتی و ایجاد شرایط پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی را با سرعت بیشتر انجام خواهد داد.» (همشهری ۲۸ اسفند ۷۵)

معنای صریح این سخنان آن بود که دولت هاشمی نتوانسته برنامه تعدیل اقتصادی را آنگونه که مورد نظر بانک جهانی و محافل امپریالیستی است دنبال کند و "آماس" کرده‌است. چنانچه ناطق نوری جانشین او شود، کابینه یکدست وی، که در آن سرمایه‌داری تجاری بزرگ و وابسته ایران برتری کامل خواهند داشت، این برنامه را همانگونه و با همان سرعتی پیش خواهد برد که مورد نظر محافل امپریالیستی، بانک جهانی و بویژه انگلستان است!

اخیرا فاش شد، که زمانی که ناطق نوری و دیگر نمایندگان جناح ارتجاع-بازار به بیگانگان قول پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی را می‌دادند، بصورت همزمان و بدور از اطلاع مردم تقاضای عضویت ایران را به این سازمان تقدیم کرده بودند. خبرگزاری "یونایتدپرس" در گزارش ۸ ماه مه ۲۰۰۱ خود، راجع به موافقت امریکا و اسرائیل با مطرح شدن تقاضای عضویت ایران در اجلاس تصمیم گیری سازمان تجارت جهانی نوشت: «تقاضای عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی سه شنبه گذشته چند سانتیمتر به جلو حرکت کرد. طی یک اقدام از نظر سیاسی مهم، امریکا و اسرائیل سیاست جلوگیری از طرح تقاضای عضویت ایران را رها کردند. امریکا و اسرائیل اجازه دادند که تقاضای ایران در دستور کار شورای تصمیم گیری سازمان تجارت جهانی قرارگیرد. این دو دولت از سپتامبر ۱۹۹۶ که برای اولین بار تقاضای عضویت ایران مطرح شد(یعنی بالغ بر ۵ سال پیش) تاکنون از رفتن تقاضای ایران به شورای تصمیم گیری ممانعت می‌کردند.»

حال باید پرسید: آن مطالبی که در روزنامه‌های طرفدار اصلاحات در تائید سیاست‌های بالا منتشر می‌شود، چه سنخیتی با جنبش مردم و اصلاحات دارد؟ اصلاحات که تنها روزنامه منتشر کردن نیست! باید دید آنچه که در این روزنامه‌ها، نه فقط در زمینه توسعه سیاسی، بلکه در عرصه توسعه اقتصادی نوشته می‌شود چیست؟! اصلاحات یک قیچی دو تیغه بنام توسعه اقتصادی و سیاسی است، هرگز با یک تیغ کند، آن تیغ دیگر هر اندازه هم که تیز باشد کاری از پیش نمی‌برد. هیچ استاد سلمانی هم با چنین قیچی نمی‌تواند موی کسی را اصلاح کند. در چهار سال گذشته، این یکی از گرفتاری‌های جدی دولت و اغلب مطبوعات تازه تاسیس و طرفدار اصلاحات بوده‌است.

اخیرا صادق زیباکلام که ظاهرا استاد علوم سیاسی است به جمع کارشناسان مسائل اقتصادی نیز پیوسته و خواهان از میان برداشتن یارانه‌ها شده‌است. بنا به گزارش "آفتاب یزد" ۱۲ دیماه ۷۹ زیبا کلام در جمع شماری از دانشجویان مراکز آموزش عالی یزد گفت: «طی سه سال گذشته اصلاحات در حوزه اقتصاد، دستآوردی نداشته و در صورت ادامه روند فعلی تا ۳۰ سال دیگر هم موفقیتی نخواهد داشت. تنها راه علاج اقتصاد بیمار کشور خارج شدن این بخش (اقتصاد) از سیطره دولت است. سالانه می‌توان از محل یارانه نان و انرژی ۷۰ دانشگاه مانند دانشگاه تهران را با ۴۰ هزار دانشجو اداره کرد»

مبلغین سیاست‌های صندوق‌بین‌المللی پول و بانک جهانی، که در چهار سال اول دولت خاتمی، در نقش اصلاح طلبان در مطبوعات ظهور یافتند و از سیاست‌های اقتصادی دولت هاشمی و استراتژی تحقق نیافته ناطق نوری دفاع کردند، با حمله به نقش دولت. آن را باعث و بانی همه مشکلات اقتصادی کشور معرفی کردند و عملا آب به آسیاب مافیای اقتصادی ریختند. جهت اطلاع به چند نکته کوچک اشاره می‌کنیم.

بنا به گفته محمود یگانگی، نماینده ارومیه، بیش از ۴۲ درصد از تولید ناخالص کشور، یعنی ۴۲در صد کالاها و خدمات تولیدی در کشور، خارج از کنترل دولت و دراختیار مافیای اقتصادی است. بنا به گزارش روزنامه حیات نو مورخ ۳۱ اردیبهشت ۸۰، « نماینده ارومیه درجمع اعضای شاخه جوانان جبهه مشارکت و جمعی از مردم شهرستان ماکو افزود: با این وضع چگونه انتظار داریم که دولت برای اقتصاد برنامه ریزی اصولی داشته باشد؟ وی اضافه کرد: وارد کردن مرغ از خارج بدون اجازه دولت درست موقعی که محصولات داخلی آماده ارائه به بازار است باعث عدم فروش محصولات کشاورزان و سبب ساز ضرر و زیان هنگفت می‌شود.»

این گوشه‌ای از افشاگری بسیار مهمی است که اخیرا محمدخاتمی کرد و اعلام داشت که ۲٫۵ میلیارد دلار واردات قاچاق کالا به کشور کمر تولید داخلی را شکسته است.

یکی دیگر از این نوع نظریه پردازان اقتصادی که در چهار سال گذشته مطبوعات کشور او را مطرح کرده‌اند موسی غنی نژاد است که اخیرا خانه‌کارگر نیز پاسخ مستدلی در ارتباط با دیدگاه‌های اقتصادی وی به او داده است.

روشنفکرانی امثال زیباکلام و غنی‌نژاد، چشم خود را بر سلطه مافیای تجارت بر نزدیک به نیمی از تولید ناخالص ملی کشور بسته و به نفع همین مافیا شعار کوچک کردن دولت، لغو یارانه‌ها و سپردن سکان اقتصادی کشور به دست آن را می‌دهند. این در حالی است که حتی در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، هرگاه که سران ۸ کشور بزرگ سرمایه‌داری جهان در سال‌های اخیر جمع شده‌اند تا تصمیمی در زمینه کنترل اقتصادی جهان و تسلط بر جهان بگیرند با مقاومت مردم همین کشورها روبرو شده‌اند، که آخرین آن اجلاس همین سران در ایتالیاست.

کسانی که در چهار سال گذشته از سیاست لغو یارانه‌های دولتی دفاع کرده‌اند، با آرامش و سکوت از کنار غارت میلیاردی کشور و نابودکنندگان صنایع و انرژی کشور گذشته‌اند. درآمدهای نجومی غیر قانونی این مافیا از واسطه بودن در امضای قراردادهای موسوم به بیع متقابل و حق دلالی و انجام‌کارهای مقاطعه‌کاری شرکت‌های نفتی خارجی در چارچوب این قرار دادها به کنار، در اینجا فقط به گوشه‌ای از درآمد این مافیا از قاچاق بنزین و فرآورده‌های مورد نیاز بازار داخلی به کشورهای خلیج فارس اشاره می‌کنیم:

روزنامه خرداد مورخ ۸ بهمن ۷۸، طی خبری تحت عنوان "جریمه ۴۹ میلیارد تومانی" نوشت: «چندی پیش یک مقام سازمان تعزیرات حکومتی اعلام کرد یک شرکت خدماتی به علت تخلف در خرید و فروش ارز ۴۹ میلیارد تومان جریمه شد، اما پیگیری‌های مطبوعات برای درج اطلاعات بیشتر از این خبر به جائی نرسید. به تازگی ماهنامه "ترابری" در دومین شماره خود نوشته‌است: شرکتی که به جریمه ۴۹ میلیارد تومانی محکوم شده " ایران مارین سرویسنر" (شرکت خدمات درمانی ایران) است. این شرکت فرآورده‌های نفتی را از طریق نفت کش‌های جاده‌ای و راه‌آهن به بنادر جنوبی ایران و درنهایت با کشتی به فجیره و امارات حمل و در آنجا به خریدار تحویل می‌داد. در حال حاضر این بخش از فعالیت‌های این شرکت تعطیل شده (گویا به خاطر کاهش شدید قیمت نفت). مدیر عامل آن بیش از یکسال است که درگوشه زندان به‌سر می‌برد. از سوی سازمان تعزیرات حکومتی، مدیرعامل تازه‌ای برای آن انتخاب شده که تلاش می‌کند فعالیت‌های مختلف این شرکت ادامه یابد.»

خرداد را بستند و عبدالله نوری، مدیر مسئول آن را زندانی کردند. آیا دیگر مطبوعات باقی مانده در صحنه توانستند این بخش از وظیفه روزنامه خرداد و عبدالله نوری را دنبال کنند؟

زیر پوست شهر

سرانجام دو نسل رهبران اوباش و گروه‌های فشار!

در ۲۰ سال گذشته، خاطره نویسی و کتاب‌های خاطرات یکی از پرطرفدارترین کتاب‌ها و نوشته‌ها بوده‌است. همه کتاب‌هائی که در این زمینه منتشر شده، الزاما سیاسی نبوده، گرچه بی ارتباط با وقایع سیاسی ۵۰-۶۰ سال اخیر ایران و سن و سال نویسندگان و نقل کنندگان آن نبوده نباشد. این روند در ایران، همچنان ادامه دارد. کتاب "در کوچه و خیابان"، که نقل خاطرات دکتر عباس منظرپور و شرح مشاهدات و خاطرات اوست، اخیر در ایران منتشر شده‌است.

فصولی از این کتاب ۲۸۱ صفحه‌ای توصیف دلنشینی است از زندگی در دو دهه ۲۰ و ۳۰ در خیابان اسماعیل بزاز تهران، کوچه پس کوچه‌های آن، کسب و کار مردم، نوعی مناسبات مردم با یکدیگر و چهره‌هائی که در آن دو دهه در میان مردم می‌زیسته و نام و نشانی داشته و از آن‌ها این نام و نشان باقی مانده‌است.

نویسنده، همانگونه که خود در مقدمه کتاب نوشته، گزارش نویسی است که گذشته را بر کاغذ آورده‌است اما در جای جای این خاطرات، خواننده کتاب آنگاه که به حوادث، شخصیت‌ها و ویژگی‌های آنها برخورد می‌کند، افسوس می‌خورد که چرا این فصول که رشته‌هائی از هم گسیخته‌اند، در قالب یک رمان به نظم کشیده نشده‌اند. رمانی که جای آن در ادبیات ایران خالی است. بخش‌هائی از این کتاب یادداشت‌های داستان گونه "رسول پرویزی" در "شلوارهای وصله‌دار" و یا برخی ریزه‌کاری‌های صادق هدایت در علویه خانم و حاجی‌آقا و یا توصیف‌های استادانه خانم دانشور در "سووشون" را به یاد می‌آورد، که شاید اگر همانند نویسنده کتاب "درکوچه و خیابان" آنگونه در میان مردم زیسته بودند، که وی زیسته، آنوقت جائی برای افسوس از نبود آن رمان باقی نمی‌ماند!

یکی از جالب‌ترین فصول کتاب، فصل مربوط به زندگی و شخصیت "جعفررستمی" معروف به "جعفرعموحاجی" است. جوان بلندبالا، چالاک و ماجراجوئی که مظفربقائی در دهه ۳۰ او را از خیابان اسماعیل بزاز تا قلب حوادث سیاسی آن دهه بدنبال خود کشاند و رهبر گروه چماقداران خود کرد. هرجا متینگ توده‌ایها بود سروکله‌اش همانگونه پیدا می‌شد که در جمهوری اسلامی، سرو کله امثال الله کرم، حاجی بخشی، مسعود ده‌نمکی و لباس شخصی‌های مهاجم به تجمعات پیدا می‌شود! شاید یگانه تفاوت این گروه با گروهی که جعفر عمو حاجی رهبری می‌کرد و امثال امیرموبور، مصطفی زاغی و دیگران یاورش بودند، مسلح بودن اوباش کنونی به اسلحه کمری، نارنجک و آرپی‌جی در جمهوری اسلامی و ظاهر مذهبی باشد که به خود گرفته‌اند، والا در عمل و سازماندهی‌شان تفاوتی نیست. نه تنها تفاوتی نیست، بلکه شباهت‌های بسیاری نیز وجود دارد:

جعفرعموحاجی، درکنار مظفربقائی از سازماندهندگان توطئه جنایتکارانه ربودن رئیس شهربانی مصدق "افشارطوس" و قتل او بود، که در آخرین ساعات ربودن افشار طوس بدلیل مشکلات خانوادگی نتوانست در عملیات شرکت کند!

همه این اوباش، در دهه ۳۰، برای یورش به متینگ‌ها و سخنرانی‌ها از حمایت های آشکار و پنهان پلیس برخوردار بودند. همانگونه که انصارحزب‌الله و گروه‌های فشاری که از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی وارد عمل شده‌اند از چنین حمایتی در ابتدا از سوی کمیته‌های انقلاب و بعدها از سوی نیروهای انتظامی برخوردار بوده و هستند!

در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، جمع زیادی از اوباش ۲۸ مردادی اسیر اعتیاد شدند و درکنار خیابان‌ها افتادند (امیر موبور)، برخی در نزاع‌هائی که بین خودشان بر سر تقسیم باج محلات و یا قمارخانه‌داری بوجود آمد توسط یکدیگر به قتل رسیدند و چند تنی نیز برای روز مبادا حفظ شدند و در پناه شهربانی به قمارخانه‌داری، گرداندن بارها و کاباره‌ها، اداره و مالکیت چند خانه در شهرنو و یا لفت و لیس در کنار باشگاه‌ها و زورخانه‌ها مشغول شدند. چند تنی هم به توصیه ساواک، در لیست حقوق بگیران برخی وزارتخانه‌ها جای گرفتند تا ذخیره بمانند! امثال جعفر عمو حاجی هم در گروه آخر جای داشت و هم در گروه دوم. خانه‌اش در پناه کلانتری مولوی قمارخانه بود و از چند وزارتخانه نیز بی آنکه از در آنها داخل شود حقوق می‌گرفت. این مزد آن سال‌هائی بود که در کنار مظفر بقائی زمینه کودتای ۲۸ مرداد را فراهم ساخت!

سرگذشت ترحم برانگیز سال‌های پایانی حیات جعفرعموحاجی، شاید برای اوباشی که امروز تحت عنوان انصارحزب‌الله مرتکب انواع جنایات در ایران می‌شوند عبرت آموز باشد. حتی اگر همین یک فصل کتاب چشم و گوشی را در میان گروه‌های فشار جمهوری اسلامی باز کند، به انتشار کتاب وزن و اعتباری سیاسی و در خور ضرورت چاپ آن در این سال‌ها می‌بخشد!

نبرد میان وینستون ومالبرو!

در ایران پرونده‌هائی وجود دارد که هنوز باز نشده، بسته شده‌است. یعنی چند خطی از محتوای آنها در مطبوعات منتشر شده و سپس از بیم نشت پیدا کردن این چند خط به چند صفحه و از چند صفحه به صدها صفحه و باز شدن پرونده‌های دیگر جلوی آن را گرفته‌اند.

از جمله این پرونده‌ها، که باز نشده بسته شده یکی هم پرونده اختلاس در دخانیات تهران است، که چند خطی از آن، چند سال پیش ابتدا در روزنامه سلام منتشر شد و دو روزنامه کیهان و رسالت هم که در آن موقع عزم دور زدن هاشمی رفسنجانی و به ریاست جمهوری رساندن ناطق نوری را داشتند چیزهائی در باره آن منتشر کردند. از آن اختلاس رقم ناچیز ۳۰۰ میلیون دلار اعلام شد و چند نفری هم در ارتباط با آن دستگیر و اخراج شدند. از جمله مدیرعامل شرکت دخانیات که از نزدیکان هاشمی رفسنجانی بود. در آن اختلاس برادر زن مدیرعامل دخانیات، بنام "محسن جواهری" نیز دست داشت، که هنگام باز شدن پرونده اختلاس در مطبوعات دانشجوی سال ششم پزشکی در تهران بود.

خبر اختلاس در دخانیات وقتی به مطبوعات نشت کرد که بر سر یک قرارداد بزرگ جهت وارد کردن سیگار، بین مدیرعامل دخانیات و خانواده هاشمی رفسنجانی اختلاف افتاد. طرفداران شرکت "وینستون" در برابر طرفداران شرکت "مارلبرو" صف کشیدند. خاندان هاشمی وینستونی بودند و مدیرعامل دخانیات مالبروئی! جنگ بین طرفداران دو شرکت بالا گرفت. یک گروه می‌خواستند محصولات مالبرو را وارد کنند و دیگری می‌خواست با شرکت وینستون قرار داد ببندد. هرکدام برنده می‌شدند از یک طرف پورسانت این واردات را به جیب می‌زدند و از طرف دیگر سود وارد کردن و فروش آن در داخل کشور را. در نبرد میان حواریون مالبرو و وینستون، جدال به سود خانواده هاشمی تمام شد و "مالبرو" پیروز شد! در جریان همین نبرد، طرفین چند برگی از پرونده انواع اختلاس ها در معاملات داخلی و خارجی را فاش کردند، که سهم عمده را خانواده هاشمی داشت که با رو کردن اختلاس ناقابل ۳۰۰ میلیون دلاری مدیرعامل دخانیات را از صحنه خارج کرد. در آن دوران هاشمی رفسنجانی هنوز رئیس جمهور بود.

پس از مدتی، سبیل یکدیگر را پشت صحنه چرب کردند و پرونده باز نشده بسته شد! دست مدیر عامل برکنار شده دخانیات را جای دیگری بند کردند: شبکه قاچاق عتیقه!

محسن جواهری، برادر زن مدیرعامل دخانیات از ایران خارج شده و در پایتخت جمهوری چک"پراگ" یک مغازه عتیقه فروشی باز کرد. پرواز آزاد و کمتر قابل کنترل هواپیماهای شرکت "ماهان" که در خدمت مافیای انتقال مهاجرین غیر قانونی از ایران به بوسنی وسپس اروپاست، در توقفهای کوتاه خود در پایتخت طلائی جمهوری چک، محمولههائی را تحویل محسن جواهری داد که سوغات زدوبند مدیرعامل برکنار شده دخانیات و خانواده هاشمی رفسنجانی را در پراگ تخلیه می‌کرد. شبکه اروپائی قاچاق عتیقه که سرشناس‌ترین یهودی‌های ایرانی‌الاصل در آن دست دارند و جمهوری چک مهم‌ترین مرکز معاملات عتیقه آنهاست، محسن جواهری را در حاشیه شبکه خود جای داد و پل دیگری بر پل‌های ارتباطی خود با تهران، اصفهان، مشهد، همدان و اضافه کردند! از روی همین پل ارتباطی، محسن جواهری بین پراگ وانگلستان در پرواز است.

یک مغازه نه چندان بزرگ در گرانترین خیابان پراگ ستاد این معاملات است. مغازه‌ای که ۲۵۰ هزار کرون در ماه اجاره آنست و در ظاهر جنس چندانی نیز در آن عرضه نمی‌شود. صنایع دستی، چند قالیچه، تعدادی سماور و چند مجسمه و کاسه مرغی لب پریده. آنها که به این مغازه رفت و آمد دارند برای خرید این اجناس وارد آن نمی‌شوند، آنچه را می‌خرند و به اروپا می‌برند در این مغازه فقط حرفش زده می‌شود و قرار تحویلش گذاشته می‌شود! البته در حاشین این معاملات مافیائی، ارز هم تبدیل می‌شود!

شهدای راه قاچاق عتیقه!

"حسین بوربور"، سرهنگ سپاه پاسداران بود. جنازه‌اش را در بیابان‌های دماوند پیدا کردند. حسین شریعتمداری، که روزنامه کیهان را با پاسدارخانه سپاه پاسداران اشتباه گرفته در این روزنامه نوشت که حسین بوربور قربانی مخالفت با اصلاح طلبان دولتی شده و در راه امر به معروف ونهی از منکر شهید شده‌است. این مال زمانی بود که اخبار مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای در مطبوعات منتشر می‌شد و آدم ربایان و آدم کشان یکی بعد از دیگری در مطبوعات مستقیم و غیر مستقیم معرفی می‌شدند. حسین شریعتمداری خواسته بود پاتک بزند!

ناطق نوری که با شکست در انتخابات ریاست جمهوری مدت‌ها بود از علی‌اکبر خوانی در مجلس افتاده بود، غضبناک از همین شکست و با استفاده از فرصت، در مجلس پنجم برای این شهید راه امر به معروف و نهی از منکر و یار و یاور بسیجی‌ها اعلام فاتحه کرد! چند هفته بعد معلوم شد، سرهنگ بوربور رهبری شبکه مجلی کشف اشیاء عتیقه در دماوند و انتقال آن به تهران را برعهده داشته است و بر سر تقسیم آنچه از زیر زمین بیرون کشیده بودند با بقیه اعضای شبکه اختلافش شده و سرش را به باد داده‌است! نه شریعتمداری پیگیر ماجرا شد و نه ناطق نوری فاتحه بی حمدش را پس گرفت. این پرونده‌هم باز نشده بسته شد!

زیرپای امام زاده‌ها را خالی کردند!

یکی از کارمندان با سابقه باسنانشاسی ایران، چند سال پیش نقل می‌کرد:

بعضی از امام زاده‌های ایران، دفینه داشتند و یا در محل شایع بود که سید و غیر سیدی که مقبره‌ای برایش درست کرده و زیارت می‌کنند دفینه‌ای زیر خاک دارد. اغلب، احترام این امام زاده‌ها هم در زمان حیات به همان چیزهائی بوده که زیر خاک کرده بودند و به همین دلیل متولی امام زاده‌ها هم با امید به پیدا کردن این دفینه‌ها سال‌ها ساکن این نوع مقبره‌ها می‌شدند.

پیش از انقلاب این دسته از امامزاده‌هائی که حدس زده می‌شد دفینه‌ای در یک گوشه‌ای از کوه و کمرهای اطراف محل دفنشان و یا در محل امام زاده دارند شناسائی شده بودند و گهگاه در اطراف آنها حفاری‌هائی هم انجام می‌شد و اشیاء بدست آمده به اداره باستانشناسی منتقل می‌شد. یکی از گرفتاری‌های آن زمان حفاری های شبانه و غیر قانونی محوطه این امامزاده‌ها بود و پرونده‌های زیادی دراین مورد در دادگستری و اداره اوقات وجود داشت. بعد از انقلاب شبکه‌هائی براساس اطلاعاتی که در پرونده‌های دادگستری و اداره اوقات سابق وجود داشت و یا رمزنامه‌هائی که در روستاها یافت می‌شد نه فقط اطراف این امامزاده‌ها را حفاری کردند، بلکه بارها و بارها قبر این امازاده‌ها را تا ۷–۸ متر هم کندند و اگر پوکه استخوانی هم پیدا شد در آوردند و بردند. امام زاده‌ای باقی نگذاشتند که کوری را شفا بدهد!

ماجرای بازسازی قبور این امامزاده‌ها در جمهوری اسلامی که برای آنها یک سازمان مستقل هم بنام "تولیت" و "سازمان" امام زاده‌ها درست کردند، در اصل به این حفاری‌ها بر می‌گردد و به همین دلیل متولی شدن در امام زاده‌ها هنوز هم داوطلبانی دارد، گرچه دیگر مثل سال‌های گذشته در بورس نیست. در حالیکه تا پیش از انقلاب به دشواری کسی پیدا می‌شد برود در این امام زاده‌ها، که اغلب در نقاط دور افتاده و یا در قبرستان‌های کهنه حاشیه شهرها قرار دارد متولی شود، مگر سیدی آواره و آدمی اهل دم و دود درویشی!

جیره‌بندی آب در داخل، تجارت آب به خارج

لب دوخته و لب تشنه!

دولت باید طرح جامع مبارزه با خشکسالی و بهره وری بهینه از منابع آب کشور را با اختصاص منابع لازم تهیه کند! در حالیکه دهها شهر و شهرک ایران در دایره بی آبی قرار گرفته‌اند و نیازمند دو تا سه هزار متر مکعب آب روزانه هستند، مافیای تجاری قرارداد صادرات ۱٫۷ میلیون متر مکعب آب، بطور روزانه و بمدت ۳۰ سال با کویت بسته است!

طرح جیره بندی آب آشامیدنی که از اول تیرماه ۸۰ در تهران، مشهد، اصفهان و چند شهر دیگر کشور به مرحله اجرا گذاشته شد، تاکنون به بروز درگیری‌هائی در چند منطقه در این شهرها شده‌است. بموجب این طرح، آب آشامیدنی هر منطقه شهری یک روز در هفته بمدت ۵ تا ۸ ساعت قطع می‌شود. این اقدام که ظاهرا بصورت تنها راه حل عملی مقابله با مشکل کمبود آب به ذهن مدیران ومسئولانی که وظیفه و مسئولیت تهیه آب مورد نیاز مردم را دارند، بخودی خود نشان دهنده بحران مدیریتی در کشور است. مسئولان بجای پاسخگوئی به مردم واقدام به مقابله فوری با این مشکل، به انواع بهانه‌ها متوسل شده و فرصت را مناسب یافته‌اند که یکی از خواست‌های بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول، یعنی حذف یارانه دولتی به آب مصرفی مردم و واگذاری شبکه آبرسانی به بخش خصوصی را بعنوان تنها راه حل تبلیغ کنند!

هاشمی رفسنجانی که نخستین مبتکر اجرای برنامه صندوق بین‌المللی، تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" است، در نماز جمعه تهران، ضمن اشاره به اعتراضات مردم، پس از خودستائی‌ها و اظهار نظرهائی به ظاهر کارشناسانه اما عملا غیر کارشناسانه در باره به اصطلاح دوران سازندگی ادعا کرد که اگر روند ساختمان سد در کشور همانطور که در دوران سازندگی شروع شده بود، دنبال می‌شد این مشکل بوجود نمی‌آمد. البته مردم ایران با استدلال‌های آقای رفسنجانی بخوبی آشنائی دارند. چه در آن دوران که بعنوان سردار جنگی می‌خواست خلیج فارس را به آتش بکشد و مبتکر ادامه جنگ با عراق شد و بزرگترین فاجعه اقتصادی و انسانی را برای کشور به ارمغان آورد و چه در دوران سازندگی ویرانه‌های باقی مانده از جنگ، که از کنار آن بزرگترین شبکه‌های مافیائی مالی رشد کردند و هزار فامیل بر جمهوری اسلامی مسلط شدند. هزار فامیلی که خود ایشان یکی از پدرخوانده‌های آنست!

هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه خود نگفت که در دوران سازندگی ایشان چه تعداد سد ساخته شده‌است. همانگونه که نگفته است در دوران جنگندگی ایشان چه مقدار ویرانی بر جای ماند!

واقعیت اینست که سدهای ساخته شده در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی اغلب نیمه کاره تحویل دولت خاتمی شد و ضمنا در هیچ مورد، طرح‌های ده بندی و شبکه‌های آبرسانی این سدها هنوز به مرحله اجرا در نیآمده‌است.

حسینی، مدیر عامل سازمان آب منطقه‌ای خراسان ضمن اعلام طرح جیره بندی آب در مشهد گفت: «به دلیل افزایش مصرف آب، وضعیت سفره‌های آب در دشت مشهد بحرانی است. بطوریکه شرکت آب و فاضلاب از تمامی منابع موجود برای توزیع آب مورد نیاز شهروندان استفاده می‌کند و به هیچ وجه توسعه منابع موجود امکان پذیر نیست. وی اختصاص ۱۵ میلیارد ریال اعتبار جهت تکمیل و تجهیز ۱۳ حلقه چاه حفر شده در حاشیه کشف رود را برای عبور از بحران کنونی آب در کوتاه مدت ضروری دانست.» (همبستگی ۲۳ خرداد ۸۰)

حسنی که در آغاز ادعا می‌کند توسعه منابع موجود به هیچوجه امکان پذیر نیست، در پایان می‌گوید اگر اعتبار لازم را دراختیار ش بگذارند، می‌تواند در کوتاه مدت این مشکل را حل کند! از این اظهار نظر می‌توان نتیجه گرفت که اگر برنامه‌ریزی بموقع با اختصاص اعتبارات لازم صورت می‌گرفت، بطور حتم مردم مجبور به مقابله با این مشکل نمی‌بودند.

مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب تهران در این مورد گفت: «بهای آبی که شهروندان پرداخت می‌کنند بسیار ارزان است و ما معتقدیم که برای رسیدن به آب بهای واقعی بهتراست بهای آب افزایش یابد و یارانه مستقیم پرداخت شود.» (همبستگی ۷ تیر ۸۰)

این طرح که طی دهسال گذشته در بسیاری از کشورهای جهان سوم زیر فشار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی به اجرا در آمده، در عمل یکی از طبیعی‌ترین حقوق مردم و زندگی اجتماعی در این کشورها را از میلیون‌ها نفر گرفته و موجب افزایش انواع بیماری‌هائی شده که دهه‌های قبل در این کشورها ریشه کن شده بودند.

باید در نظر داشت که مشکل کمبود آب منحصر به این چند شهر بزرگ ایران نیست. روزنامه "سیاست روز" مورخ ۲ خرداد ۸۰ در گزارشی از شهر وحدتیه بوشهر مشکل بی آبی آن نوشت «مردم شهر وحدتیه بوشهر می‌گویند کمبود آب و وعده‌های بی عمل مسئولان امور آب و فاضلاب باعث سرگردانی و بلاتکلیفی ما شده‌است. این امر باعث شده مردم برای انجام امور روزمره خود به مصرف آب‌های غیر بهداشتی و تلخ رودخانه حاشیه شهر که فاضلاب شهری نیز روزانه وارد آن می‌شود روی آورند. علاوه بر این مشکل نبود آب باعث شده خانواده‌ها از سرناچاری حتی استحمام خود را نیز در رودخانه حاشیه شهر که هیچگونه پناهگاهی ندارد انجام دهند. یکی از شهروندان گفت: ما مشکل خشکسالی و کمبود آب را می‌پذیریم، اما مسئولان امور آب باید با اتخاذ تدابیر لازم، مانند ایجاد مخزن‌های ذخیره، آینده نگری لازم را انجام دهند. کمبود آب این شهر باعث شده تا بصورت نوبتی در هر ۲۴ ساعت دو ساعت آب در محله‌های این شهر توزیع شود." بموجب این گزارش آب مورد نیاز روزانه شهر وحدتیه سه هزار متر مکعب است. (بقیه در ص ۳۲)

"آکین بیردال" از مسئولین فعال حقوق بشر در کشور ترکیه‌است. او را یک روز صبح ۱۲ ماه مه ۱۹۹۸در دفتر کارش در آنکارا به رگبار مسلسل بستند و نیمه جان راهی بیمارستان شد. پزشکان از مرگ نجاتش دادند و پس از مدتی دوباره فعالیت‌های خود را شروع کرد. بیشترین فعالیت‌های او برای دفاع از حقوق کردهای ترکیه و زندانیان سیاسی این کشور است. اخیرا بولتن ابتکارات بین‌المللی بنام "ASITI" (آشتی) گفتگوئی در باره سرنوشت "اوجلان" رهبر کردهای ترکیه و مسئله حقوق کردها و ضرورت صلح در کردستان ترکیه با وی انجام داده‌است. نشریه "عصرما" (UZ) این گفتگو را در شماره ۱۸ ماه مه ۲۰۰۱ خود منتشر کرده‌است و "آکین بیردال" را یکی از فعالین حقوق بشر ترکیه معرفی کرده که در کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت می‌کند

زندان‌ها آینه جامعه‌اند!

ترجمه و تنظیم: م. باران

– شما خودتان نیز چندین بار در ترکیه زندانی شده‌اید، که آخرین بار آن سال پیش بود. از وضعیت زندان‌ها برای ما بگوئید. چرا زندانیان ترکیه با طرح جدید دولت مخالفند؟

– شرایطی که به زندانیان تحمیل کرده‌اند واقعا قابل تحمل نیست. سلول انفرادی و بی اطلاعی از دنیای خارج هسته مرکزی طرح جدید دولت است که با مخالفت و مقاومت زندانیان روبرو شده‌است. بندهای عمومی را تعطیل کرده‌اند و زندانیان را از هم جدا کرده‌اند و شرایطی را برای زندانی فراهم می‌سازند که گرفتار روان پریشی، فراموشکاری و نوعی جنون و افسردگی می‌شود. از مطبوعات، تلویزیون، رادیو، کتاب، ورزش، هواخوری و مکاتبه خبری نیست و زندانی در تنهائی خود دفن می‌شود. طرح جدید دولت، حتی خانواده و بستگان زندانیان را هم تحت فشار گذاشته‌است. مثلا وقتی مادر، همسر و عضوی از خانواده یک زندانی امکان و اجازه ملاقات پیدا می‌کند، پیش از ملاقات باید تمام لباس‌های خود را درآورد و توسط افراد ناشناسی که معلوم نیست کیستند و چه مسئولیتی دارند تفتیش بدنی می‌شوند. حتی وکلای زندانیان هم نمی‌توانند بدون تفتیش بدنی با موکلین زندانی خود ملاقات کنند. من خودم در زندان "ادرین" مشمول همین مقررات بودم و این صحنه‌ها را شاهد بودم. ادرین یکی از زندان‌های جدید دولت است.

– اکنون ۱۸۴ روز است که اعتصاب زندانیان ادامه دارد. این اعتصاب و مقاومت تا کی ادامه خواهد یافت؟

– شما نباید قتل عام آن ۳۲ زندانی را فراموش کنید که در حمله نیروهای امنیتی ترکیه در ماه دسامبر روی داد. این نیروها به بهانه اجرای طرح "بازگشت به زندگی" به زندانیان اعتصابی حمله کردند تا اعتصاب آنها را در هم بشکنند. در این حمله نه تنها کسی را به زندگی باز نگرداندند، بلکه ۳۲ زندانی را هم کشتند. اکنون هم ۲۶ زندانی دیگر در آستانه مرگ قرار دارند. این در حالی است که حتی اگر همین امروز اعتصاب غذای زندانیان پایان پیدا کند عواقب جسمی و روانی ناشی از این اعتصاب برای ۱۵۳ زندانی انکار کردنی نیست. همه این زندانیان می‌دانند که براثر ادامه اعتصاب غذا با چه نتایج جسمی و روانی دست به گریبان خواهند بود و حتی جانشان در خطر خواهد بود، اما آنها راه حل دیگری برای اعتراض به طرح دولت و نرفتن به سلول‌های انفرادی و روان گردان نداشته‌اند. البته دولت هم اکنون در سطح بین‌المللی برای یافتن یک راه حل زیر فشار است. بلنداجویت، نخست وزیر ترکیه گفته است که به هیچوجه در مقابل "تروریسم" تسلیم نخواهد شد. او زندانیان معترض و اعتصابی را تروریست معرفی کرده‌است!

– آیا راه‌حلی هم وجود دارد؟

– کشور در حال بحران است و دولت اجویت هم در این بحران دست و پا می‌زند. دولت بدش نمی‌آید که اکنون برای منحرف کردن افکار عمومی از ریشه‌های بحران اجتماعی مسئله زندانیان سیاسی و اعتصابی را بزرگ کند، اما از این نکته غافل است که مسئله زندانیان سیاسی و اعتصاب آنها هم خودش بخشی از بحران عمومی است. دولت اخبار هدایت شده‌ای را در باره این اعتصاب منتشر می‌کند، اما وضع کشور به گونه‌ایست که نمی‌توان حقایق را از افکار عمومی پنهان نگاه داشت. نه بحران اقتصادی و نه بحران سیاسی را. البته، بی اعتنائی افکار عمومی مردم اروپا و حتی افکار عمومی داخلی نسبت به فاجعه‌ای که در زندان‌های ترکیه جریان دارد مقصرند.

– یعنی مردم ترکیه نسبت به مسائل مربوط به حقوق بشر حساس نیستند؟

– نمی‌توانم بگویم حساس نیستند اما حساسیت آنها سازمان یافته نیست. کودتای ۱۹۸۰ درخت را از ریشه سوزاند. هنوز افکار عمومی همه جانبه بیدار نشده‌است و این باعث تاسف است.

– در باره اتحادیه اروپا چه نظری دارید؟ منظورم در ارتباط با حوادث ترکیه است.

– اکنون یک هفته‌ایست که اتحادیه اروپا رویه خود را تغییر داده‌است. قبلا نقش تماشاگر را داشت. اتحادیه اروپا حتی دولت ترکیه را برای پیشبرد پروژه‌اش تشویق هم می‌کرد و در ادامه همین تشویق‌ها، حتی گفتند که در زندان‌های کشورهای اروپائی هم سلول انفرادی وجود دارد!

– برویم به سراغ مسئله کردها. شما در همین رابطه در زندان بودید؟

– من را به اتهام ترور زندانی کردند، ماجرا بر می‌گردد به تظاهرات سال ۱۹۹۸ به مناسبت سالگرد قتل‌عام ارامنه. به من تیراندازی کردند. دستور تیراندازی از طرف یک مقام بلند پایه نظامی صادر شده بود. زندانی شدم. بدلیل جراحات نمی‌توانستم شرح ماجرا را بنویسم. تقاضای یک دستگاه ضبط صوت کردم، گفتند «به تقاضای تروریست رسیدگی نخواهد شد!» نه تنها به من بلکه به نمایندگانی هم که در پارلمان در سال ۱۹۹۲ به کردی حرف زده بودند برخوردی مشابه شد. آنها را هم تروریست معرفی کردند. با این اتهام زندانیان از حقوق خود محروم می‌شوند.

– بنظر می‌رسد چریک‌های کرد، بعد از دستگیری "اوجلان" رهبر کردها در حال انحلال هستند. آیا پایان عملیات چریکی توسط کردها راه را برای دمکراسی در ترکیه هموار می‌کند؟ (بقیه در ص ۱۴)

ظهور و سلطه سرمایه‌داری تجاری کمپرادور در ج.ا

شازده کوچولوها

از زیر قبای هزار فامیل ج.ا بیرون آمده‌اند!

علی ربیعی مشاور امنیتی ریاست جمهوری، در سخنانی پیرامون پدیده آقازاده‌ها وعملکرد داخلی و خارجی این گروه، به زبان بسیار ساده یکی از مقولات دقیق جامعه شناسی سیاسی ایران طی دو دهه اخیر، یعنی شکل گیری یک طبقه جدید سرمایه‌دار و حرکت این طبقه سمت وابستگی همه جانبه به قدرت‌های خارجی را با مردم در میان گذاشت.(۱)

این ارزیابی دقیق می‌توانست و باید درجهت افشای همه جانبه ماهیت واقعی سیاست‌های تبلیغاتی ارتجاع و نشان دادن پیوند ارگانیک بین آزادی ستیزی و قانون شکنی و منافع غیر مشروع اقتصادی آن به کار گرفته شود. تصادفی نیست که کیهان لندن و بیت رهبری هر یک به شیوه‌ای در صدد انحراف افکار عمومی و ممانعت از پیگیری هرچه بیشتر این پدیده برآمدند. کیهان لندن طی یک طنز بی مزه، پرداختن به پدیده آقازاده‌ها را موضوعی "غیر شیک" دانست (۲) و دفتر رهبری هم با صدور دستور مبارزه همه جانبه با فساد مالی و اقتصادی، در صدد القاء شبهه عدم وجود ارتباط بین مافیای اقتصادی-تجاری و دفتر رهبری برآمده (۳) و با ژست مبارزه با فساد مالی و اقتصادی، واکنش بی توجهی به افشاگری مشاور رئیس جمهوری در مطبوعات را موجب شد!

معرفی مختصر مقوله کمپرادور شدن سرمایه‌داری بومی در کشورهای در حال توسعه، شاید عناصر تئوریک سخنان مشاور امنیتی ریاست جمهوری را بیشتر بتواند نشان دهد.

بورژوازی کمپرادور

کمپرادو شدن به وضعیت بخشی از بورژوازی بومی کشورهای درحال توسعه گفته می‌شود که از راه ایفای نقش واسطه گری در برابر سرمایه جهانی ثروت می‌اندوزند و از این راه زمینه را برای وابستگی کشورشان فراهم می‌کنند. کمپرادور واژه‌ایست پرتقالی به معنای خریدار یا دلال و در مفهوم خاص به آن دسته از تجار چینی اطلاق می‌شود که اواخر قرن هیجدهم تا آغاز قرن بیستم از طریق دلالی و واسطه‌گری برای تجار و بازرگانان غربی در چین عمل کرده و از این طریق به ثروت و قدرت دست یافتند.

این دسته از تجار بومی، در نقش مباشر، صراف، مترجم، باربر و محافظ بازرگانان غربی در چین آغاز به کار کرده و به مرور خود تبدیل به طبقه‌ای ثروتمند و با نفوذ شدند که تنها پس از پیروزی انقلاب در چین و تاسیس جمهوری خلق چین به حضور آنها بعنوان یک طبقه وابسته به قدرت‌های خارجی پایان داده‌شد.

واژه کمپراود به مفهوم عام به آن اقشار، گروه‌ها و طبقات بومی اطلاق می‌شود که به استثمار مادی و معنوی مردم کشورهای جنوب، بوسیله سرمایه‌داری جهانی کمک می‌کنند. در رابطه با این گفتمان علمی لازم به یادآوری استکه مقوله مورد بحث اولا محدود به مباحث نظری و تئوریک احزاب کمونیست و کارگری جهان نبوده، ثانیا در شرایط بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تهاجم جهانی نئولیبرالی نیز اعتبار و کاربرد علمی خود را حفظ کرده و ثالثا کاربرد آن به قلمرو فعالیت‌های معنوی و روشنفکرانه نیز گسترش یافته‌است. در ارتباط با نکات سه گانه فوق و جهت اطلاع بیشتر خوانندگان، دراینجا به چند نمونه از تازه‌ترین کارهای علمی و تحقیقی دراین زمینه که خارج از حوزه فعالیت‌های نظری و تئوریک احزاب کمونیست و کارگری جهان انجام گرفته اشاره می‌کنیم.

آنتون آلاهار، یکی از کارشناسان مسائل امریکا لاتین، اخیرا کار تحقیقی جالبی پیرامون نقش سرمایه‌داری کمپرادور در تاریخ تحولات اقتصادی کشورهای امریکای لاتین منتشر کرده‌است.(۴)

سمیرامین، نقش نئولیبرالیسم در روند کمپرادور شدن دوباره دنیای عرب، بویژه در کشورهائی که از جنبش های مترقی و ناسیونالیستی مانند ناصری، بعثی و بومدینی برخوردار بودند را بررسی کرده‌است.(۵)

مترجم مقاله سمیر امین، طی مقدمه‌ای می‌نویسد: « کمپرادور شدن جدید نحوه واسطه گری و وابستگی بوژوازی کمپرادور کشورهای جنوب را درمرحله کنونی جهانی شدن سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

مولفه‌های این وابستگی

در عرصه اقتصادی: اعمال سیاست دروازه‌های باز، اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول، اخراج توده‌ای زحمتکشان از موسسه‌های تولیدی، فوران بیکاری و انجماد و تنزل دستمزدها.

در عرصه سیاسی: حفظ حکومت سرکوبگر و دست بالا، برقرای حکومت‌های لیبرالی با مشت آهنین، نبود یا محدودیت فعالیت احزاب، سندیکاها و انجمن‌ها و اجتماعات مستقل مردمی.

در عرصه اجتماعی: کاهش فضای آموزشی، محدود کردن خدمات عمومی و بهداشتی و افزایش فقر و بیکاری. (۶)

مولفه‌های وابستگی بورژوازی کمپرادور در کشورهای جنوب در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، دقیقا همان‌هائی است که طبقه جدید سرمایه‌دار ایران که بعد از انقلاب و در اثر پشت کردن رهبران جمهوری اسلامی به آرمان‌های اصلی انقلاب بوجود آمده در پیش گرفته‌است.

در خدمت این طبقه، گروهی از روشنفکران و تکنوکرات‌ها قرار دارند که بدرستی "روشنفکران کمپرادور" نام گرفته‌اند. یکی از فعالیت سیاسی فیلیپین در باره این گروه از روشنفکران در کشور خود می‌نویسد:

«در کنار کمپرادورهای اقتصادی، روشنفکرانی وجود دارند که با تبلیغ جهان بینی غارتگران خارجی، انتقال ثروت جنوب به شمال را هموارتر می‌کنند. این گروه را می‌توان روشنفکران کمپرادور نامید. اینان که در بالاترین سطوح دولت نفوذ کرده، در دانشگاه‌ها به تدریس اشتغال داشته و مطبوعات و رسانه‌ها را دراختیار گرفته‌اند جهان بینی شهروندان را شکل داده و می‌خواهند آن را در چارچوب جهان بینی "بازار آزاد" قرار دهند.» (۷)

عناصر اصلی سخنان مشاور رئیس جمهور

ربیعی در بررسی طبقه نوخاسته که به عنوان "آقازاده‌ها" از آن نام برد گفت:

«این پدیده در نوع نگاه بخشی از انقلابیون به مواهب و امکانات اقتصادی که دراختیار دولتمردان جدید قرار گرفته بود متظاهر شد. این پدیده در دوران سازندگی که اعتبارات و وام‌های خارجی برای گردش اقتصادی به کشور تزریق شد به شکل محسوس‌تر و گسترده‌تری پا به عرصه وجود گذاشت. این پدیده از آنجائی واضح تر شد که فرزندان یا بسیاری از افراد نزدیک به کسانی که اختیارات را در دست داشتند، بتدریج به سوی فعالیت‌های اقتصادی کشیده شدند... این امر به نوعی یک رجعت منفی به سمت پدیده‌هائی است که زمانی انقلاب علیه آنها موضع گرفته بود... چرا همه توجهات به سمتی جلب می‌شود که حتما یک شخص نفوذی در چهارتا مطبوعات می‌تواند به نظام آسیب برساند؟ در حالیکه تقویت این طبقه و پیوند خوردن آنها با شرکت‌ها و کارتل‌های بزرگ خارجی بسیار خطرناک تر از وجود چند نفوذی است. چون این افراد فاقد کارآفرینی و خلاقیت هستند به اعتبار رانت آقازادگی ناچار شدند با طبقه‌ای از افراد تکنوکرات و سرمایه‌داران گذشته گره بخورند که خود این پیوند، مسئله ایجاد کرده‌است... اینجا نیز این توطئه خطرناک می‌باشد... راهکارهای فیزیکی و قضائی محض مشکل طبقه جدید را از پیش روی انقلاب ایران بر نمی‌دارد.»(۸)

عناصر اصلی این ارزیابی علمی از یکی از مشکلات و موانع اصلی بر سر راه تحقق اهداف انقلاب بهمن ۵۷ را بصورت:

۱- ظهور یک طبقه جدید سرمایه‌دار متشکل از دولتمردان، فرزندان و نزدیکان آنها و یا بنا به اصطلاح رایج متشکل از "خودی‌ها"،
۲- انباشت سرمایه نقدینگی این طبقه جدید از طرق غیر قانونی،
۳- نقش مخرب سیاست‌های تعدیل اقتصادی در دوران "سازندگی" در گسترش پایه‌های اقتصادی، سیاسی و اداری این طبقه نوخاسته،
۴- ماهیت، ارزش‌ها و عملکردهای ضد انقلابی این طبقه نوخاسته که تبلور آن را در پیوند آن با سرمایه‌دارن گذشته و تکنوکرات‌ها و روشنفکران وابسته به آنها می‌توان دید،
۵- حرکت این طبقه به سوی کمپرادور شدن و وابستگی به قدرت‌های سرمایه‌داری خارجی،
۶- ضرورت یافتن راهکارهای مناسب در مقابله با این طبقه جدید بمثابه یکی از مشکلاتی که پیش روی انقلاب ایران قرار دارد.

به نظر می‌رسد، ارزیابی مشاور رئیس جمهوری از طبقه سرمایه‌دار نوخاسته، معرفی کانون اصلی توطئه علیه جنبش و دعوت بخش‌های مختلف جنبش به افشاگری علیه این کانون و یافتن راه‌کارهای مناسب جهت مقابله با آن باشد. از چنین پیشنهاد و عزمی باید استقبال کرد و تاکید کرد: هر روز که در این امر سهل‌انگاری شود، یک روز فرصت از کف جنبش رفته و یک روز فرصت به مخالفان جنبش داده شده‌است!

پی‌نویس‌ها:

۱- "پیوند آقازاده‌ها با کارتل‌های خارجی خطرناکتر از چند نفوذی است" حیات نو ۲۰ اسفند ۷۹.
۲- و هذا ملعون، بن معلون" نوشته خیراندیش در کیهان لندن ۲۹ مارس ۲۰۰۱.
۳- "دستور مقام رهبری در خصوص مبارزه همه جانبه با فساد مالی و اقتصادی" نوروز ۱۱ اردیبهشت ۸۰.
۴- نگاه کنید به "تحول بورژوازی امریکای لاتین: یک تحقیق تاریخی- تطبیقی" نوشته آنتون آلاهار، ژورنال بین‌المللی جامعه شناسی تطبیقی شماره ۳-۴ سال ۱۹۹۰ ص ۲۳۵-۲۲۲.
۵- "کمپرادوری شدن دوباره دنیای عرب" نوشته سمیرامین، ترجمه ب. کیوان، نشریه کار شماره ۲۲۷، ۴ اسفند ۷۸.
۶- همانجا.
۷- نگاه کنید به مقاله روشنفکران کمپرادور، ژورنال آسیای معاصر، شماره ۳ سال ۲۰۰۰ ص ۴۲۴.
۸- حیات نو ۲۰ اسفند ۷۹.

(بقیه مقاله زندان آینه جامعه است! از ص ۱۲)

- اولا چریک‌های کرد خیال انحلال تشکیلات خود را ندارند و تنها آتش بس اعلام کرده‌اند، دوم اینکه دولت ترکیه فعالیت کردها را بهانه سرکوب دمکراسی در کشور کرده‌است. شعار اساسی دولت ترکیه این است: «منافع دولت بالاتر از منافع فرد است»، در حالیکه دمکراسی واقعی بزرگترین حافظ منافع فرد و کشور است. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، کشور و ملت است که می‌ماند!
- ناتوانی در اجرای رفرم اقتصادی، شورش و اعتصاب در زندان‌ها، بن بست در حل مسئله کردها، مناسبات تیره ترکیه با ارامنه و به نظر می‌رسد که دولت ترکیه بکلی فلج شده‌است!
- سیستم حاکم باید تغییر کند. زندان‌ها آینه تمام نمای آن جامعه‌اند. مسئله زندان‌ها زخمی‌است که مدام خونریزی می‌کند. ما شاهد در هم شکستن یک دولت هستیم. شکاف میان دولت و مردم عمیق تر و عمیق‌تر می‌شود و دیگر نمی‌توانند آن را انکار کنند. آنچه امروز در ترکیه مطرح است خاتمه بخشیدن به رنج‌های یک ملت است، برای این کار ما نیازمند همبستگی بین‌المللی هستیم، در غیر اینصورت (با خنده و اشاره به مهاجرت به اروپا) باید همه ما به اروپا هجوم آوریم!

(نقل از UZ (عصرما) ۱۸ ماه می ۲۰۰۱ -ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان و برگرفته شده از بولتن ابتکارات بین‌المللی با نام "آشنا")

ریشه‌های اجتماعی بحث پیرامون "جمهوریت"، "ولایت" و "حکومت"

جمع‌بندی تحلیلی محافل آگاه توده‌ای داخل کشور از تحولات ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی

قتل‌عام زندانیان سیاسی، برکناری آیت‌الله منتظری، تغییر قانون اساسی و انتخاب "رهبر"

۸ سال مقاومت مردم در برابر کودتای ۶۹

پیش از انتخابات ۸۰ ریاست جمهوری، برخی محافل آگاه توده‌ای داخل کشور یک سلسله نقطه نظراتی را پیرامون زیرساخت‌های جنبش کنونی مردم ایران جمع‌بندی کرده و برای انتشار در اختیار راه‌توده قرار دادند. این جمع‌بندی، در حقیقت نگاه نسبتا جامعی است به سیر تحولات کشور، از زمان درگذشت آیت‌الله خمینی و به رهبری رسیدن "علی‌خامنه‌ای" در جمهوری اسلامی و دوران ۸ ساله رهبری وی و ریاست جمهوری علی‌اکبرهاشمی رفسنجانی. دورانی که آن را می‌توان دوران کودتای خزنده علیه بقایا و نشانه‌های انقلاب ۵۷ در ایران ارزیابی کرد. آخرین مراحل تکامل و تحقق این کودتا با انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ مصادف شد و ضربه‌ای سنگین به آن وارد آمد!

پیش از انتخابات سال ۷۶، از سوی سرمایه‌داری تجاری بزرگ و وابسته ایران، بـا صراحتـی کـم نظیر مسئله لغو جمهوریت و اعلام "حکومت‌اسلامی" در مطبوعات مطرح شد. رهبران جمعیت موتلفه اسلامی، طی نامه‌ای به مجمع تشخیص مصلحت نظام این امر را خواستار شده بودند. خواستی که از ابتدای پیروزی انقلاب، به اشکال مختلف از سوی روحانیون و مذهبیون مخالف انقلاب مطرح بود و در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب نیز به اشکال مختلف دنبال شد، که همچنان ادامه دارد. کارزار دفاع از جمهوریت، که از پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ بصورت جدی مطرح شده بود، پس از انجام این انتخابات و شکست سنگین طرفداران "**حکومت**" ابعاد بسیار گسترده تری به خود گرفت. تلاش برای سرنگونی دولت خاتمی و انحلال جمهوریت، بتدریج ضرورت محدود ساختن اختیارات "ولایت" و حتی تغییر قانون اساسی برای این امر و افزودن بر اختیارات ریاست جمهوری نیز در مطبوعات و محافل مختلف مطرح شد. اختیاراتی که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و بدون آنکه مردم از آن اطلاع پیدا کنند در قانون اساسی بازنگری شده گنجانده شد!

از دل این بحث‌ها و ضرورت‌ها، شعار "دفاع از جمهوریت" بیش از پیش بعنوان یک خواست و شعار منعکس کننده مرحله‌ای که جنبش از آن عبور می‌کند در دستور روز قرار گرفت. ضرورت تمرکز حداکثر نیروی ممکن حول یک شعار مرکزی، منطبق با شرایط حاکم بر کشور و ضرورت استفاده از همه امکانات موجود برای دفاع از **انتخاب** در برابر **انتصاب** و **جمهوریت** در برابر **حاکمیت** از خلال بحث‌های مطبوعات داخل کشور نیز مشهود بود. این شعار، همچنین خنثی کننده توطئه تقسیم جامعه به "ولایت پذیر" و "ولایت گریز" و تبدیل و تبلیغ یک جنبش اجتماعی به یک صف‌بندی مذهبی –بویژه در میان نیروهای مذهبی و نظامی– ارزیابی شد.

اینها نقطه نظراتی بوده و هست که بر سر آن میان توده‌ایها، چه دل داخل کشور و چه خارج از کشور تفاهم عام وجود دارد و به همین دلیل در تحلیلی که بعنوان جمع‌بندی نقطه نظرات محافل آگاه توده‌ای داخل کشور می‌خوانید بحث پیرامون سه محور "جمهوریت"، "ولایت" و "حکومت" بصورت ریشه‌ای و در ارتباط با سرگذشت ۲۲ ساله انقلاب بهمن ۵۷ مطرح است.

نماد "مرفهین بی درد" در مقابله با یورش فرهنگی، که علی خامنه‌ای رهبری آن را دراختیار گرفت، نه سرمایه‌داری تجاری بزرگ وابسته، نه پادوها و شرکای آنها، نه پادوهای بانک جهانی، نه گردانندگان نهادها و بنیادهائی نظیر کمیته‌امام، آستان قدس و غیره، بلکه پزشکان، روشنفکران، کارمندان، نویسندگان، هنرمندان و حتی کارگران بودند و ۱۰ سال از میان آنها قربانی انتخاب شد!

با پیروزی محمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۷۶، بحث پیرامون رابطه میان انقلاب، جمهوریت و حکومت به یکی از مباحثات محوری فکری- سیاسی در ایران تبدیل شد، که همچنان و با شدت ادامه دارد. البته شدت گرفتن این بحث در مرحله کنونی به معنی تازه و نوین بودن آن نیست. برعکس جدال در باره رابطه میان حکومت، جمهوریت جدالی است که از فردای پیروزی انقلاب در گرفته، مراحل مختلفی را پیموده است و اکنون در آستانه حل قطعی خود قرار دارد. سرنوشت "ولایت فقیه" نیز در همین ارتباط مطرح است. در لحظه کنونی طرفداران حکومت در برابر جمهوریت آخرین گامها را برای تبدیل شدن به ضد انقلاب عریان برمیدارند و به همین دلیل مبارزه میان جمهوریت و حکومت، تجلی نبرد انقلاب و ضد انقلاب در این مرحله از مبارزه تاریخی در کشور ماست. این نبردها در عین حال بازتاب منافع طبقات مختلف اجتماعی است. آن طبقاتی که نتوانسته اند انقلاب را رام و دست‌آموز خود سازند، گزیری ندارند جز آنکه به ضد انقلاب عریان بپیوندند. به این ترتیب، **سرنوشت ولایت فقیه در جمهوری اسلامی** نیز، روز به روز بیشتر با این نبرد و این سرنوشت گره می‌خورد: **نبرد میان انقلاب و ضد انقلاب!**

برای آنکه بتوان وضعیت امروز را درک کرد و فرجام و امکان های پیش روی آن را در حد مقدور مورد پیش بینی قرار داد تا بتوان بر روی آن تاثیر گذاشت، چاره ای نیست جز آنکه به گذشته بازگشت و ریشه های این نبرد را در سیر انقلاب ایران بررسی نمود. این بررسی بویژه از آن رو اهمیت دارد که بدلائل مختلف سیر و سرگذشت انقلاب ایران به شدت تحریف شده و دیدگاه های نادرستی در بحث‌ها رسوخ و رسوب کرده است که تغییر آنها به سادگی امکان‌پذیر نیست. دیدگاه هایی که هر روز به بازتولید خود مشغولند و در نتیجه شرایط را برای درک واقعی اوضاع ایران و در نتیجه امکان ایفای نقش فعال در تحولی مثبت را دشوار می‌سازند.

نقطه آغاز

در انقلاب ایران مردم با خواست استقلال، آزادی، سرنگونی سلطنت و برقراری جمهوری که در آن زمان از آن به عنوان جمهوری اسلامی تعبیر میشد شرکت کردند.

در جریان انقلاب خواست جمهوری " اسلامی " یا به عبارت دیگر اسلامیت نظام، بیان مبهم آرزوهای مردم در برقراری جامعه یی عادلانه بود که در آن تفاوت های طبقاتی و اشرافی و ثروت و قدرت موروثی رخت بر بسته باشد، یعنی همان چیزی که به آنان از زندگی پیامبر و امامان آموخته شده بود. آنان ضمنا انقلابی " **اسلامی** " را ساده ترین و کم دردترین راه برای بیرون آمدن از زیر بار سنتهای مذهبی و تاریخی و برخورداری از مواهب جامعه‌یی مدرن تشخیص داده بودند. این اسلامیت در عین حال امکان می‌داد تا مضمون طبقاتی جنبش، در میان صف عظیم مردمی که به انقلاب پیوسته‌بودند چنان آشکار نشود که موجب متلاشی شدن این صف شود. آنان، به ظاهر نه برای آب و برق، کار و جاده و مسکن و برخورداری از مواهب نوسازی، بلکه برای برقراری یک نظام " اسلامی" انقلاب کرده و خون داده بودند، اما از آن نظامی که خواستار استقرار آن بودند تمام این توقعات را داشتند!

آنان از این طریق، یعنی دفاع از جنبش عدالتخواهی صدر اسلام، به منافع فردی خود خصلت جمعی و بعد تاریخی می‌دادند و از این طریق عمل تک تک آنها به یک عمل واحد جمعی و تاریخی تبدیل می‌شد.

از اینرو جنبه اسلامی انقلاب ایران مضمونی بسیار فراتر از دلبستگی سنتی و اعتقاد مذهبی به یک سلسله اصول و عقاید و احکام اسلامی داشت. کاملا طبیعی بود که در شرایط پس از انقلاب، برای یک دوران معین جنبه مذهبی جامعه در حال انقلاب تقویت شود و تقویت هم شد، اما این جنبه هرگز نمی‌توانست بر جنبه عدالتخواهانه انقلاب غلبه کند و طبعا یکی از این دو باید بر دیگری برتری می‌گرفت. این برتری در ابتدا به سود تقویت جنبه‌های اسلامی پیش رفت، اما این برتری به سرعت در بطن خود در تضاد با جنبه‌های عدالتخواهانه انقلاب قرار گرفت، بویژه آنکه متزلزل‌ترین اقشار و طبقات شرکت کننده در انقلاب ۵۷ در پشت این جنبه‌های اسلامی پنهان شدند و آنها را به ابزار مقابله با انقلاب و مردم تبدیل کردند. این برتری، از نظر تاریخی نیز به اتوپیای ریشه دار عدالتخواهی اسلام در جامعه مذهبی ایران ضرباتی وارد آورد که حتما باید در همه محاسبات مربوط به آینده ایران به آن توجه داشت.

از درون همین تقابل و تضاد، جنبش امروز مردم ایران بیرون آمده است. جنبشی که باز هم جنبه‌های مذهبی دارد، اما اینبار جنبه‌های عدالتخواهانه و آزادی‌خواهانه آن بر جنبه‌های اسلامی غلبه رو به گسترش دارد و اتفاقا بحث بر سر "حکومت اسلامی" و " جمهوریت" و یا "ولایت فقیه" از همین گذرگاه می‌گذرد و به آن جنبه انقلابی، حق خواهی و آزادی‌طلبی، توسعه خواهی و مدرنیسم می‌بخشد!

شتاب برای اعلام جمهوری و اعلام اختیارات ولی فقیه، در اصل برای مقابله با همان‌هائی صورت گرفت که امروز در برابر جمهوریت ایستاده‌اند و از ولایت مطلقه دفاع می‌کنند!

از همان ابتدای پیروزی انقلاب آشکار شد که دوران بسیار دشواری در پیش خواهد بود و تداوم و تعمیق و حفظ دستآوردهای انقلاب جز با حضور توده های پائینی جامعه و جلب پشتیبانی آنان و نگاه داشتن آنها در صحنه سیاسی کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. این حضور در شرایط آنروز جامعه مذهبی ایران و امیدتوده‌های مذهبی مردم به عدالتخواهی صدر اسلام و وعده‌های روحانیون ایران برای تحقق آن عدالت به نوبه خود گرایش اسلامی را تقویت میکرد. امیدی که اکنون و با گسترش اختلاف طبقاتی در جامعه ایران و فساد بحران آفرین حکومتی به نقطه یاس مطلق تبدیل می‌شود.

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ایران، نبرد میان شرکت کنندگان در انقلاب که بخشی از آنان در همین فاصله به ترمز کنندگان آن تبدیل شده بودند آغاز شد. به این ترمزکنندگان طیف روحانیون و مذهبیون سنت گرایی نیز اضافه شدند که تا آخرین لحظه حکومت شاه در برابر آن سکوت و یا از آن بطور ضمنی دفاع کرده و از آن نیز بهره‌مند بودند. آنها اکنون می‌خواستند از شکل اسلامی انقلاب به سود خود استفاده کنند.

نخستین نبرد ها بر سر نام جمهوری اسلامی آغاز شد. آیت الله خمینی با تجربه و اطلاعات قبلی که از وضعیت حوزه های مذهبی داشت و از قلت تعداد روشن‌بینان مذهبی در درون حوزه های دینی کاملا مطلع بود، میدانست تاکید بیش از حد بر اسلامیت نظام تناسب را به سود بخش ارتجاعی روحانیت شیعه تغییر خواهد داد و مداخله روحانیون در امور سیاسی-حتی اندک روحانیون طرفدار وی- این بهانه را بدست روحانیون

ارتجاعی خواهد داد تا متقابلا در امور سیاسی مداخله نموده و وضعیت را به سود خود پیچیده و بغرنج سازند. وی همچنین از موقعیت دشوار خود به عنوان یک مرجع تقلید مذهبی آگاه بود و میدانست هر سخن و نظر وی ضمنا یک حکم مذهبی نیز هست و عده ای خواهند توانست با شعارهای مذهبی به جنگ دیدگاه های سیاسی وی بروند، جنگی که مقابله در آن برای وی بسیار دشوار خواهد بود و به همین دلیل بر جنبه‌های حکومتی، دولتی و سرانجام "جمهوریت" و به دور بودن روحانیون از امور اجرائی تاکید کرد!

برخی از نیروهای غیر مذهبی و ماورا چپ ایران، که شناخت دقیقی از جامعه نداشتند و در مورد کثرت هواداران خود به پندارگرائی روی آورده بودند، تصور و تبلیغ میکردند و برخی هنوز هم تبلیغ میکنند که شعار "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد" علیه آنان و از ترس رای آوردن "جمهوری دمکراتیک خلق" پیشنهادی آنان مطرح شده بود. در حالیکه تلاش برای مطرح کردن "جمهوری دمکراتیک خلق" به نام نیروهای چپ و رای گیری برای آن بیش از هر کس دیگر به زیان نیروهای راستین چپ بود، زیرا رای ناچیزی که در اینصورت این نامگذاری بدست میآورد هیچ تناسبی با وزن واقعی و بالقوه اجتماعی و سیاسی چپ در انقلاب نداشت. این وزن نه ناشی از نفوذ در جریانهای روشنفکری و سازمانهای کارگری و سندیکایی و توان بسیج سیاسی و نقش ایدئولوژیک آنان بود و نه در تعداد آرایی که به سود آنان از صندوق ها به در میآمد. بنابراین آیت الله خمینی نمی توانست ترسی از نام جمهوری دمکراتیک خلق داشته باشد، چرا که میدانست این نام رای نمی‌آورد. نگرانی واقعی وی از جای دیگری بود. وی به سرعت درک کرده بود که گرایش اسلامی بناگزیر تشدید خواهد شد و تشدید این گرایش در شرایط تسلط روحانیون ارتجاعی بر حوزه ها و سلطه آنان بر تفاسیر مذهبی، به زیان دیدگاه های سیاسی وی عمل خواهد کرد. وی خود شصت سال در درون روحانیون شیعه زیسته بود و با افکار، مانورها و ترفندهای مذهبی بسیاری از آنان به خوبی آشنا بود و میدانست اگر قرار شود نام جمهوری اسلامی محل تنازع و پیشنهادهای مختلف قرار گیرد در آنصورت عده ای نیز با نام های "حکومت اسلامی" و "حکومت شیعی" و "حکومت فقها" و "حکومت امام زمان" و یا احیای سلطنت امام هشتم شیعیان در ایران و غیره وارد صحنه شده و اصل جمهوریت و اساس انقلاب را به زیر سئوال می‌برند. چنانکه این بحث امروز هم در ایران به کانون مهم همه بحثها تبدیل شده‌است!

همه پرسی جمهوری اسلامی و رای قاطع مردم به آن گام بسیار مهم و تاریخی در برقراری جمهوریت و دمکراسی در تاریخ چند هزار ساله ایران بود ولو اینکه برخی که غیر از خودشان هیچکس را "دموکرات"، "چپ" یا "مسلمان" نمی‌دانند به مخالفت با آن افتخار کنند. ناگفته پیداست تفاهمی که سلطنت طلبها، چپ نماها و ارتجاع داخل ایران بر سر مخالفت با همه پرسی جمهوری اسلامی داشتند قبل از هر چیز ناشی از عدم اعتقاد آنان به دموکراسی و پایبندی به خواست و رای مردم بود، همانطور که در میان مذهبیون نیز در همان زمان جمع زیادی که اکنون در حاکمیت جای گرفته‌اند مخالف این همه پرسی و برقراری جمهوری بودند. این مخالفت و بی‌باوری به درک و رای مردم، در انتخابات دوم خرداد مجددا تکرار شد، ولو اینکه هر کدام آن را با پوششی متفاوت عرضه کردند. این حادثه در انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ نیز به شکل دیگری و در ابعاد محدودتری تکرار شد.

گرایشان اسلامی به دلیل تبلیغ عدالتخواهی اسلام توسط روحانیون بر جنبه‌های دیگر انقلاب ایران برتری پیدا کرد. این برتری عملا بر انتظارات عدالتخواهانه توده‌های مردم از اسلام ضرباتی زد که در محاسبات اجتماعی خود برای آینده باید به آن توجه کنیم!

به هر تقدیر، با این همه پرسی واپسگرایان قبل از آنکه هنوز به خود بیآیند و استراتژی خود را برای آینده تنظیم کنند، نخستین ضربه را دریافت داشتند. طرفداران مذهبی حکومت و برقراری جمهوریت بعدا متوجه اشتباه و غفلت خود گردیدند، چنانکه مهدی نصیری سردبیر هفته نامه صبح بعدها نوشت: " اگر از روز اول تعبیر حکومت اسلامی را به جای جمهوری اسلامی به کار میبردیم، شاید بسیاری از مشکلات امروز پیش نمی آمد " (شماره تیر ماه ۷۶)

پس از اعلام جمهوری اسلامی، طرفداران "حکومت اسلامی" بتدریج خود را جمع و جورکردند و به استراتژی تازه ای در برابر انقلاب دست یافتند. آنان تضاد وضعیتی که رهبری انقلاب در آن قرار داشت را بتدریج در می یافتند. واقعیت آن بود که اگر نظرات سیاسی آیت الله خمینی در میان توده مردم دارای اکثریتی عظیم بود، برعکس نظرات مذهبی و فلسفی وی نه فقط در حوزه های مذهبی بلکه در بافت سنتی و اسلامی جامعه آن روز ایران به شدت در اقلیت بود. بنابراین اگر روحانیون و مذهبیون واپسگرا از طریق انتخاب و رای مردم، یعنی به واسطه مشروعیت سیاسی، به گروگان خواسته های آیت الله خمینی و اقلیت روحانیون طرفدار وی در آمده بودند، برعکس با تکیه بر "اسلامیت"، یعنی مشروعیت مذهبی، این رهبری انقلاب و هواداران وی بودند که به گروگان آنان تبدیل میشدند. با درک این وضعیت متضاد، این دسته از روحانیون بتدریج به طرفداران حکومت روحانیت تبدیل شدند. آیت الله خمینی بعدها از این امر به عنوان یک "توطئه" نام برد و گفت «**کسانی که دیروز مخالف شرکت روحانیون در سیاست بودند، حالا میگویند که سیاست باید در انحصار روحانیت باشد و مردم نباید در آن مداخله کنند**» و آن را توطئه ای بزرگتر از قبل عنوان نمود.

با این استراتژی تازه، روحانیون واپسگرا بتدریج سخن گفتن به نام "مردم مسلمان" و "انقلاب اسلامی" و "ارزش‌های اسلامی" را آغازکردند. در همین دوران است، که آیت‌الله مکارم شیرازی به نمایندگی از مراجع آن روز علنا و در دفاع از ارزش‌های دینی در روزنامه ها به مخالفت با اقدامات دولت انقلابی پرداخت، آنان را ضد اسلامی نامیدند و حتی از "دیکتاتوری نعلین" سخن گفتند که منظورشان مستقیما آیت‌الله خمینی بود!

تحولات جامعه، همان سال‌ها آشکارا نشان داد، که در چارچوب تشدید روز افزون گرایش های مذهبی، تا هنگامی که نهادهای قانونی در جمهوری اسلامی تثبیت نشده باشند، زمان شتابان به سود مداخله و تفسیرهای روحانیت ارتجاعی و به زیان جمهوریت، به زیان تفوق رای مردم و به زیان مشروعیت سیاسی حکومت حرکت خواهد کرد.

دوران تاکتیک‌ها!

آیت الله خمینی، که تاکتیک جدید واپسگرایان را تا حدود زیادی دریافته بود، برای مقابله با آن، خود به یک تاکتیک دوگانه متوسل شد. از یک سو اعلام کرد روحانیت نباید در مسایل حکومتی دخالت کند و برای آنکه بهانه را از دست روحانیان ارتجاعی خارج سازد خود نیز تهران را ترک کرد و به قم رفت و از سوی دیگر شتاب سرسام آوری در تدوین و تصویب قانون اساسی به خرج داد.

تحولات بعدی نشان داد که نگرانی آیت الله خمینی درست و شتاب وی در تصویب قانون اساسی اقدامی سنجیده بود. اگر تصویب قانون اساسی به طول میانجامید، این احتمال که روحانیان واپسگرا با این شعار که ما قرآن داریم و به قانون اساسی نیاز نداریم به میدان بیآیند بسیار زیاد و حتی قریب به یقین بود. این شعار می‌توانست در جامعه مذهبی آن روز ایران که هنوز تجربه امروز را نداشت و در ضمن از موقعیت بسیار ضعیف آیت الله خمینی و اندک روحانیان هوادار وی در حوزه های مذهبی اطلاعی نداشت موثر افتد و در اینصورت فقدان قانون اساسی به یک فاجعه برای انقلاب و کشور مبدل میشد. بویژه آنکه توطئه های پیاپی امپریالیسم و ارتجاع در ایجاد آشوب و خرابکاری و جنگ داخلی و خارجی و ترور و غیره که روز به روز ابعاد گسترده تری پیدا میکرد، میتوانست شرایطی را پدید آورد که امکان تشکیل مجلسی برای تدوین و تصویب قانون اساسی را در عمل معلق سازد. ضمن اینکه هر قدر قانون اساسی دیرتر تصویب می‌شد، وزنه مذهبی مشروعیت در آن سنگین تر می‌شد و وزن مشروعیت سیاسی و مردمی آن بیشتر کاهش می یافت.

اصل ولایت فقیه

در پیش نویس نخست قانون اساسی که بلافاصله در بهار سال ۵۸ در شورای انقلاب تدوین شد و به تایید و امضای آیت الله خمینی نیز رسید، نه اصل ولایت فقیه وجود داشت و نه نهادی به نام شورای نگهبان در مفهوم فعلی آن. اندیشه این اصل و وجود نهادی چون شورای نگهبان از طریق وابستگان و ایادی حزب زحمتکشان مظفر بقایی که با ظاهر مذهبی در صفوف انقلاب نفوذ کرده بودند طرح گردید، و مورد پشتیبانی بخشی از روحانیونی نظیر آیت‌الله منتظری قرار گرفت که با آیت الله خمینی پیوندهای سیاسی و عاطفی استواری داشتند. آنان تصور میکردند با گنجاندن این اصل در قانون اساسی رهبری وی را تضمین و انقلاب را بیمه خواهند نمود.

بحث بر سر جمهوریت، ولایت و حکومت امروز در جامعه ایران از جنبه‌های مذهبی خارج شده و جنبه‌های انقلابی به خود گرفته‌است!

البته تدوین کنندگان قانون اساسی ویژگی **"پذیرش از جانب مردم"** را نیز به شرایط ولی فقیه اضافه کردند تا بدینوسیله به دیدگاه خود از خطر مداخلات سیاسی روحانیون واپسگرا جلوگیری نمایند، اما همانگونه که تجربه بعدی نشان داد، با اصل ولایت فقیه مبنای سیاسی مشروعیت نظام تابع مبنای مذهبی یا لااقل همسنگ آن گردید و این زمینه را برای افزایش قدرت و مقاومت و مخالفت آشکار روحانیون ارتجاعی و حتی ضد انقلابی فراهم ساخت!

حزب توده ایران در همان زمان که به قانون اساسی رای مثبت داد، بر این نکته تاکید نمود که قانون اساسی برای یک دوران تاریخی نسبتا طولانی نوشته میشود و نباید آن را بگونه ای تدوین کرد که تنها به قامت رهبری انقلاب دوخته شده باشد. آیت الله خمینی بدون اصل ولایت فقیه هم رهبر انقلاب است و بود و نبود این اصل در قانون اساسی در اختیارات واقعی وی هیچ تغییری نخواهد داد و فقط میتواند در آینده دشواری ایجاد کند. در آن دوران، حزب توده ایران متاسفانه تنها نیروی سیاسی بود که نکته اصلی را دریافته بود که رهبری سیاسی آیت الله خمینی خارج از اصل ولایت فقیه وجود دارد و نمیتوان و نباید آن را تابع یک اصل مذهبی یعنی ولایت فقیه کرد. مخالفان حزب ما، پیش از آنکه به منطق نهفته در استدلال ما توجه کنند و شرایط حاکم بر کشور و تضادهای درون حاکمیت را ببینند، بر آتش تبلیغات خود علیه حزب ما، به این بهانه که رهبری آیت‌الله خمینی را پذیرفته افزودند!

برخی گمان می‌کنند که چون آیت الله خمینی واضع جدید نظریه ولایت فقیه بود، بنابراین تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به خواست وی بود و یا به سود او تمام شد و موقعیت وی را تثبیت کرد. در حالیکه بر عکس تصویب این اصل موقعیت او را تضعیف کرد زیرا مشروعیت سیاسی که وی به عنوان رهبر انقلاب داشت را تابع مشروعیت مذهبی وی به عنوان ولی فقیه نمود و این امر از یکسو موجب شد که وی ناگزیر باشد برای اقدامات سیاسی خود توجیه مذهبی دست و پا کند و از سوی دیگر روحانیون و دیگر فقهای بلند پایه را نیز بطور غیر مستقیم در حکومت شریک گرداند.

این وضعیت، بعدها در درگیری های فکری و مذهبی دهه ۶۰ کاملا آشکار شد. جناح راست روحانیت که اکثریت قریب به اتفاق روحانیون بلند پایه در آن قرار داشتند، اصطلاح " ولایت فقیه " را در مفهوم "ولایت فقها" معنی کرده و بدینوسیله می‌خواست بدون اینکه دارای کمترین مشروعیت انقلابی و سیاسی باشد به صرف فقیه بودن در بدست گرفتن اهرمهای اصلی قدرت شریک گردد. همین فشارهای آنان بود که سرانجام منجر به تدوین نظریه **"ولایت مطلقه فقیه"** شد.

برخلاف تفسیری که بعدها و پس از درگذشت آیت الله خمینی از نظریه ولایت مطلقه فقیه به عمل آمد منظور از ولایت مطلقه فقیه آن بود که اولا ولایت فقیه به معنای ولایت فقها و روحانیون بلند پایه نیست بلکه یک اصل مربوط به حکومت است و ثانیا ولایت مطلقه فقیه نه به مفوم منطبق شدن همه ارکان حکومت با احکام شرع بلکه دقیقا برعکس به معنای آن است که نظام اسلامی دارای **ولایت مطلقه برای خارج شدن از چارچوب احکام شرع و توسل به قانونگذاری و یا عرف بر مبنای نیازهای جامعه است.**

این نکته در بحث و درگیری نظری میان آیت الله خمینی و علی خامنه ای رییس جمهور وقت بخوبی دیده میشود. در حالیکه علی خامنه ای از نظریه ولایت فقها و مقید بودن فقیه در چارچوب احکام شرع دفاع میکرد، آیت الله خمینی تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد نظام اسلامی حتی میتواند در صورت لزوم احکام شرع و نماز ورزوه و حج را نیز موقتا تعصیل کند چه رسد به آنکه بخواهد مالیات اخذ کند و قانون بگذراند ولو اینکه در شرع سابقه ای برای آن وجود نداشته باشد.

همانطور که نشریه "گوناگون" (آبان ۷۷) با اشاره به مباحثه میان آیت الله خمینی و علی خامنه ای مینویسد: **"برخی گمان میکنند مباحثه این دو بزرگوار در جریان سالیان میانی دهه ۶۰ بر سر اختیارات ولی فقیه از باب تحدید آن در حوزه اختیار مردم بوده است، در حالیکه آیت الله خامنه ای در آن مباحثه بر این نکته پای میفشردند که حاکم اسلامی (ولی فقیه) محصور در احکام اسلامی است و مصلحت یا مردم نمیتواند او را به اخذ تصمیمی فراتر از این احکام وادارد. اما امام خمینی به چنین حصری از ناحیه احکام یا ناحیه مردم معتقد نبود. به عبارت صحیح‌تر، مرحوم امام خمینی به ولایت مطلقه فقیه معتقد بود**

و لیکن آیت الله خامنه ای از ولایت مطلقه فقیهان یـا ولایـت مشروط فقیه به حکم فقه دفاع میکرد."

مشاهده میشود که نظریـه "ولایـت مطلقـه فقیـه" بـه منظـور پذیرش قانونگذاری و توسل به احکام عرفی و در واقع برای برون رفـت از بن بستی تدوین شد که با گنجاندن اصل ولایـت فقیـه در قـانون اساسـی برای آیت الله خمینی و مجموعه حکومت به وجود آمده بـود. البتـه نظریـه ولایت مطلقه فقیه بعدها با تغییر تناسب نیروها به سود روحانیون ارتجـاعی درست در جهت عکس مقصود از آن تفسیر گشت و جز این هم نمیتوانست باشد. نظریه ولایت مطلقـه فقیـه میخواسـت در آن عرصـه ای بـه جنـگ روحانیون واپسگرا برود که نه نقطـه ضعـف، بلکـه نقطـه قـدرت آن بـود. مناسبترین راه آن بود که چارچوب قدرت دوگانه مذهبی و سیاسی که بطور استثنایی در آیت الله خمینی جمع شده بود، به کلی کنار گذاشته شـود، نـه اینکه در درون این چارچوب عناصری جابجـا شـود، آن هـم عنـاصری بـا اصطلاحـات و مضمـون مبـهم کـه مـردم اصـلا از محتـوای آن سـردر نمی آوردند و تفسیر آن هم باید توسط همان روحانیون انجام میگرفت.

این نکته نیز درست است که آیـت الله خمینـی نظریـه ولایـت فقیه را قبل از انقلاب و به منظور افشای روحانیون طرفدار شاه یا مخـالف مبارزه با آن نگاشته بود. در واقع منظور از نگارش کتاب ولایـت فقیـه نـه تدوین برنامه عمل برقراری حکومت اسلامی بلکه پاسخ به روحانیونی بـود که مدعی بودند اسلام فاقد حکومت است و در نتیجـه روحـانیت نبـاید در سیاست، یعنی در مبارزه شرکت کند و ساختار حکومت را که همان سلطنت بود در هم بریزد، بلکه باید آن را اسلامی کند!

در شرایط پس از انقلاب و برتـری غـیر قـابل قیـاس موقعیـت سیاسی آیت‌الله خمینی، وی نسبت به دیگر فقها، دلیلی برای پایـه گـذاری حکومتی بر مبنای شرعی که وی را با بقیه روحانیون و مراجع تقلید در یک رتبه قرار میداد وجود نداشت.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که اسـتراتژی تـابع کـردن مشـروعیت سیاسـی آیـت الله خمینـی بـه مشـروعیت مذهبـی وی بـرای واپسگرایان خالی از تضاد و خطر نبود – و تردیدهـای برخـی از آنـان نـیز ناشی از درک همین خطر بود – زیرا آنان و کل مـردم را بتدریـج در یـک نبرد فکری– مذهبی وارد میساخت که ممکن بود در نتیجـه آن تحولـی در زیربنای فکری و مذهبی جامعه صورت گیرد کـه مشـروعیت مذهبـی را از خود آنان نیز سلب سازد و در واقع همینطور نیز شـد. واپسـگرایان بـا ایـن استراتژی هر چنـد موفـق شـدند در کوتـاه مـدت پـیروزی هـای سیاسـی چشمگیری بدست آورند، اما در درازمدت شکست ایدئولوژیک خوردنـد کـه بازتاب آن امروز در جنبش دوم خرداد کاملا آشکار است.

ادامه استراتژی تابع کردن مشـروعیت سیاسـی بـه مشـروعیت مذهبـی در شـرایط کنونـی و از دوم خـرداد بدینسـو عمـق بی‌خـبری و درماندگی واپسگرایان را نشان میدهد؛ زیرا **هر قدر آنان بیشتر بر طبل تفسیرهای ارتجاعی از مذهب میکوبند برعکس بیشـتر رونـد نوزایی اسلامی را رادیکالیزه و تعمیق و تشدید میکنند**، رونـدی که در نهایت، ته مانده های پایگاه سیاسی و فکری آنان را نیز برباد خواهد داد.

قرار گرفتن مذهب در حکومت و الزامات آن، عملا تحـول در نظریات فقهی و شیعی را موجب شد!

نکته اساسی که آنان قادر به درک آن نیستند، این است کـه بـا تقویت بخش مذهبـی و اسـلامی در سـاختار جمـهوری اسـلامی، اندیشـه اسلامی عهده دار حکومت و مسئول پیامد اقدامات حکومـت گردیـده و در نتیجه اسلام نـاگزیـر شـده اسـت تـا خـود را بـا مقتضیـات زمـامداری در جامعه ای انقلابی و متحول هماهنگ سازد و این موجب تحول در نظریات فقهی و شیعی گردیده است و به سـود رونـد نوزایـی اسـلامی از جملـه در حوزه هـای مذهبـی تمـام شـده اسـت. نوزایـی و تحولـی کـه مسـتقیم و غیر مستقیم در افکار عمومی جامعه مذهبی ایران نیز بازتاب پیـدا کـرده و آن را به نوبه خود متحول نموده است. در نتیجه، این نوزایی از دوم خـرداد شروع نشده است که بتوان جلوی آن را با تفسیرهای ارتجاعی از مذهـب و حکومت مذهبی سد کرد. برعکس اینگونه تفسیرها تنها خواهد توانست این روند نوزایی اسلامی را تشدید کند. نوزائی به انقلاب، از همـان ابتـدای آن باز می‌گردد!

مقصود از اشاره مفصلی که به اصل ولایت فقیه صورت گرفـت، البته آن نبود و نیست که بخواهیم قانون اساسی را در اصـل ولایـت فقیـه خلاصه کنیم، برعکس خواستیم این نکته را مورد توجه قرار داده باشیم که

اولا – گنجانده شدن اصل ولایت فقیه در قـانون اساسـی خـود دارای تاریخی است و باید آن را در چارچوب گرایش های عمومـی جامعـه ایران در دوران پس از انقلاب مورد توجه قرار داد،

ثانیا– این اصل نقش متضادی در تحولات اجتمـاعی و فکـری ایران داشته‌است، چه در دهه اول و چه در دهه دوم انقلاب. در دهـه سـوم این نقش تشدید شده است،

و بالاخره و مهمتر از همه اینکه گنجـانده شـدن اصـل ولایـت فقیـه در قـانون اساسـی و تفسـیرها و تـاویل هـای بعـدی از آن خـود در چارچوب یک نبرد طبقاتی و اندیشـه ای و آرایـش معیـن نیروهـا صـورت گرفته است و هر تحولی در آن تنها بـه مـدد تحـول در تناسـب نیروهـای طبقاتی جامعه امکانپذیر است.

جمهوریت و حکومت در دهه دوم انقلاب

با درگذشـت آیـت الله خمینـی و تحـولات پـس از آن تـهاجم طرفداران **حکومت** آغاز شد. آنان که تا آن زمان با ولایت فقیـه آیـت الله خمینی مخالف بودند، اکنـون کـه ولـی فقیـه تـازه را در چنـگ و مجـری تصمیات خود می‌یافتند به طرفداران ذوب در ولایت تبدیل شدند. این شعار بر خلاف آنچه در اپوزیسیون جمهوری اسلامی تصور میشود، ذوب در علی خامنه ای نبود، بلکه ذوب در "ولایت فقها" یعنی ولایت خـود آنـان بـود و هست. انتخـاب تـاکتیک ذوب در ولایـت ضمنـا متکـی بـر یـک سلسـله محاسبات نیز بود. آنان با اتخاذ این تاکتیک از یکسو می‌کوشیدند حکومـت خود را به حکومت آیت الله خمینی وصل کنند و بدین طریق برای معضـل فقدان مشروعیت خود موقتا چاره ای بدست آورند، ضمنا میخواستند از ایـن طریق خود را مدافع قانون اساسی و قانون اساسی را مدافع حکومـت خـود وانمود سازند و میکوشیدند تا بدینوسیله هر نوع تلاش و امکان اسـتفاده از ظرفیتهای دمکراتیک قانون اساسی بر علیـه خـود را منتفـی نمـایند. آنـان همچنین بدینوسیله میخواستند مخالفتهای گذشته خود با آیت الله خمینـی را که یادآوری آن می‌توانست به زیان آنان تمام شود را به دست فراموشـی بسپارند.

از میان رهبران طراز اول جمهوری اسلامی هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای – که از قبل هم در جریان تدوام جنگ پیوندهای استواری با راستگرایان برقرار کرده بودند – بلافاصله حاضر به پذیرش همکاری و اجرای دستورات طرفداران **حکومت** گردیدند.

از طرف دیگر، میرحسین موسوی نخست وزیر، موسوی اردبیلی و خوئینی ها، مسئولان دستگاه قضایی، مهدی کروبی رئیس مجلس، و بسیاری از مسئولان جمهوری اسلامی که حاضر نبودند مجری دستورات و خواستهای ارتجاع و راستگرایان تازه به قدرت رسیده گردند یا برکنار شدند یا خود ناگزیر به کناره گیری شدند.

مخالفان جمهوریت برای آنکه بتوانند قدرت خود را مستحکم گردانند تهاجم خود را به آرمانها و دستآوردهای انقلاب ۵۷ آغاز کردند. عرصه نخست تهاجم آنان، اقتصاد و سیاستهای اقتصادی بود. در این زمینه چندی پس از حذف نخست وزیر، دولت هاشمی رفسنجانی برنامه تعدیل اقتصادی را به اجرا درآورد. هدف از اجرای این برنامه که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول آن را دیکته کرده بودند تحکیم موقعیت سرمایه داری وابسته در اقتصاد ایران بود. در چارچوب این برنامه چوب حراج بر واحدهای صنعتی ملی زده شد و آنها را طی چند مرحله به تملک سران بازار و صاحبان نقدینگی های میلیاردی سپردند.

در کودتای سال ۶۹، علی خامنه‌ای پرچم مبارزه با یورش فرهنگی را برافراشت و هاشمی رفسنجانی پرچم سازندگی را، هدف اصلی از این کودتا مقابله با انقلاب ۵۷، تصفیه کادرهای مذهبی انقلاب، سازش با بانک جهانی و جلب حمایت و پشتیبانی سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران و روحانیون مرتجعی بود که هرگز نه با انقلاب موافق بودند و نه رهبری آیت‌الله خمینی را قبول داشتند!

اجرای برنامه تعدیل اقتصادی هم نشانه و هم پیآمد یک گردش به راست عمومی در جامعه ایران بود. این گردش به راست تنها تغییر موضع تنی چند از سران حکومت و کارگزاران آنان نبود، بلکه برعکس این جابجایی در مواضع قشر ها و طبقات اجتماعی بود که موجب شد بخشی از سران حکومت گردش به راست قبلی و پنهان خود را اکنون علنی سازند. ماهیت این جابجایی در مواضع طبقات اجتماعی در آن بود که بخشی از قشرهای متوسط که تا آن زمان منافع خود را در اتحاد با طبقات فرودست جامعه جستجو میکردند، در پیامد حوادث دهه اول انقلاب که به رشد کمی و کیفی این اقشار – بویژه بخش فوقانی آن – و خواستها و مطالبات آن انجامیده بود بدین نتیجه رسیدند که در چارچوب یک رشد سرمایه داری فضای مساعدتری برای توسعه خود در اختیار خواهند داشت. بدینسان برخی قشرها و طبقات معین اجتماعی که برای یک دوران در انقلاب شرکت کرده بودند به یک گزینش و سازش تاریخی دست زدند، سازشی که در خارج از کشور نیز بصورت یک سلسله جدایی ها و نزدیکی ها و رسیدن به انواع و اقسام " نتایج تازه" خود را نشان داد.

با اجرای برنامه تعدیل اقتصادی ائتلاف شکننده سال‌های انقلاب میان نمایندگان اقشار متوسط و طبقات زحمتکش جامعه بکلی در هم شکسته شد و ائتلاف نوینی میان بورژوازی بوروکراتیک و بورژوازی وابسته تجاری قدرت را در دست گرفت. شکسته شدن ائتلاف پیشین در عین حال به معنای آن بود که بخشی از اقشار جامعه از بهبود وضعیت خود در چارچوب تحول مجموعه نظام اجتماعی ناامید شده است و به بهبود وضعیت فردی خود ولو به زیان دیگران امید بسته است. در نتیجه دوران بیسابقه ای از فساد و انحطاط اجتماعی، دلزدگی از سیاست و غیره آغاز گردید که در چارچوب منافع بورژوازی وابسته تجاری و بوروکراتها نیز قرار داشت و از سوی آنان به شدت تشویق می‌گردید.

شکسته شدن ائتلاف پیشین، پیآمدهای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، رواج فساد و انحطاط و ثروت اندوزی، روز به روز مواضع بورژوازی وابسته تجاری را در حاکمیت تحکیم کرد و تازه میلیاردر شده ها از خفا بیرون آمدند. برعکس، قشرها و طبقات پایین جامعه که در انقلاب شرکت کرده بودند و مرارت ها و محرومیتهای دوران انقلاب و جنگ بر دوش آنان بار شده بود خود را محروم و پاکباخته یافتند و تمایل به عصیان در آنان انباشته شد.

برافراشتن پرچم مبارزه با یورش فرهنگی، که تقلیدی از انقلاب فرهنگی و ضد انقلابی در چین بود، با هدف منحرف کردن اذهان عمومی از نتایج فاجعه بار جنگ و گریز از پاسخگوئی به نیروهای مذهبی از جنگ برگشته و شکست خورده و همچنین مردمی بود، که می‌خواستند بدانند بعد از آیت‌الله خمینی در پشت صحنه حکومتی چه می‌گذرد و چه زدوبندهائی درجریان است!

در نتیجه برای اینکه بتوان سیاستهای مورد نظر طرفداران حکومت را در شرایط جامعه ای به اجرا درآورد که به تازگی دوران طولانی جنگ و مقاومت و شهادت را پشت سر گذاشته بود، سیاست انحراف افکار و ایجاد زمینه های فرهنگی و ایدئولوژیک تحمیل حاکمیت واپسگرایان در پیش گرفته شد و علی خامنه ای اجرای آن را عهده دار شد. **علی خامنه ای در شرایطی که امپریالیسم خارجی و غارتگران داخلی از طریق برنامه تعدیل به تهاجم اقتصادی بی‌سابقه ای در ایران دست زده بودند، ناگهان به یاد تهاجم فرهنگی غرب افتاد. وی در تمام دوران هشت ساله ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی حتی یک بار هم از فقر و فساد و تبعیض سخن نگفت و عملا وظیفه منحرف کردن جامعه از خطر واقعی که بر سر آن پرواز میکرد را بر عهده گرفته بود.** در این دوران بود که تحت عنوان مقابله با تهاجم فرهنگی، روشنفکران، هنرمندان و نویسندگان و روزنامه نگاران مترقی و مخالف برنامه تعدیل مورد تهدید قرار گرفتند. بسیاری از آنان بطور پنهانی ربوده شده و به قتل رسیدند. دفتر روزنامه سلام که با برنامه تعدیل اقتصادی مخالفت میکرد تحت عنوان اینکه گویا نسبت به "تهاجم فرهنگی" بی توجه است مورد تهدید قرار گرفت و به آتش کشیده شد و سردبیر آن عباس عبدی بازداشت و سپس از کار در روزنامه منع شد.

در چارچوب کارزار منحرف تهاجم فرهنگی تبلیغات وسیعی بر علیه "مرفهین بی درد" به راه افتاد. البته تنها کسانی که شامل این مرفهین بی درد نمیشدند همانا سرمایه داری بزرگ تجاری وابسته و پادوها و شرکای آنها و گردانندگان نهادها و بنیادها و موسسات به اصطلاح خیریه و کمیته امداد، آستان قدس رضوی و انواع و اقسام نوکیسه ها و تازه

میلیاردر شده ها و حیف و میل کنندگان اموال عمومی بودند، بلکه مرفهین بی درد شامل پزشکان، کسبه جز، کارمندان، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان و حتی آموزگاران و بخشی از کارگران بودند. بتدریج هر کس که شغلی داشت و می‌توانست لقمه نانی به خانه خود ببرد به صف "مرفهین بی درد" می‌پیوست.

این کارزار بشدت منحرف و فریبکارانه با تقسیم بندی های دروغین دیگری نظیر با حجاب، بد حجاب، کم حجاب و بی حجاب تکمیل شد که سه دسته اخیر درگروه مرفهین بی درد جای داده شدند. باحجاب ها نیز به ملتزمین به " حجاب برتر " و غیر ملتزمین به آن تقسیم شدند و غیر ملتزمین نیز در صفوف مرفهین بی درد جای داده شدند.

علاوه بر آن و در چارچوب برنامه مقابله با **تهاجم فرهنگی، که در حقیقت تقلیدی بود از انقلاب فرهنگی خونین و ضد انقلابی چین**، به معدودی از جوانان کم سن و سال و بیکار محلات که در عمرشان رنگ جبهه و جنگ را ندیده بودند اجازه داده شد تا تحت عنوان بسیجی به اخاذی و باجگیری و مردم آزاری بپردازند و آرزوهای سرکوب شده در شرایط جامعه ای طبقاتی را با خالی ساختن آن بر سر دیگران تسکین بخشند.

طرفداران حکومت با این تبلیغات هم چنین امیدوار به جلب حمایت جامعه روستایی بودند و روی بی اطلاعی این جامعه از واقعیتهای جامعه شهری و نفوذ روحانیون وابسته به آنها و یا قرار گرفته در شبکه‌های مالی آنها در روستاها سرمایه گذاری کرده بودند.

این تبلیغات با منحرف ساختن افکار عمومی از سوی مسببین واقعی فاجعه به سمت قربانیان آن، در واقع زمینه های یک راه حل فاشیستی و ضد انقلابی را در شرایط بحران آماده سازی می‌کردند.

آن روی دیگر سکه در خارج از کشور دنبال میشد و تبلیغاتی وسیع به راه افتاده بود که برون رفت از بحران را در گرو قرار گرفتن در مدار سیاستهای جهانی امریکا و احیاء حاکمیت سرمایه داری وابسته غیر مذهبی وانمود میکرد.

بدین طریق مخالفان جمهوریت و طرفداران برقراری حکومت، استراتژی تهاجم فرهنگی را در چند عرصه و با چند هدف به پیش می‌بردند:

– معرفی کردن قشرهای متوسطی که ائتلاف خود را با طبقات فرودست جامعه شکسته بودند به عنوان مسئول اساسی وخامت وضع قشر های محروم و خارج کردن بورژوازی تجاری وابسته و شرکای آنان در دستگاه حکومتی از زیر ضربه خشم مردم،

– تبدیل آرمانهای عدالت جویانه و آزادیخواهانه انقلاب بهمن به خزعبلاتی از نوع مبارزه با کم حجاب و بد حجاب و بی حجاب و غیره،

– منحرف کردن جوانان آرمان گرا و مبارزان از جنگ بازگشته از سمت مبارزه با سرمایه داری تجاری وابسته به سوی مبارزه و مقابله با روشنفکران مردم گرا یا ضد سرمایه داری، و حتی قتل‌آنها،

– حفظ و گسترش مناسبات اقتصادی و تجاری با امپریالیسم و پذیرش نوکری آن از طریق تبدیل کردن مبارزه واقعی بر علیه امپریالیسم به مبارزه با تجدد و فرهنگ غربی،

– معرفی روشنفکران و نمایندگان طبقات پایین و متوسط به عنوان عوامل امپریالیسم و غرب از یک طرف و بیرون کشیدن کارگزاران برنامه تعدیل و مبتکران تهاجم فرهنگی از زیر ضربه از طرف دیگر،

– باز گذاشتن دست وزارت اطلاعات برای قتل و آزار روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان و مخالفین برنامه تعدیل اقتصادی و حاکم ساختن فضای ناامنی و نظامی گری بر جامعه.

در یک کلام پروژه تهاجم فرهنگی، که علی خامنه‌ای رهبری آن را برعهده گرفته بود، ادامه و مکمل برنامه تعدیل اقتصادی بود، که پرچم آن دراختیار هاشمی رفسنجانی بود!

ایران در آستانه خرداد ۷۶

در پی سالهای طولانی اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و سیاست تهاجم فرهنگی، در آستانه خرداد ۷۶ شرایط اجتماعی ایران به شدت دگرگون شده بود.

کارگران، کشاورزان و همه زحمتکشان و قشرهای پایینی جامعه که قربانیان اصلی برنامه تعدیل اقتصادی بودند، به شدت از پیآمدهای اقدامات حکومت راستگرایان ناراضی بودند و نارضایتی آنان به صورت شورش های خود انگیخته توده ای که هر چند گاه یک بار در یکی از شهرهای کشور در می‌گرفت خود را نشان می‌داد. آنان ضمنا به روشنی دریافته بودند که " **مرفهین بی درد** " همانا حکومتگران جمهوری اسلامی و وابستگان و آقازاده های میلیاردر شده آنان هستند که باید از قدرت به زیر کشیده شوند.

از سوی دیگر قشرهای متوسط که از برنامه تعدیل اقتصادی هیچ سهمی نبرده بودند، مجددا به ائتلاف با طبقات فرودست جامعه متمایل شده و **گرایش به چپ** نیرو گرفته بود. نظر سنجی های بعدی، که آرای ۷۰ درصدی میرحسین موسوی را نشان می‌داد، این واقعیت را آشکار ساخت. دراین دوران، بدلیل سرکوب نیروها و سازمان‌های چپ و بویژه و در درجه اول حزب توده‌ایران، این گرایش به چپ و ظرفیت بالای اجتماعی و انقلابی آن، یکبار دیگر به نیروی بالفعل چپ مذهبی در جامعه تبدیل شد! اقشار متوسط خسته و ناامید از پیروزی در رقابتها و ثروت اندوزی های فردی و نگران از اینکه نه برنده که بازنده این رقابتها باشند، مجددا به راه حل های اجتماعی برای بهبود زندگی خود تمایل نشان میدادند که در سیاسی شدن فزاینده این اقشار خود را آشکار ساخت و یکبار دیگر بر کمیت جنبش اجتماعی در کشور افزود . علاوه بر آن، تبلیغات مداوم طرفداران **حکومت** و سرمایه داری وابسته تجاری که می‌خواستند با هدف جذب و خنثی ساختن طبقات پایین جامعه مسئولیت بحران را به دوش قشرهای متوسط بیاندازند، این اقشار را به شدت بر علیه سرمایه داری وابسته تجاری و نمایندگان آن و سیاستهای فرهنگی و اجتماعی آنان برانگیخت.

گرایش به چپ جامعه در طول برنامه خانمان برانداز تعدیل اقتصادی، درحالی آغاز شد که متاسفانه سازمان‌های چپ غیر مذهبی و بویژه حزب توده‌ایران در صحنه مبارزه علنی در میان مردم حضور نداشتند و این گرایش متمایل چپ مذهبی رشد کرد!

بالاخره بخشی از کسبه و آن بخش از سرمایه داری کوچک و متوسط که بیشتر گرایش به صنعت داشت و تمایلات انحصار طلبانه سرمایه داری تجاری فضا را برای آنان تنگ کرده بود نیز به صف مخالفان قدرت مطلقه طرفداران **حکومت** پیوستند.

به این ترتیب، سرمایه داری تجاری و طرفداران حکومت موفق شدند ظرف چند سال وسیعترین ائتلاف اجتماعی را بر علیه خود بوجود آورند، که پیامد آن در انتخابات هشدار دهنده و بیدار کننده مجلس پنجم و سپس در انتخابات دوم خرداد برای نخستین بار خود را نشان داد.

اما همه اینها به معنای آن نبود و نیست که دوم خرداد ۷۶ یک تحول اجتناب ناپذیر بود. در جبهه مقابل اوضاع به شکلی دیگر جریان داشت:

از یکسو سرمایه داری وابسته تجاری مواضع قابل توجهی را در اقتصاد و حکومت بدست آورده بود. همه بنیادها و دستگاه های بزرگ مالی کشور از قبیل آستان قدس رضوی، کمیته امداد، بنیاد مستضعفان، نفت و گاز و معادن همگی در زیر سیطره آن قرار گرفته بود و با اجرای برنامه های خصوصی سازی بخش مهمی از صنایع و شرکتهای ملی به تملک آنان درآمده بود.

در عرصه قدرت سیاسی- نیز نهاد رهبری، اکثریت مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، اکثریت هیئت دولت، اکثریت مجلس و مجموعه دستگاه قضایی و نیروهای نظامی و انتظامی یا تحت سیطره کامل آنان قرار داشت و یا به کارگزار آنان تبدیل شده بود. این قدرت آنچنان عظیم و نیرومند به نظر می‌رسید که آنان حاضر نبودند کمترین امتیازی حتی به رقبا و شرکای خود واگذار کنند، چه رسد به مخالفان خود.

در عرصه اجتماعی— در پی برنامه تهاجم فرهنگی تفسیرهای واپسگرایانه از اسلام و حکومت در جامعه رواج یافته بود، مرزهای میان انقلاب و ضد انقلاب به کلی مخدوش گردیده بود، آرمانهای انقلاب یکسره تحریف شده بود، امنیت نویسندگان، روشنفکران و هنرمندان به کلی از میان رفته و فضای خلاقیت ادبی و هنری از هر سو مسدود شده بود و جای خالی آن با فساد و فحشا و مواد مخدر پر گردیده بود، زندگی امروز تا فردای مردم تابع بالا و پایین رفتن بهای دلار شده بود، دلاری که بدست آوردن هر برگ آن غایت خوشبختی و نهایت سرفرازی تبلیغ میشد، و در نتیجه همه اینها اعتماد به نفس مردم و امید و امکان مبارزه و مقاومت آنان برای مدتهای طولانی پایان یافته تصور میگردید. جامعه به دو قطب اکثریت "غیر خودی" و اقلیت "خودی" تبدیل شده بود!

هر اندازه ارتجاع مذهبی بیشتر می‌تازد، به همان اندازه روند نوزائی اسلامی را رایکالیزه‌تر می‌کند! قرار گرفتن مذهب در حکومت و الزامات آن، عملا تحول در نظریات فقهی و شیعی را موجب شد. شعار ذوب در ولایت فقیه نه ذوب در علی خامنه‌ای، بلکه ذوب در ولایت و حکومت خود سر دهندگان این شعار بود!

جامعه ایران در آستانه خرداد ۷۶ در یک توازن قوای شکننده و یک بحران عمیق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و روابط بین المللی قرار گرفته بود، و این شرایط بحرانی، مانند هر بحران دیگری حامل انقلاب و ضد انقلاب توام بود.

تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در مقطع سالهای ۷۵ و ۷۶ نشان میدهد که در برابر جامعه لااقل چهار امکان کاملا واقعی وجود داشت:

۱— یک امکان عبارت از آن بود که گروههای راست گرا و فاشیستی در شرایط اوجگیری بحران بتوانند تحت عنوان تهاجم فرهنگی و مبارزه با مرفهین بی درد و به بهانه های مختلف بخشی از اقشار جامعه را بر علیه دیگر اقشار بسیج کنند و بدین ترتیب ضمن اینکه سرمایه داری تجاری حاکم را از زیر ضربه خارج مینمایند، ایجاد جبهه ای واحد بر علیه آن را نیز برای مدتهای طولانی ناممکن سازند.

۲— امکان دوم آن بود که سرمایه داری وابسته غیر مذهبی، در شرایط تسلیم حکومت، با کمک غیر مستقیم یا مداخله مستقیم نیروهای امپریالیستی به قدرت دست یابد. در این صورت منافع سرمایه داری تجاری وابسته کنونی نیز همچنان محفوظ میماند.

۳— امکان سوم عبارت از آن بود که برنامه قدرت مطلقه طرفداران حکومت و ریاست جمهوری ناطق نوری تحقق یابد و حاکمیت انحصاری ارتجاع برقرار گردد. این امکان فی نفسه فاقد آینده واقعی بود اما در صورت تحقق آن دست ارتجاع برای آنکه در چارچوب منافع خود یکی از دو امکان نخست یا راه حلهای دیگری را تحمیل کند، وسیعا باز می‌شد و ناطق نوری نقش محلل را در این مرحله بازی می‌کرد.

۴— امکان چهارم امکان آن بود که نارضایتی و خشم فاقد چشم انداز مردم به اتحاد و آگاهی عمومی تبدیل شود تا بتوان نیروی سیاسی در سمت تحقق تحولی مترقی و دمکراتیک را گردآوری کرد، یعنی آنچه که علیرغم همه تدابیر طرفداران **"حکومت"** بوقوع پیوست و این ممکن نبود، مگر تحت تاثیر انقلاب ۵۷ و تحول اجتماعی عظیم ناشی از آن.

در چهار راه تاریخی انتخابات دوم خرداد ۷۶ سه راه در برابر جامعه ما قرار داشت که سه راه به ضد انقلاب عریان و برقراری نوعی سلطنت و تعطیل جمهوریت ختم می‌شد و یک راه به دفاع از جمهوریت و دفاع از انقلاب. مردم، علیرغم انتظار و همه پیش‌بینی‌ها و زمینه‌چینی‌های حاکمیت آن روز، راه چهارم را برگزیدند و از این نظر، بزرگترین ضربه به کودتای خزنده ۶۹ وارد شد!

بنابراین، چنانکه مشاهده میشود در چهارراهه تاریخی که کشور ما در مقطع انتخابات دوم خرداد در آن قرار داشت سه راه آن به ضد انقلاب ختم میشد. اینکه راه دیگر تفوق پیدا کرد نه از سر تصادف بود و نه بر حسب ضرورت، بلکه نتیجه تشخیص یک امکان و عمل آگاهانه و قهرمانانه برای تحقق آن بود.

پیدایش این امکان خود حاصل تلاقی چند عامل بود که به برخی از آنان با تفصیل بیشتری اشاره شد و برخی دیگر در اینجا نیازمند تاملی بیشتر است.

۱— عامل نخست، نارضایتی عمومی و شکل گیری یک ائتلاف وسیع اجتماعی برعلیه حاکمیت سرمایه داری وابسته تجاری و سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن بود که قبلا به آن پرداخته شد؛

۲— عامل دوم وجود نیروهای سیاسی معینی بود که می‌خواستند و توانستند نارضایتی توده ای را نمایندگی کنند. اینکه بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ایران به سمت راه حلی ضد انقلابی سوق پیدا

نکرد، درست بدان دلیل بود که بخشی از نیروهای مترقی مذهبی که به دلایل مختلف توانسته بودند خود را حفظ کنند و از صحنه مبارزه اجتماعی حذف نشوند، نبرد برای اصلاحات در چارچوب قانون اساسی را در دستور کار خود قرار دادند. پیشروترین آنان توانستند اصلی ترین گره گاهها و نیازهای جامعه را تشخیص دهند و سمت اصلاحاتی که میتواند حداکثر نیرو را در حول خود گرد آورد و ارتجاع را برای وارد آوردن ضربه های بعدی به اندازه کافی تضعیف نماید به درستی تشخیص دهند و از این طریق جنبش پراکنده توده ای را به جنبشی اگاهانه و هدفمند تبدیل نمایند.

۳- عامل سوم، به وجود ظرفیت های دمکراتیک در قانون اساسی و مهمترین آنان، یعنی اصل جمهوریت در این قانون باز می‌گردد که باید آن را به حق مهمترین دستآورد و پیآمد تاریخی انقلاب بهمن ۵۷ دانست، که در اینجا لازم است به آن توجه ویژه داشته باشیم.

در دهه دوم انقلاب جمهوریت مثله شد و این به معنی ضعف و عقب نشینی انقلاب بود، اما وجود همین جمهوری مثله شده به معنی وجود امکان یک تحول از درون انقلاب و نظم موجود نیز بود. برخلاف بسیاری از کشورها نظام جمهوری در ایران نه امری بی ریشه است و نه حاصل کودتا و خواست این یا آن فرد، که بود و نبود آن گویا تاثیری در آرایش نیروهای سیاسی جامعه داشته باشد. جمهوری در ایران از دل انقلاب برآمده است و نیروهای حاکم ولو ارتجاعی به نام این انقلاب حکومت میکنند و بنابراین ناچارند به لوازم این حکومت یعنی نظام جمهوری و رای مردم، هرچند در حرف خود را پایبند نشان دهند. برای این که این جمهوری دیگر وجود نداشته باشد، باید تغییری بنیادین در اوضاع و احوال سیاسی و ایدئولوژیک صورت گیرد. در شرایط برآمده از انقلاب ایران، دیروز و امروز، حذف جمهوریت نیازمند یک دگرگونی بسیار جدی، دگرگونی در حد حاکمیت عریان و بی‌نقاب ضد انقلاب است.

جمهوری در ایران، نه امری به ریشه‌است و نه حاصل کودتا. جمهوریت از دل انقلاب ایران بیرون آمده و به همین دلیل هم مخالفان آن و مخالفان انقلاب ۵۷ در حاکمیت نظام، تا وقتی ناچارند توطئه‌های خود را به نام انقلاب پیش ببرند، نمی‌توانند آن را منحل کنند و این بزرگترین ضعف آنهاست!

با این شناخت، می‌توان دریافت چرا قبل از دوم خرداد و حتی همین امروز تفکیک و تمایزگذاری میان ارتجاع داخل ایران از یکسو و ضد انقلاب سلطنت طلب از سوی دیگر علیرغم شباهت کامل روشها و بینشها و پایگاه طبقاتی آنان یک تفکیک بسیار جدی و پراهمیت بوده است. اگر حکومت ضد انقلاب به معنی شکست انقلاب بود، حکومت نیروهایی ولو با ماهیت ارتجاعی که ناگزیر در چارچوب یک جمهوری برآمده از انقلاب باید عمل می‌کردند، هنوز به معنی شکست انقلاب نبود.

نیروهای ارتجاعی برای آنکه بتوانند قدرت خود را حفظ و مستحکم نمایند تنها یک راه داشته و دارند و آن عبارت بود و هست از آنکه جمهوریت نظام را لغو کنند و ریشه های حکومت خود را از انقلاب بهمن جدا سازند.

آنان نمیتوانستند و نمیتوانند در درون نظام باقی بمانند، مشروعیت آن را بپذیرند، اما نقش ضد انقلاب را بازی کنند. ضد انقلاب مشروعیت خود را از دشمنی آن با انقلاب میگیرد. هیچکس از ضد انقلاب نمیتواند سوال کند که در سال ۱۳۵۶ یا ۵۷ در کجا بوده است و چه می‌کرده است؟ او همانجایی بوده است که باید می‌بود، یعنی در جبهه مقابل انقلابی که آن را مسبب ویرانی ایران معرفی می‌کند. اما از مصباح یزدی که مدعی انقلاب است می‌شود سئوال کرد و مطبوعات داخل کشور سئوال می‌کنند که در سالهای ۵۶ و ۵۷ کجا بوده است و چه میکرده است؟ کدام اعلامیه روحانیون ضد شاه را امضا کرده است ؟ در کجا از جنبش انقلابی و رهبری آن حمایت کرده است؟

ضد انقلاب نه مدعی است که آیت الله خمینی را قبول دارد که ناگزیر باشد با پیروان "خط امام" مماشات کند یا در برابر آنها احساس ضعف داشته باشد و نه قانون اساسی را به رسمیت میشناسد که ناچار باشد به مقررات آن تمکین کند. نقطه قوت واپسگرایان نسبت به ضد انقلابیون در آن بود که آنان توانستند زیر پوشش انقلاب و نقاب مذهب از درون به صفوف انقلاب ایران رخنه کنند و سنگرهای آن را با سازماندهی جنایت بارترین توطئه ها یکی پس از دیگری تسخیر کنند. اما از لحظه ای که واپسگرایان توانستند قدرت خود را تحکیم کنند این نقطه قوت به نقطه ضعف آنان تبدیل گشت. محاسبه نیروهای ارتجاعی آن بود که به نام انقلاب آنقدر مردم آزاری و خرابکاری انجام دهند تا روزی که دیگر هیچ کس جرات دفاع و بازخواست از آنان را به نام انقلاب نداشته باشد، و آنقدر بر طبل ولایت فقیه در خدمت خود بکوبند که کسی جرات دفاع از قانون اساسی را نداشته باشد، اما این نقشه فقط توانست عده ای را در خارج از کشور به دنبال خود بکشاند و در داخل به سرانجام نرسید.

بدینسان وجود جمهوریت عامل بسیار مهم دیگری بود که در جهت تضعیف نیروهای ارتجاعی و به سود تحولی مترقی عمل کرد. اما همین وجود جمهوریت خود ضمنا نشانه نکته دیگری بود که ما را به عامل بعدی رهنمون میکند که امکان تحقق دوم خرداد را بوجود آورد: یعنی ضعف ایدئولوژیک ارتجاع حاکم وقت.

چنانکه میدانیم برای انکه یک طبقه معین به طبقه حاکم تبدیل شود، تنها حاکمیت سیاسی و اقتصادی آن کافی نیست، بلکه ایدئولوژی آن نیز باید به ایدئولوژی حاکم تبدیل شود و تا زمانی که این ایدئولوژی در همه عرصه‌ها ایدئولوژی حاکم نشده است، این حکومت در معرض تزلزل و تعرض از درون خود است. در دهه دوم انقلاب در شرایطی که ارتجاع روز به روز قدرت اقتصادی و سیاسی خود را تحکیم میکرد، برعکس از نظر ایدئولوژیک بیش از پیش در موقعیتی وخیم تر قرار میگرفت. دلایل این وضعیت متناقض در کجا نهفته بود؟

طی ۸ سال دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، حتی یکبار کسی از دهان "رهبر" سخنی در باره غارت، دزدی، فحشاء و بر باد رفتن دار و ندار مردم توسط مشتی غارتگر داخلی نشنید!

برای درک علل این تناقض باید نحوه قدرت گیری نیروهای ارتجاعی را در درون جمهوری اسلامی مورد توجه و بررسی قرار داد.

اقتصاد دوران جنگ

در دوران میرحسین موسوی نوعی از نظام سرمایه داری در ایران حاکم بود، که کم و بیش با منطق آن در تضاد بود. این نظم جلوی توسعه لجام گسیخته نیروهای سرمایه داری بزرگ را به سود توسعه قشرهای پایین و میانی، خرده بورژوازی و سرمایه داری کوچک و متوسط می‌گرفت. اما بخشی از این اقشار که در سایه این نظم رشد می‌کردند و

فربه میشدند، بتدریج و بطور طبیعی این نکته را فراموش می‌کردند که یک منطق مقابله با سرمایه داری بزرگ بوده است که امکان رشد را برای آنان فراهم کرده است. در نتیجه این قشرها، بطور متضاد روز به روز بیشتر خواهان رفع موانع رشد سرمایه داری بودند. از سوی دیگر بدیهی بود که آن وضعیت متضاد دوران موسوی نمی‌توانست بطور نامحدود ادامه یابد . یا باید نظم سرمایه داری بر منطق غیر سرمایه داری آن غلبه پیدا میکرد یا بر عکس باید این منطق بتدریج آن نظم را دگرگون می‌ساخت.

ناتوانی در اجرای قانون ملی شدن بازرگانی خارجی از یکسو، و عدم تصویب قانون کار از سوی دیگر بزرگترین ضربه را از دو سو به منطق غیر سرمایه داری وارد ساخت. با تمرکز تدریجی بازرگانی خارجی در دست تجار بزرگ، در چارچوب اقتصاد نفتی ایران، **سود** که در اوایل دهه ۶۰ در **تولید** بود بتدریج به سمت **تجارت** سوق پیدا میکرد. در نتیجه سرمایه داری صنعتی ملی ضعیف تر و سرمایه داری تجاری تقویت می‌گردید.

سرمایه داری تجاری نیز که با رقابت شرکتهای تعاونی تهیه و توزیع کالا روبرو بود و از سوی دیگر می‌کوشید قشر های وسیعتری از مردم را به سمت تجارت جلب نماید، به نوبه خود هم ناگزیر بود و هم اجازه می‌داد که سهم بیشتری از سود به آن گروههایی که به تجارت روی می‌آوردند، تعلق گیرد.

اما خود این تعاونی ها نیز علیرغم نقش مثبتی که در حفظ کسبه جز و پایین نگاه داشتن قیمتها به سود توده مردم داشتند، بتدریج زیر سلطه و نفوذ سرمایه داری وابسته تجاری قرار میگرفتند و از اهداف اصلی خود بدور می‌افتادند. ضمن اینکه به توسعه کسبه جزء که به هر حال در تجارت ذینفع بود کمک میکردند و الگوی معینی از مصرف را که با امکانات و واقعیتهای جامعه ایران هماهنگی نداشت، حفظ می‌کردند. این وضعیت بتدریج با الگوی مصرف دوران جنگ در تضاد و تناقض قرار می‌گرفت.

از سوی دیگر علیرغم آنکه سعی میشد بطور نسبی به نیروی کار توجه شود، اما نبود سازمانهای صنفی کارگری و قانون کار از یکسو و امکان کسب درآمد بیشتر در تجارت از سوی دیگر وضعیت طبقه کارگر و نیروی کار را نسبت به دیگر قشر های جامعه وخیم تر می‌کرد. سطح بسیار پایین دستمزدها کار را بدانجا رسانده بود که **بخشی از کارکنان و کارگران می‌کوشیدند خود را باز خرید کنند تا پول حاصل از آن را در مغازه داری و دلالی و تجارت خرد بکار اندازند.** از سوی دیگر رکود اقتصادی و وضعیت نامساعد کارخانه های تولیدی امنیت شغلی کارگران را کاملا مختل ساخته بود و به گرایش به کار و درآمد و آینده ناشی از کار به شدت لطمه زده بود.

در شرایطی که وضعیت این دو طبقه و قشر وخیم تر میگردید، متقابلا نیروهای اجتماعی دیگری در یک توسعه سرمایه داری – تجاری ذینفع میشدند. ضمن اینکه سود حاصل از تولید کوچک و متوسط صنعتی بتدریج در سرمایه گذاریهای تجاری بکار می افتاد.

با وجود همه اینها، سلطه ای که بعدها سرمایه داری تجاری وابسته در نظام اقتصادی ایران یافت، بطور عمده بدان دلیل نبود که اقتصاد دوران جنگ از درون خود عناصر سرمایه داری تجاری را تقویت میکرد، آن نظم اقتصادی امکانات و احتمالات دیگری را نیز در برابر جامعه می‌گشود که در شرایطی دیگر می‌توانستند به در پیش گرفتن راهی دیگر نیز ختم شوند. سلطه سرمایه داری تجاری عمدتا از آن رو ممکن گردید که نمایندگان آن توانستند بتدریج بر حساس ترین مراکز دولتی و ملی نظیر بنیاد مستضعفان، آستان قدس، کمیته امداد، انواع و اقسام نهادها و بنیادهایی که تحت عنوان خیریه و قرض الحسنه و غیره تشکیل شده بود و صنایع و منابع دولتی را در اختیار خود گرفته بودند چنگ بیاندازند و آنها را در خدمت و پشتوانه قدرت خود قرار دهند.

سرمایه داری وابسته تجاری نه از طریق رشد طبیعی و عادی خود، بلکه از طریق کودتایی به قدرت عمده اقتصادی مبدل شد. این کودتا مسالمت آمیز بود زیرا قبلا برخی قشر های اجتماعی در یک توسعه تجاری ذینفع یا نسبت به آن خنثی شده بودند. آنها توان این کودتا را به واسطه نفوذ عوامل خود در اصلی ترین مراکز اقتصاد کشور بدست آوردند. کارکرد عمده این نفوذ فقط آن نبود که نقش سرمایه داری تجاری را در اقتصاد تحکیم کند، بلکه آنها این قدرت را نگاه داشتند تا بعدا آن را بطور تمام و کمال در خدمت قدرت سیاسی سرمایه داری تجاری قرار دهند. بعدها در جریان اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و بویژه از طریق خصوصی سازی تسلط سرمایه داری تجاری وابسته بر اقتصاد بصورت یک برنامه هدفمند و آگاهانه به پیش برده شد.

عواملی که امکان این قدرت کودتایی را بوجود آوردند، در درجه نخست عوامل سیاسی بودند تا اقتصادی. این کودتا از آن رو ممکن شد که نظارت دمکراتیک بر بخش دولتی وجود نداشت، آزادی های ابتدایی نقض شده بود، احزاب مترقی و مدافع انقلاب سرکوب شده بودند، سندیکاهای مستقل کارگری و کارکنان امکان فعالیت نداشتند، انتخاب مدیران بر اساس شایستگی نبود، مدیریت بخش دولتی نه رفع نیازهای مردم بلکه تحصیل سود را هدف خود قرار داده بود و معیارهای سود آوری اقتصاد سرمایه داری را بر بخش دولتی حاکم کرده بود. همه اینها در شرایط سردرگمی و فروپاشی ایدئولوژیک ناشی از ادامه و ناکامی در جنگ در داخل و بحران سوسیالیسم در جهان زمینه گردش به راست و جایگزین شدن سود شخصی به جای منافع جمعی در بخش دولتی را وسیعا فراهم ساخته بود. تحولات سیاسی آخرین سال حیات آیت الله خمینی نیز در این عرصه تاثیر قاطعی داشت. اینکه نیروهای ارتجاعی در ایجاد این شرایط خود نقش عمده داشتند جای تردید نیست ولی در هر حال این مجموعه وجود داشت و به زیان انقلاب عمل می‌کرد.

در عین حال، نحوه کودتایی کسب قدرت اقتصادی و سیاسی که بطور نسبتا مسالمت آمیز و از درون نظام موجود صورت پذیرفته بود به سرمایه داری وابسته تجاری اجازه مبارزه ایدئولوژیک و تبدیل کردن ایدئولوژی خود به عنوان ایدئولوژی حاکم و تسویه حساب با جمهوریت نظام و آرمانهای انقلاب بهمن را نداد. در نتیجه آنان ناگزیر شدند در چارچوب نظام و جمهوریت آن باقی بمانند ولی برای جبران این ضعف یک سلسله اقدامات را در پیش گرفتند.

در نخستین گامها تولیت واعظ طبسی بر آستان قدس مادام العمر اعلام شد. اینکه واعظ طبسی واقعا میتوانست یا میتواند مادام العمر تولیت آستان قدس را برعهده داشته باشد جای تردید است و به هر حال مسئله اصلی نیست. مسئله عمده و اهمیت این اقدام احیای مجدد تفکر و شیوه های سلطنت و به چالش کشیدن اصول جمهوریت بود. در نظام جمهوری و از جمله در قانون اساسی جمهوری اسلامی مقام مادام العمر وجود ندارد، زیرا رهبری که خود طبق قانون اساسی انتخابی و قابل عزل است، منطقا

و قانونا نمیتواند سمت یا مقامی را بطور مادام العمر به دیگری واگذار کند. با اینحال این اقدام از ترس واکنش مردم آنچنان شرمگینانه و بی سر و صدا انجام شد که جایی بـرای تظـاهر ایدئولوژیک آن باقی نمی‌گذاشت و جنبه سـمبلیک و نمـادین آن بیشتر به نشان دادن نقش و موقعیت جدید واعظ طبسـی در مجموعه رهبری جمهوری اسلامی محدود گشت.

گام بعدی تفسیر اختیارات شورای نگهبان در نظارت بر انتخابات به صورت نظارت استصوابی بود. نظارت استصوابی شورای نگهبان آشـکارا با شعار میزان رای مردم اسـت وداع میکـرد و مـردم را صغـیر و نـاتوان از تشخیص مصالح خود اعلام میکرد. **نظارت استصوابی سنگین ترین ضربه ای بود که واپسگرایان توانستند به اصـول جمـهوریت وارد آورند**، هر چند اجـرای آن در خـارج از تناسـب نیروهـای سیاسـی و طبقاتی امکان پذیر نبود و نیست.

گام دیگر، تفسیر استقلال قوه قضاییه به عنوان اسـتقلال آن از مردم و مداخله و نظارت مردم بود. منظور از استقلال قوه قضاییه در قـانون اساسی، عدم مداخله قدرتهای سیاسی در جهت تضییع حقوق مـردم اسـت ولی واپسگرایان این استقلال را به معنای عـدم پاسـخگویی بـه مـردم در قبال تضییع حقوق آنان از سوی قدرت اجرایی و قضایی تفسیر کردنـد کـه تفکر آن در لایحه تشکیل دادگاه های عام انعکاس یافت.

در همین راستا بتدریج عدم پاسخگویی رهبر در برابر اختیـارات آن در قانون اساسی به یک اصل تبدیـل شـد و عملکـرد فراقـانونی رهـبر تحت عنوان ولایت فقیه توجیه گردید. در حالیکه همه میدانستند که رهـبر کنونی جمهوری اسلامی چه به لحاظ مـدارج مذهبـی خـود و چـه از نظـر قانون اساسی ولایت فقیه محسوب نمی‌شود و مقام قـانونی آن "رهـبری" است و نه ولایت فقیه.

و بالاخره باید به یـورش وسـیع و گسـترده بـه تمـام آرمانـها و دستآوردهای انقلاب اشاره کـرد کـه از طریـق برنامـه تعدیـل اقتصـادی و سیاست تهاجم فرهنگی به پیش برده شد.

با این حال، همه اینها باز هم نتوانست ضعف بزرگ ایدئولوژیک ارتجاع، یعنی باقی ماندن آن در چارچوب انقلاب و جمـهوریت را بپوشـاند. اعلام رسمی طرح تبدیل جمهوری اسلامی به حکومـت اسـلامی در واقـع نشانه آگاهی ارتجاع از این نقطه ضعف بزرگ حکومت خود و تلاش بـرای غلبه بر آن بود. مسئله اصلی این طرح حذف جمهوری و کندن ریشه هـای حکومت ارتجاع از انقلاب بـهمن ۵۷ و وصـل کـردن آن بـه منبـع نویـن مشروعیت یعنی "حکومت اسـلامی" و روحـانیون و جریانـهای سیاسـی و مذهبی برپاکننده آن بود. پس از تشکیل این "حکومت"، انقلاب بـهمن ۵۷ و "جمهوری اسلامی" به عنوان یک حرکـت انحرافـی از مسـیر حکومـت اسلامی معرفی می‌گردید، انحرافی که تحت تاثیر جریانهای چپ و فضـای پس انقلاب بوجود آمده بود و اکنون دلسوزان اسلام بر آن حرکت انحرافی غلبه کرده اند. در آن صورت دیگر ارتجاع ناگزیـر نبـود راجـع بـه پیشـینه تاریخی خود، نقش آن در انقلاب، وفاداریش به قانون اساسی، پایبندی اش به جمهوریت و همه اینـها پاسـخگو باشـد و برتـری سیاسـی و اقتصـادی ارتجاع با برتری ایدئولوژیک آن تکمیل می‌گردید. به همین دلیل بـود کـه مخالفان طرح حکومت اسـلامی آن را تـلاش بـرای سـرنگونی جمـهوری اسلامی تعبیر کردند و در واقع هم همین بود. **"حکومت اسـلامی" حکومت ضد انقلاب بود.**

سرنوشت نبرد جمهوریت و حکومت

هر وضعی، در درون خود علل و موجبات اضمحلال و پشت سر گذاشتن خود را فراهم میآورد. اما هر وضعـی ضمنـا در درون خـود عنـاصر متضادی را پرورش میدهد که برخی از آنان تا مدتها همچنان به حضـور و حیات خود ادامه میدهنـد و بـه شـکل سـاختار هـای اجتمـاعی، نیروهـای تولیدی، منظومه های فکری، سنتها و یادگارها به جای خواهند مـاند و داغ یا نشان خود را بر تحولات و جامعه آینده برجای خواهند گذاشت.

در این مطلب کوشـش شـد تـا جوانبـی از آن روندهـایی مـورد بررسی قرار گیرد که در دهـه هـای اول و دوم انقـلاب بـه قـدرت گـیری ارتجاع و سپس آغاز اضمحلال این قدرت منجر شد. دیدیم که واپسگرایان ناتوان از گسست با انقلاب به تحریف آن پرداختند و در این مسیر سرانجام مردم به فروپاشی آن رای دادند.

بدینسان انقلاب ایران تاریخ کشور ما را آنچنان فشرده کرده که روندی که احتمالا باید طی دو سده روی می‌داد را در پیـش چشـمان یـک نسل و در کمتر از دو دهه بـه انجـام رسانده‌اسـت. درسـت همیـن تجربـه فشرده تاریخی است که امروز به مردم کشور ما امکان داده است تا پیشـتاز یک آزمایش تاریخی و جهانی بی‌سابقه در انجـام انقلابـی و درعیـن حـال مسالمت آمیز باشند. بدون چنین تجربـه ای جنبـش برآمـده از دوم خـرداد حتی یک روز هم نمیتوانست دوام آورد چه رسد به آنکه خود را حفظ کند و عرصه های نوینی را در برابر خود بگشاید. شاید بتوان گفت امـروز **بـرای نخستین بار در تاریخ کشور ما، تجربه تـاریخی خلـق مـا در حال غلبه بر تجربه تـاریخی امپریالیسـم و ارتجـاع اسـت** و توانسته است توطئه ها و دامهای پیاپی و نوبتی که آنـان در برابـر جنبـش می‌گذارند را شناسایی و از افتادن در آنها پرهیز کند. به همین دلیل سـخت ترین مباحثات و نبردهای فکری و ایدئولوژیک آینده بر سـر لحظـه لحظـه تجربه انقلاب و آزمایش تاریخی دوم خرداد جریان خواهد یافت. این نـبرد هنوز نبردی طاقت فرساسـت زیـرا اکـثریت عظیمـی از جمعیـت کشـور را جوانانی تشکیل میدهند که از انقلاب جـز داغ گذشـته، جـز اندیشـه هـای واپسگرایانه ای که از دستگاه هـای تبلیغـاتی و رادیـو و تلویزیـون رسـمی برایشان پخش میشود، اطلاعات دیگری ندارند.

اما آنچه چشم انداز این مبـارزه را امیـدوار کننـده می‌سـازد، آن است که این نسل اکنون خود در یک مبارزه عظیم تـاریخی دیگـر درگـیر شده است. آنچه روزهای بهمن ۵۷ و خرداد ۷۶ را به هم شبیه میسازد ایـن واقعیت بنیادین است که در این روزها مردم کشور مـا راه دشـوار یعنـی راه مبارزه و مقاومت را برگزیدند و بر سر آن ایستادند.

نسل نوین میـهن‌ما شـاید هنـوز از بـهایی کـه بـرای برقـراری جمهوری در ایران پرداخت شده است آگاه نباشد، شاید هنوز مضمون عینی عمل تاریخی خود را درک نکرده باشد، شـاید هنـوز ندانـد کـه بـا جنبـش برآمده از دوم خرداد او نیز به شکلی دیگر و در شرایطی دیگر همان راهـی را ادامه میدهد که پدران و مادران او از بیش از دو دهه پیش و از دهه ها و سده ها پیش در شرایطی سخت تر و دشوار تر آغـاز نمودنـد، امـا تـداوم و تعمیق جنبش کنونی همه این نکات را به ایـن نسـل خواهـد آموخـت. در آنصورت کمترین تردیـدی نخواهـد بـود کـه علـیرغم همـه تبـاهی هـا و دشمنی ها، به همت مبارزان دوم خرداد خورشید انقلاب ایران از پس غبـار سیاهی که تفسیرهای واپسگرایانه و منش‌هـای جنایتکارانـه بـر آن سـایه افکنده است، درخشان‌تر از هر زمان دیگر سرخواهد زد و تلاش و قهرمانی نسل‌های ایرانیان قضاوت مسئولانه و جایگاه عادلانه خود را خواهد یافت.

توابین حکومتی مدافعین انقلابی

به کوشش: م. محمود

سرنوشت افتان و خیزان سیاسی رهبران جمهوری اسلامی، سرنوشتی به یاد ماندنی در تاریخ انقلاب ۵۷ است. برخی از رهبران روحانی و غیر روحانی ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ به خاک و خون در غلطیدند و تاریخ مشخص خواهد کرد ضاربین واقعی آنها چه کسانی بودند و توطئه ترورها و انفجارها را چه دست‌هائی رهبری و اجرا کرد. امثال مطهری، بهشتی، باهنر، هاشمی‌نژاد، محمدمنتظری، رجائی، آیت‌الله قاضی، آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مدنی، آیت‌الله صدوقی و دهها روحانی صاحب نام و عنوان و سابقه‌ای که اگر باقی مانده بودند، ای بسا سرنوشت مجلس خبرگان رهبری در اختیار امثال علی‌فلاحیان قرار نمی‌گرفت و نه آیت‌الله صاحب نام و مرجع تقلیدی مانند آیت‌الله منتظری در خانه‌اش حبس نمی‌شد.

تعدادی از این رهبران، سنگر عوض کردند و بتدریج و در مقایسه با آنچه که در سال‌های اول انقلاب می‌گفتند و مدعی بودند به "توابین حکومتی" تبدیل شدند و سایه قبای ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری مافیائی–تجاری ایران بر سر خویش را پذیرفتند.

عده‌ای نیز هنوز بر سر عهد و پیمان خویش با توده مردم مذهبی ایران، که با امید حکومت مساوات، برابری، آزادی و برادری شعارهای اسلامی رهبران مذهبی را پذیرفتند باقی مانده‌اند و طی ۲۲ سال گذشته امواج بزرگی را از سر گذرانده‌اند. به سرنوشت گروه اول و یا دوم تبدیل خواهند شد یا خیر، معلوم نیست اما امید آنست که بر سر پیمان خویش تا پایان بایستند.

از گروه اول نام چند تنی را ذکر کردیم، از گروه دوم شاید علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای بزرگترین نمونه‌ها باشند، همانگونه که از گروه سوم امثال موسوی خوئینی‌ها، آیت‌الله طاهری اصفهان، اشکوری‌ها، کدیورها، شبستری‌ها و در راس همه آنها آیت‌الله منتظری هنوز در صحنه‌اند.

این سرنوشت، کمابیش، سرنوشت انقلابیون دگر اندیش ایران، درجریان انقلاب ۵۷ نیز بوده‌است. گرچه حوادث و زمینه‌هائی که این حوادث را برای آنها بوجود آورد، در شکل و فرم متفاوت با سرنوشتی باشد که سه گروه روحانیون و مذهبیون انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی داشتند. جمع زیادی از آنها، ترور نشدند اما اعدام شدند، جمعی تغییر سنگر دادند و به آرمان‌های ابتدای انقلاب ۵۷ پشت کردند و امروز چیزهای دیگری می‌گویند که خلاف گفته‌ها و خواسته‌های انقلابی‌آنها در سال‌های اول انقلاب است. مهاجرت بستر مناسب رشد این گروه شد. گروهی، در دشوارترین شرایط همانگونه بر آرمان‌های انقلابی خود هنوز پای می‌فشارند، که گروه سوم مذهبیون و روحانیون در داخل کشور پای می‌فشارند.

این تقسیم بندی، شاید بسیار عام و عاری از جزئیات باشد، اما در حد خود کنجکاوی‌ها را برای ورق زدن دفاتر گذشته بر می‌انگیزد. اینکه شاخص‌های این سه گروه در میان مذهبیون و دگراندیشان غیر مذهبی چه کسانی بودند، چه می‌گفتند، چه می‌گویند و چه سرنوشتی را تا این مقطع یافته‌اند. براین مبنا، یکی از همکاران راه‌توده، آرشیو موجود راه‌توده را بتدریج ورق زده و از این پس ستون " توابین حکومتی، آرمان‌خواهان انقلابی" را، مستند به مطبوعات سال‌های اول پیروزی انقلاب برای راه‌توده تنظیم می‌کند. این استنادهای تاریخی در مقایسه با عملکرد و مواضع امروز این شخصیت‌ها بسیار عبرت آموز و در عین حال بیانگر فراموش نشدن تاریخ و پاک نشدن تاریخ از حافظه‌هاست. نخستین شماره از این ستون را در ادامه این مقدمه می‌خوانید:

رفسنجانی:

– ما از اقتصاد تحت کنترل و هدایت دولت دفاع می‌کنیم، آزادی بخش خصوصی کاملا از او گرفته نشود و کنترل‌هائی وجود داشته باشد تا یک طبقه سرمایه‌دار صرف و یک طبقه محروم بوجود نیآید. این گناه است که کسی که لباس اهل علم (روحانی) دارد بنشیند و از این گونه ثروت‌ها حمایت کند. (نماز جمعه تهران خرداد ۱۳۶۱)

– ما قاطعانه از تز مالکیت محدود و مشروع دفاع می‌کنیم. آزادی با هدایت دولت طوری تنظیم می‌شود که حکومت سرمایه و هزار فامیل و حکومت واسطه‌ها بر عامه مردم بوجود نیآید. جهت گیری بر نگردد به طرف دلال‌ها و گردن کلفت‌ها. (نماز جمعه تهران تیرماه ۶۱)

–در تولید و ارزش افزوده هم سهم مواد طبیعی مال دولت است، سهم محیط اجتماعی و امنیت بازار مال دولت است. سهم فن و تکنولوژی مال دولت است در مرحله برداشت از طبیعت کنترل با دولت است و در مرحله تولید که مهمترین مرحله جمع ثروت است نظارت کامل دولت اسلامی بر تولید است. احتکار حیوانی و قساوت است، محتکران را به حساب آدم نمی‌توانیم بیآوریم. نظارت دولت بر تجارت و بر معاملات است که می‌تواند عدالت واقعی را تامین کند. مهمتر از حد حتی مسائل امنیتی مسئله تروریست‌های اقتصادی است که جامعه را دستخوش فساد و ترفندهای روبه صفتانه خود ساخته‌اند. آنها مقدس معابی می‌کنند، دروغ می‌گویند و حیثیت جامعه و آبروی انقلاب اسلامی را به خطر می‌اندازند. (نماز جمعه تهران اول مرداد ۶۱)

- جنایات اقتصادی رخ می‌دهد و ما می‌خواهیم جلوی آن را بگیریم، دستشان بالا می‌رود و واسلاما سر می‌دهند. ثروت درجامعه باید عادلانه تقسیم شود، غنی و فقیر نباشد دیگر! (شهریور ۶۱)

– در پاسخ به سئوالی پیرامون قانون شوراها (مرداد۶۱) و از پشت تریبون مجلس : ما اگر قبول داریم که ملت پشتیبان این حکومت است و اگر قبول داریم که این حکومت، حکومت مردمی است و اگر قبول داریم که ما منتخب مردم هستیم، از دخالت مردم نباید وحشت کرد. ما قانون اساسی‌مان را باید جدی بگیریم که از ما شورا خواسته است و ما باید این را اجرا کنیم. دیگر مجلس نباید اجازه دهد بیش از این به تاخیر بیفتد. ما دو خط داریم یکی می‌گوید به قانون اساسی احترام بگذاریم، آنرا اجرا کنیم، تاخیر در آن جایز نیست و همه روی قانون عمل کنیم، احزاب و سازمان‌های سیاسی حامی انقلاب و مدافع قانون اساسی حق حیات و فعالیت سیاسی دارند، ما را از برخورد عقاید و آراء بیمی نیست. دیگری می‌گوید همه چیز باید در انحصار ما باشد، باید خفه کنیم و ببندیم و بکشیم، هرکس که جز ماست دشمن ماست. از تهمت زنی و دروغ و افتراغ ابائی نباید داشت، چون دشمن را باید نابود کرد و به قانون هم وقعی ننهاد.

[**راه‌توده:** بارها و بارها این جملات آخر را باید مرور کرد و بارها و بارها از امثال هاشمی رفسنجانی که در ابتدای پیروزی انقلاب چنین مواضعی داشته و امروز درست خلاف آن عمل می‌کنند پرسید: کدام خط و کدام گروه امروز برجمهوری اسلامی سوار است و شما خود در کدام صف قرار گرفته‌ای؟ تاریخ قاضی بی ترحمی است!]

خامنه‌ای

– در شهریور ۶۱ در مشهد، طی سخنانی گفت: « اگر مردم ما را نخواهند و با ما نباشند، ماندن ما چه دلیلی دارد، درچنین نظامی بی‌اعتنائی کردن به مردم اصلا قابل قبول نیست. اگر ما امروز، بعداز گذشت سه سال از انقلاب چنین نیستیم این یک ضایعه است.

– او در همان سال و در همان شهریور ماه در مصاحبه با روزنامه اطلاعات گفت: اگر بخواهیم دل قشرهای بالای جامعه و مردمان مرفه را بدست آوریم ناگزیر هستیم سیاست‌هائی را اتخاذ کنیم که دل قشرهای محروم از آن ناراضی خواهد بود و اگر بخواهیم دل‌های مردم محروم و ناراضی را بدست آوریم سیاست‌هائی اتخاذ خواهیم کرد که گروه‌های مرفه احیانا ناراحت خواهند شد، میان این دو باید انتخاب کرد!

– در مصاحبه با یک خبرنگار خارجی و در سمت ریاست جمهوری (نقل از روزنامه‌های شهریور ۶۱) : حتما احزاب اجازه فعالیت خواهند داشت و قانون مدون آن از مجلس خواهد گذشت که دستور عمل دولت در این زمین خواهد بود. در جمهوری اسلامی ایران هیچکس به جرم عقیده محکوم نمی‌شود، چه افراد و چه احزاب و چه گروه‌ها، آن چه موجب می‌شود جمهوری اسلامی یک فرد یا یک گروه را معارض خود بداند حرکت معارضه آمیز آن فرد یا گروه‌است. هیچ حزب و گروهی از این قانون کلی خارج نیست.

[**راه‌توده:** میان آن دو خطی که خود ترسیم کرد، خود وی امروز در کدامیک جای دارد؟ آنها که زندانی شده‌اند و روزنامه‌هائی که بسته‌شده‌اند معارض‌اند؟ در مقابل رای و خواست مردم ایستادن ضایعه نیست؟]

سردار رحیم صفوی

مجله پیام انقلاب، ارگان مرگزی سپاه پاسداران درشماره آبان سال ۱۳۶۱ خود می‌نویسد:

«"مارقین" را باید ترکیبی از تعصبات کور و بی‌عقلی، بی‌شعوری، ناروشن دانست و آن‌ها را پل عبور دشمن نامید، که همانا با یاری آنها دشمن کودتای سیاسی خزنده‌ای را به منظور انهدام انقلاب اسلامی در دراز مدت برنامه ریزی می‌کند. با توجه به عملکرد بسیاری از قشریون که آیت‌الله منتظری آنها را نادان و تک بعدی، خشکه مقدس خوانده است، اینها عبارتند از بعضی از به اصطلاح انجمن‌های ظاهرا اسلامی که کانون ناراضی تراشی و خشمگین کردن مردم علیه نظام جمهوری اسلامی ایران هستند. مرحله اول اقدام آنان را نفوذ و مهره‌چینی و ایجاد اختلال، مرحله دوم را زیر سئوال بردن امام و نظام و مرحله سوم تکوین و تحکیم اسلام راحت طلب‌هاست. اینها همانهائی هستند که امام همیشه می‌گویند:

«اینان می‌گویند اصلا نیازی به یک مدل و نوع حکومتی نیست، باید جلوی این نوع مدل‌ها ایستاد تا حضرت هرچه زودتر تشریف بیاورند. شما قبل از هر کاری تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید، با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دست‌های شما را گرفته‌باشد. اینها که اسمشان مقدس است، نه فکر کنید مقدس واقعی و متوجه مفاسد و مصالح هستند، آنها دست‌های شماها را بسته‌اند تا اگر بخواهید کاری کنید، شما را در جامعه ضایع کنند. شما باید قبل از هر چیزی فکری به آنها بکنید.»

[**راه توده:** از سردار صفوی فرمانده سپاه پاسداران و آن گروه از فرماندهان که نامه تهدید به کودتا برای محمدخاتمی نوشتند باید پرسید: با مقدس نماها تسویه حساب کردید و یا با مقدسین و انقلابیون. با آیت‌الله مصباح یزدی تسویه حساب شد و یا با آیت‌الله منتظری؟ با ضد انقلاب تسویه حساب شد و یا با انقلاب؟ دست شما را همین مقدس‌نماها که آیت‌الله خمینی می‌گفت بستند و یا مشتی افراد مسن مشهور به ملی– مذهبی و یا رهبران و کادرهای حزب توده‌ایران، راحت طلب‌ها به حکومت دست یافته‌اند و یا آن کارگرانی که مقابل مجلس به رویشان اسلحه کشیدید؟ فرماندهان سپاه هم پاسخ ندهند، تاریخ پاسخ خواهد داد!]

(بقیه اخبار جنبش کارگری ایران از ص ۲۸)

کجا شکایت کنیم؟

نور بخش، مدیرکل کار آذربایجان غربی از روند اخراج کارگران در این استان اظهار نگرانی کرد و گفت: ظرف دو ماه گذشته ۱۳۸۴ مورد شکایت کارگری و کارفرمائی در بخش روابط کار اداره کل کار استان مطرح شده که در بیشتر موارد منجر به اخراج کارگران شده و این درحالیست که بر خلاف وعده و شعارهای مسئولان، روند ایجاد اشتغال کاهش یافته است.

سرانجام، حقوق ها را دادند!

سرانجام فریادهای اعتراضی کارگران چیت ری شنیده شد و بنیاد مستضعفان بالاخره پا پیش گذاشت و حقوق معوقه کارگران این واحد را پرداخت کرد. این امر ناشی از پیگیری مداوم و یکپارچه کارگران بود.

مخالفت با ادغام

روابط عمومی کمیته بیمه و درمان کارگران اعلام کرد: کارگران با ادغام تامین اجتماعی با سایر نهادهای حمایتی مخالفند. کمیته مذکور در نشست خود موضوع تشکیل سازمان رفاه اجتماعی و طرح‌ها و لوایح مختلفی که پیرامون تشکیل این سازمان هر از چندگاهی مطرح میشود و در آن صحبت از ادغام سازمان تامین اجتماعی با سایر نهادهای حمایتی می‌شود را مورد بحث و بررسی قرار داده و ضمن مخالفت شدید با چنین دیدگاهی اعلام داشت که سازمان مذکور از آن دسته از نهادهای عمومی است که به لحاظ منابع مالی کاملا مستقل بوده و در طول حیات خود از محل حق بیمه کارگران تامین مالی شده و بر استقلال خود پای می‌فشارد.

طرح اذعام سازمان تامین اجتماعی در دیگر نهادهای حمایتی در واقع توطئه‌ایست برای انحلال این سازمان کارگری و انحلال آن به سود بنیادهای مالی خارج از کنترل و نظارت دولت مانند کمیته امداد امام که تحت کنترل و اختیار جمعیت موتلفه اسلامی است!

اخبار جنبش کارگری ایران

بحران فزاینده‌ای که ناشی از تسلط "مافیای قدرت و ثروت" بر کشور است و مانع تراشی‌های بی‌وقفه این مافیا به منظور فلج کردن و ناتوان نشان دادن دولت اصلاحات، اکنون دامنه‌واحدهای تولیدی و صنعتی کشور را در حد شورش و عصیان فرا گرفته‌است. آنچه که امروز، بصورت شورش و عصیان کارگری بروز یافته، نتیجه مستقیم ۸ سال پیگیری خصوصی‌سازی صنایع کشور، برتری تجارت بر تولید در کشور و نسلط سیستم دلالی بر اقتصاد کشور است که همه اینها نیز، خود نتیجه و حاصل برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی است. این برنامه، علیرغم اعتراضات عمومی مردم و انتظار عمومی از دولت خاتمی برای دوری از آن، لنگان لنگان در چهار سال گذشته نیز دنبال شد و اراده‌ای قاطع برای جلوگیری از عدول دولت از این برنامه بر سمت‌گیری‌های اقتصادی دولت غلبه کرد!

با بسته شدن هر کارخانه و یا توقف تولید و یا اخراج کارگران و تاخیر چندین و چندماهه در پرداخت حقوق و مزایای کارگران، واکنش‌های کارگری بصورت تحصن و بستن جاده‌ها و اکنون اجتماع در مقابل مجلس را شاهدیم. فلج بودن چرخ تولید در کشور، اعتراضات کارگری را که بصورت طبیعی می‌توانست در حد اعتصاب و یا کم‌کاری بروز کند و از مجاری سندیکائی این خواسته‌ها پیگیری شود، در اشکال شورشی و عصیانی آن بروز کرده‌است. اجتماع کارگران شادان‌پور و جامکو در مقابل مجلس، درگیری‌آنها با نمایندگان مجلس و یورش نیروهای انتظامی به این اجتماع نه اولین نمونه از این دست در سال‌های اخیر است و نه آخرین آن خواهد بود. آنچه دراین میان چشمگیر است، هیجان زدگی جبهه ارتجاع برای بهره‌برداری از این نوع اعتراضات است. اعتراضاتی که در واقع حاصل عملکرد همین جناح و جبهه در جمهوری اسلامی است و باید این اعتراضات را به سمت آنها سوق داد. درحالیکه اکنون آنها می‌کوشند از این اعتراضات بهره گیری سیاسی کنند و ای‌بسا محرک آن هم باشند! آب برای ماهی گیری جبهه ارتجاع چنان گل‌آلود است، که آنها می‌توانند بی اعتناء به آنچه خود در مجلس پنجم علیه کارگران کردند و بصورت لوایح ضد کارگری از تصویب گذراندند امروز مدعی دفاع از کارگران شوند! لغو قراردادهای کار در واحدهای زیر ۵ کارگر، یکی از آخرین و درعین حال شاخص ترین نمونه‌های این نوع اقدامات ضد کارگری مجلس پنجم و فراکسیون اکثریت آن بود، که امروز از مجلس طرد شده و بصورت اقلیت نقاب حمایت از کارگران بر چهره زده است!

اکنون مدت‌هاست مقامات مسئول کارگری همچون وزیر کار، سرحدی‌زاده رئیس کمیسیون کارگری مجلس و نیز دبیرکل حزب اسلامی کار، دبیرکل خانه‌کارگر بر ضرورت جدی بودن بحران در واحدهای تولیدی و صنعتی و چاره‌اندیشی برای آن تاکید دارند اما راه‌حلی عملی نه در مجلس ارائه می‌دهند و نه این نمایندگان طرحی را با جامعه در میان می‌گذارند. اینجا و آنجا از نقدینگی نجومی بخش تجاری سخن می‌گویند و از نقدینگی ضعیف بخش صنعت می‌نالند، اما این سخن و ناله هرگز به صورت یک طرح جایگزین مطرح نمی‌شود. اجتماعی کثیر کارگران واحد تولیدی پوشاک "جامکو" و "کفش شادانپور" در برابر مجلس، که پس از مدت‌ها تحمل فقر و محرومیت و مراجعه به مقامات ونهادهای ذیربط برای دریافت حقوق و مزایای معوقه‌شان صورت گرفت، درعین اعتراض به وضع خودشان، اعتراض به این بی‌توجهی‌ها نیز بود و بر همین اساس نیز در مقابل مجلس جمع شدند و معترض نمایندگان فراکسیون کارگران مجلس نیز شدند. همان راه‌حلی که کارگران چیت ری مدتی قبل به آن رسیده بودند. تیراندازی به سوی کارگران و پراکنده ساختن آنها از اطراف مجلس، می‌تواند برای مدتی تکرار شود، اما سرانجام به رویاروئی و مقابله ازسوی کسانی ختم خواهد شد که دیگر هیچ چیز برای از دست دادن ندارند. این روحیه‌ایست که اکنون بسرعت در تمام جامعه در حال گسترش است. در یکی از نامه‌های وارده، جوانی از تهران می‌نویسد «روحیه ناباوری به همه چیز و همه کس در میان جوانان بسرعت در حال رشد است. مردم احساس می‌کنند دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند، جز جانشان که آن هم بتدریج از دست می‌رود. بنابراین باید منتظر انفجارهای اجتماعی بود».

انتظار طبیعی و به حق کارگران و زحمتکشان ایران، پس از سال‌ها تحمل فقر و محرومیت و دشواری‌های فراوان از مجلس و دولت اصلاح طلب نه همدردی با آنها، بلکه اقدام برای حل آنهاست و این اقدام نیز چیزی نیست جز حمایت قاطع از تولیدات داخلی، نظارت کنترلی و همه جانبه بر واردات و نیز توزیع صحیح آن از یک طرف و از طرف دیگر بالا بردن قدرت خرید مردم و افزودن بر کیفیت تولیدات داخلی. برای برداشتن این گام نیز چاره‌ای نیست مگر مبارزه قاطع با غارتگران ثروت ملی، که حداقل و در آن حدی که ریاست جمهوری می‌گوید، سالانه ۲٫۵ میلیارد دلار کالای غیر لازم را بصورت قاچاق وارد کشور می‌کنند. با کمال تاسف، در خلال اخبار کارگری که در مطبوعات منتشر می‌شود، این واقعیت به اشکال مختلف طرح می‌شود که در مجلس کنونی، که آن را مجلس اصلاحات می‌نامند فراکسیون کارگری ضعیف‌ترین فراکسیون است و در اغلب رای‌گیری‌ها، پیرامون لوایح کارگری این فراکسیون موفق به کسب آراء لازم برای تصویب این لوایح نمی‌شود. این خود نشان دهنده این واقعیت تلخ است که هنوز اصلاحات اقتصادی و ضرورت آن، هم طراز با ضرورت توسعه و اصلاحات سیاسی ارزیابی نشده‌است.

اخباری که بصورت دستچین شده از مطبوعات داخل کشور انتخاب شده و قطعا بخش اندکی از اخبار و رویدادهای کارگری ایران است، خود باندازه کافی گویای ادامه آن روند بحران‌زائی است که به تکرار حوادث اخیر در مقابل مجلس ختم خواهد شد و پیامد ادامه این تجمعات و مقابله نیروهای انتظامی با کارگرانی که حق و حقوق خود را می‌خواهند نیز بر کسی پوشیده نیست! آنکس که چیزی برای از دست دادن ندارد و حاضر است جان خویش را بعنوان آخرین دارائی و هستی خویش به میدان آورد، از تیر و فشنگ بیمی نخواهد داشت!

لغو قراردادهای موقت

نهادهای مختلف کارگری و نمایندگان بازنشستگان شهرستان ری و مناطق تابعه با امضای طوماری خواستار ایجاد زمینه اشتغال جوانان،

لغو قراردادهای پیمانی و روزمره شدند. این طومار به امضای کانون شوراهای اسلامی کار واحدهای صنعتی، کانون و انجمن‌های اسلامی کانون کارگران بازنشسته و خانه کارگر شهرستان ری و مناطق تابعه رسیده‌است.

جاده را بستند!

شرکت کامراد متعلق به بخش خصوصی و تولید کننده شیرآلات صنعتی واقع در کیلومتر ۶ جاده قدیم اصفهان از سال گذشته شاهد چندین اعتراض کارگری در خصوص نحوه پرداخت دستمزد و اخراج کارگران بوده‌است. اخیرا ۱۵۰ تن از کارگران این شرکت، در اعتراض به مشکلات خود به مدت یکساعت جاده قدیم قم–اصفهان را که شرکت مذکور در کنار آن قرار دارد بستند. این تجمع با حضور نیروهای انتظامی پایان یافت اما آنان بار دیگر و برای سومین بار د رمقابل استانداری تجمع کردند. در این تجمع که حدود ۳۰۰ کارگر شرکت داشتند یکی از کارگران گفت: طبق قول مسئولان قرار بود حقوق معوقه سه ماهه کارگران چند روز قبل پرداخت می‌شد، اما بار دیگر خلف وعده کردند. وقتی پس از چندین بار مراجعه به هیچ نتیجه‌ای نرسیدیم باید به کجا برویم و تکلیف ما چیست؟

مجلس و کارگران

دبیرکل خانه کارگر، درجمع اعضای کانون بازنشستگان و مستمری بگیران شهرستان ری گفت: با اینکه نمایندگان فعلی جامعه کارگری در مجلس شورای اسلامی تلاش زیادی برای احقاق حقوق کارگران می‌کنند، ولی صدای آنان در مجلس به جائی نمی‌رسد و در رای گیری‌ها حد نصاب لازم را بدست نمی‌آورند.

وی با ناکافی خواندن حقوق کارگران بازنشسته و مستمری بگیران اضافه کرد: سازمان تامین اجتماعی می‌بایست حقوق و دستمزدکارگران بازنشسته را افزایش دهد تا بخشی از هزینه زندگی آنان تامین شود. مرتضی لطفی عضو شورای شهر تهران نیز در این اجتماع گفت: کارگران باید متحد و منسجم شوند و نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. عدالت با حضور و خواست خود ما تحقق می‌یابد.

انسداد جاده

جمعی از کارگران واحد نساجی بافناز اصفهان با مسدود کردن خیابان چهارباغ بالا خواهان حل مشکلات این واحد و روشن شدن وضعیت خود شدند. کارخانه بافناز تحت پوشش خیریه همدانیان است. بنیاد خیریه همدانیان در واقع بنیادی است که با مصادره کارخانجات و اموال همدانیان، سرمایه‌دار زمان شاه تشکیل شده و حوزه علمیه اصفهان آن را پشتوانه مالی خود کرده‌است. در نتیجه آنکه حق کارگران کارخانه‌های زیر پوشش این بنیاد را می‌خورد حوزه علمیه اصفهان است. نظیر همان کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی که زیر پوشش آستانقدس و یا کمیته امداد امام و یا بنیاد مستضعفان است و خارج از کنترل و هدایت دولت قرار دارند!

مجلس و دولت اصلاحات، حداقل دراین سال‌ها می‌توانست و همچنان نیز ضرورت دارد که لیست کامل کارخانه‌ها، واحدهای تولید و مایملک بنیادهائی نظیر بنیاد همدانیان، نهاد رهبری، شورای تبلیغات اسلامی، کمیته امداد، بنیاد مستضعفان، آستانقدس، آستان حضرت معصومه، آستان حضرت عبدالعظیم و دهها نهاد و بنیاد خارج از نظارت دولت را اعلام کند تا معلوم شود چه بنیاد و نهادی در برابر کارگران پاسخگوست. در غیر اینصورت دولت هم چوب را می‌خورد و هم پیاز را. هم بر این واحدها نظارت ندارد و هم اعتراضات کارگری متوجه آنست!

در کارخانه بافناز اصفهان، کارگران ۲٫۵ ماه است که حقوق نمی‌گیرند و معطل خرج روزانه خانواده خود هستند. آنها در جریان مسدود کردن خیابان چهار باغ اصفهان علیه بیکاری، بی پولی و فساد شعار داند و فریاد کشیدند « **یا حجت‌ابن الحسن– ریشه ظلم را بکن!**» این اعتراض نیز، مانند اعتراض کارگران در مقابل مجلس، با دخالت نیروهای انتظامی خاتمه یافت.

بازنشستگی پیش از موعد

پرویز احدی دبیر اجرائی خانه کارگر کرج، در جمع نمایندگان کارگران محور ساوجبلاغ در شرکت نوپا گفت: اکثریت کارگران کشور خواهان تصویب قطعی و نهائی طرح بازنشستگی پیش از موعد کارگران در مشاغل سخت و زیان آور هستند. او در همین سخنرانی ابراز امیدواری کرد که با افزوده شدن علیرضا محجوب دبیر کل خانه‌کارگری به جمع نمایندگان مجلس ششم فراکسیون کارگری مجلس تقویت شده و این لوایح را بتواند از تصویب بگذراند!

امنیت شغلی درخطراست

مسئول شورای اسلامی کار بیمارستان طالقانی کرمانشاه اظهار داشت: کارگران بیمارستان سه ماه است از گرفتن حقوق و مزایا محرومند. بیمارستان طالقانی و رازی کرمانشاه با ۱۵۰ کارگر قراردادی که هر یک سوابقی بین ۱۰ تا ۲۰ سال دارند از حقوق و مزایای اولیه بی‌بهره بوده و هر آن در معرض اخراج قرار دارند.

اول اخراج شدند و بعد زندانی!

در پی زندانی شدن مسئول شورای اسلامی کار شرکت پلاستیک شمال توسط دادگاه سنگر رشت، شوارهای اسلامی کار واحدهای صنعتی گیلان مراتب انزجار و اعتراض خود را با این عمل اعلام کرده و خواهان رسیدگی فوری مسئولان ذیربط شدند. رفیعی نایب، رئیس شورای اسلامی کار شرکت پلاستیک شمال در این زمینه گفت: بیش از ۱۳۸ کارگر این شرکت سه ماه است حقوق و مزایا و ۵۰ درصد عیدی و پاداش سال ۷۹ خود را دریافت نکرده‌اند و پس از واگذاری این شرکت به بخش خصوصی از ابتدای سال ۸۰ اخراج ۶۶ تن از کارگران در دستور کار قرار گرفته‌است. این موضوع با مخالفت اکید شورای اسلامی کار روبرو شده‌است. در اول خرداد ماه هیات تشخیص اداره کار رشت حکم بازگشت به کار اخراجی‌ها را صادر کرد و ظاهرا مدیریت نیز این حکم را پذیرفت، اما عملا اجازه حضور کارگران در محیط کار به آنها داده نشد و به کارگرانی به این امر اعتراض داشتند گفته شد می‌توانند برای اعتراض به هر کجای دیگری غیر از محیط کارخانه بروند و تجمع کنند! (بقیه در ص ۲۷)

سود و زیان یک پیوند!

ع. سهند

کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، سالانه بالغ بر ۳۳۰ میلیارد دلار به کمتر از ۱۸ میلیون کشاورز خود یارانه پرداخت می‌کنند. رقمی برابر ۲۰ هزار دلار در سال برای هر کشاورز!

پیوستن شتابزده و نسنجیده ایران به سازمان تجارت جهانی، سیاستی است با پیامدهای منفی برای آینده ایران. پیامدهائی که لطمه آن به کشاورزی و صنعت کشور اجتناب ناپذیرخواهد بود. افزایش بیکاری، بروز بحران‌های اقتصادی، تقویت پایه‌های قدرت مافیای اقتصادی حاکم و مقابله با مردم‌سالاری و توسعه پایدار نیز از پیامدهای این پیوستن می‌تواند باشد. تصمیمی چنین مهم، با پیامدهائی اینگونه خطیر، ضرورتا باید طی یک روند طولانی از بحث‌های باز و شفاف و با شرکت همه نیروهای سیاسی–اجتماعی و کارشناسان کشور مورد بررسی قرار گیرد. بویژه اینکه رئیس جمهور از آغاز پیروزی در انتخابات سال ۷۶، شفافیت در امور و مشارکت مردم را یکی از اولویت‌های دولت خود اعلام کرده است.

هواداران پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی ادعا می‌کنند که در این مورد بحث‌های کارشناسی لازم انجام شده‌است. بعنوان مثال، روزنامه حیات نو، در ستون "یک رویداد، یک پاسخ" خود می‌نویسد: «پس از مدت‌ها بحث کارشناسی در مورد پیوستن یا عدم پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، بالاخره مسئولین ایران رسما اعلام کردند که پیشنهاد عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی تقدیم مقامات مربوطه شده‌است» _(۱)

با توجه به اینکه پیشنهاد عضویت ایران در این سازمان بیش از ۵ سال قبل، در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تقدیم مقامات مربوطه شده بود، طبیعتا باید پرسید این بحث‌های کارشناسانه در چه زمانی و بین چه افراد و گروه‌هائی انجام گرفته و چرا تاکنون نتایج این بحث‌های کارشناسانه با مردم در میان گذاشته نشده است؟

تا آنجا که آرشیو "راه‌توده" نشان می‌دهد، آنچه در باره تصمیم ایران به پیوستن به سازمان تجارت جهانی در داخل کشور منتشر شده محدود می‌شود به انتشار اسناد نهائی در برگیرنده مذاکرات تجاری چند جانبه "دورارگوئه" ومقررات و قوانین سازمان تجارت جهانی از طرف موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی وابسته به وزارت بازرگانی و انتشار نظرات چند سطری مدیران رده سه و چهار وزارتخانه‌ای مربوطه و برخی کارشناسان "پورسانتی" در حمایت از پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی. نکته جالب توجه در برخورد دولت اصلاحات در اینمورد این است که وظیفه تشریح این تصمیم برای مردم و جلب افکار عمومی به چند مدیر رده پائین مانند "نهاوندیان" یکی از معاونین وزارت بازرگانی و "کرباسیان" سرپرست گمرگ و افرادی از این دست واگذار شده و وزیران و اعضای دولت نیز از اظهار نظر رسمی در اینمورد خودداری می‌کنند. از میان اعضای دولت خاتمی تنها کسی که دراینمورد، بدون واهمه و با شجاعت سیاسی در خور تحسین و بطور علنی موضع گیری کرده "حسین کمالی" وزیر کار و امور اجتماعی است که معتقد است « **سازمان تجارت جهانی فاتحه صنعت ایران را می‌خواند.**» نامبرده در ادامه و در تشریح این نظر خود می‌افزاید: « پیوستن به سازمان تجارت جهانی پیش نیازهائی دارد که ما از آن برخوردار نیستیم. هر کشوری که بخواهد به عضویت این سازمان درآید، باید حداقل امکانات اقتصادی، سیاسی در حد استانداردهای بین‌المللی را داشته باشد که متاسفانه ما نداریم. تولیدات ما با کیفیت بسیار پائین و بدون قدرت رقابت با محصولات مشابه دیگر کشورهاست. **از سوی دیگر، در عرصه سیاسی شفافیت لازم برای ایجاد جریان آزاد اخبار و اطلاعات وجود ندارد.** به نظر می‌رسد پیشنهاد ایران درحالی مطرح شده است که ما توانائی لازم برای شرکت در این رقابت فشرده بین المللی را نداریم و مطمئنم در صورت قبول پیشنهاد ایران ما بازنده خواهیم بود نه برنده. اما در مقابل، بعضی همکاران ما بر این باورند که پیوستن به سازمان تجارت جهانی انگیزه تحول در زیر ساخت اقتصادی و سیاسی کشور ایجاد می‌کند. این درحالی است که اگر زیر ساخت‌های اقتصادی لازم در کشور ایجاد نشود نمی‌توان امیدوار بود که پیوستن به این سازمان دردی از دردهای ما را دوا کند.» (۲)

وزیر کار بطور ضمنی می‌گوید در غیاب شفافیت لازم برای ایجاد جریان آزاد اخبار و اطلاعات، تصمیم پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، بدور از هرگونه بررسی علمی و در تقابل کامل با منافع بلند مدت ایران از جانب افرادی در دولت که هوادار پیوستن ایران به این سازمان هستند صورت گرفته‌است. مردم حق ندارند بدانند این وزیرانی که رای به عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی داده‌اند چه کسانی هستند؟ چرا دولت اصلاحات امر مهم شفافیت درامور را از خود آغاز نکرده و اجازه می‌دهد این افراد، بدون رویاروئی با مردم چنین تصمیمات مهمی را برای کشور بگیرند؟ براستی چرا دولت که در رابطه با صحنه خارجی از زبان سخنگوی وزارت امور خارجه مواضع خود را بیان می‌کند، در صحنه داخلی و در رابطه با مردم سخنگوی واحد در جهت پاسخ به سئوالات مردم و ایجاد شفافیت لازم برای ایجاد جریان آزاد اخبار و اطلاعات در باره عملکردهای خود را هنوز تعیین نکرده‌است؟ چرا مطبوعات هوادار اصلاحات خواهان معرفی موافقان و مخالفان این تصمیم مهم و استدلال طرفین در این مورد نمی‌شوند؟ چرا این مطبوعات بحث‌های جدی کارشناسانه در این مورد را پیش نمی‌برند؟ چرا مجلس با استفاده از اختیارات قانونی خود در این زمینه و با اتکاء به بودجه و نیروی انسانی که از طریق دفتر تحقیقات مجلس در اختیار دارد، بطور مستقل و متفاوت پیامدهای پیوستن ایران به سازمان تجات جهانی و سود و زیان این سیاست را بررسی نمی‌کند؟ و دهها سئوال مشابه دیگر.

راه‌توده، از زمان اعلام آمادگی نامزد جناح ارتجاع– بازار (ناطق نوری) در سال ۱۳۷۵، برای پیوستن ایران به این سازمان، بمناسبت‌های مختلف جوانب گوناگون و عواقب این تصمیم برای آینده کشور را بررسی کرده‌است. در راه‌توده شماره ۱۰۷ برای اولین بار دلائل مخالفت امریکا با عضویت ایران و شرایط آن دولت برای موافقت با تقاضای ایران منتشر شد.(۳)

در ادامه، بخش اول از یک سلسله تحقیقات انجام شده توسط راه‌توده، دراین ارتباط را می‌خوانید. این تحقیقات، درجهت بررسی اثرات و عواقب گردن نهادن به شرایط امریکا انجام شده‌است و در آنها از اسناد، آمار، واقعیات و ماهیت تبلیغات هواداران پیوستن ایران به این سازمان و بی توجهی کامل آنها به مافع ملی استفاده شده‌است.

حذف یارانه به بخش کشاورزی

یکی از شرایط عضویت ایران به سازمان تجارت جهانی، تعهد کامل ایران به حذف کامل یارانه‌های دولتی به تولید کنندگان داخلی در بخش کشاورزی است. بخش "موافقتنامه راجع به کشاورزی" از سند نهائی "دوراروگوئه" با یاد آوری اینکه «هدف بلند مدت مورد توافق ایجاد یک سیستم تجارت محصولات کشاورزی براساس اصول بازار آزاد است و همچنین با یادآوری اینکه هدف بلند مدت فوق‌الذکر کاهش قابل ملاحظه و روز افزون در پشتیبانی و حمایت ازکشاروزی است » اعضاء را ملزم به کاهش و حذف نهائی یارانه و هر گونه کمکی به بخش کشاورزی می‌کند. (۴) درجهت هماهنگی با این شرط امریکا، محمود حجتی وزیر جهاد کشاورزی اخیرا اعلام کرده که «گندم و سایر محصولات استراتژیکی را از کشاورزان به قیمت جهانی می‌خریم.» وی اظهار داشت « بهتر است به جای پرداخت یارانه مستقیم به کشاورزان، منابع مان را یکبارچه کنیم و با حمایت از تولید و پشتیبانی از آن، درآمدها را در جامعه افزایش دهیم.»(۵) با توجه به اینکه قیمت جهانی تولیدات کشاورزی مورد نظر وزیر جهاد کشاورزی بمراتب پائین‌تر از قیمت تمام شده این تولیدات برای کشاورزان ایران است، سیاست جدید وزارت جهاد کشاورزی، بدون تردید به بحران عمیق اقتصادی در بخش کشاورزی که نزدیک به ۳۰ درصد نیروی کار کشور را در بر می‌گیرد منجر خواهد شد.

جهت اطلاع وزیر جهاد کشاورزی و دیگر همفکرانش لازم به یاد آوری است که سطح پائین متوسط قیمت جهانی محصولات کشاورزی که ۸۰ در صد تولید آن د راختیار تعداد انگشت شماری از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است، هیچ ربطی به قوانین "بازار" نداشته و نتیجه مستقیم یارانه‌های نجومی این دولت‌ها به کشاورزان داخلی و خودی است. قیمت جهانی غلات و دیگر محصولات کشاورزی شامل پرداخت یارانه‌های عظیم از طرف دولت‌های امپریالیستی با دو هدف مشخص است:

۱- تشویق کشاورازن خود به تولید بیشتر از نیاز بازار داخلی؛
۲- تصرف بازارهای خارجی و کسب نفوذ سیاسی در کشورهای وارد کننده محصولات استراتژیک کشاورزی.

جدول شماره ۱، در صد یارانه دولتی به بخش کشاورزی نسبت به کل ارزش تولیدت کشاورزی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری طی سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۰ را نشان می‌دهد. بموجب این جدول، طی این سال‌ها حمایت دولت‌های سرمایه‌داری از کشاورزان خود، از یک رشد حساب شده برخوردار بوده‌است، بنحوی که در سال ۱۹۸۶ دولت امریکا معادل ۴۵ در صد دولت ژاپن معادل ۹۳ در صد، ده دولت عضو اتحادیه اروپا معادل ۶۶ درصد،دولت کانادا معادل ۵۴ درصد کل ارزش تولیدات کشاورزی خود را صرف پرداخت یارانه و کمک‌های دولتی به تولید کنندگان کشاورزی در کشورهای خود کرده‌اند.

لازم به یاد آوری است که در مذاکرات "گات" که به تشکیل سازمان تجارت جهانی انجامید، سالهای ۸۶-۱۹۸۴ "دوران پایه‌ای" تعریف شده‌است. کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در مذاکرات گات پذیرفتند "میزان کل حمایت" خود در بخش کشاورزی در این "دروان پایه‌ای" را معادل یک پنجم کاهش دهند. به روشنی حیله‌گری دولت‌های امپریالیستی را در این مورد می‌توان دید. تک تک این دولت‌ها، از آغاز دهه ۱۹۸۰ بصورت حساب شده "میزان کل حمایت" خود در بخش کشاورزی را بنحو نجومی افزایش داده و سپس در مذاکرات باکشورهای در حال توسعه می‌گویند اگر شما کمک‌های ناچیز خود به بخش کشاورزی را حذف کنید ما هم یک پنجم میزان کل حمایت خود در سال ۱۹۸۶ را کاهش خواهیم داد. با یک محاسبه سرانگشتی می‌توان دید که بعنوان مثال در ایالات متحده، حتی اگر سطح ارزش تولید کشاورزی د راین سال‌ها تغییر نکرده باشد، یارانه دولتی به کشاورزان امریکائی، حتی پس از یک پنجم کاهش (۲۰ درصد) در سطح سال‌های ۸۶-۱۹۸۴ هنوز به مراتب بالاتر از سطح ۱۹۸۰ خواهد بود. جهت نشان دادن درجه کم اطلاعی و سطحی نگری برخی مدیران و کارشناسانی که طوطی وار مطالبی را در مخالفت با یارانه به کشاورزان ایرانی تکرار می‌کنند، در جدول شماره ۲، میزان واقعی حمایت دولت از کشاورزان در کشورهای عضو سازمان همکاری توسعه اقتصادی با استفاده از آمار موجود، تا سال ۱۹۹۹ استخراج و تنظیم شده که می‌خوانید. در این جدول جهت کمک بیشتر به درک موضوع، میزان کمک کشورهای عضو اتحادیه اروپا، امریکا و ژاپن از مجموع کمک متمایز شده‌است.

جدول شماره ۲ نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۷، کشورهای پیشرفته عضو سازمان همکاری توسعه اقتصادی، در مجموع نزدیک به ۳۳۰ میلیارد دلار، به کمتر از ۱۸ میلیون کشاورز خود یارانه مستقیم و غیر مستقیم پرداخته‌اند(معادل کمک سالانه ۲۰ هزار دلار به هر کشاورز). دو سال بعد، در سال ۱۹۹۹، در شرایطی که قیمت های جهانی محصولات کشاورزی سقوط کرده بود، این کمک‌ها به ۳۶۱ میلیارد دلار افزایش یافت. طی این دو سال (از ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹) در حالیکه همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بدون استثناء یارانه‌های خود به بخش کشاورزی را افزایش دادند، ایالات متحده امریکا به تنهائی این مبلغ را از ۷۱٫۶ میلیارد دلار به ۹۶٫۵ میلیارد دلار افزایش داد.

در نتیجه، مجموع حمایت دولتی از بخش کشاورزی در امریکا که در سال ۱۹۹۷ برابر ۳۴٫۳ در صد کل ارزش تولیدات کشاورزی بود، در سال ۱۹۹۹ به ۵۱ در صد کل ارزش تولیدات کشاورزی در آن کشور افزایش یافت.

یارانه پرداختی دولت امریکا به کمتر از ۳ میلیون کشاورز امریکائی، بطور سرانه معادل ۳۲ هزار دلار در سال است. این مبلغ تقریبا ۵۰۰ برابر در آمد یک خانواده کشاورز ایرانی است. جدول شماره ۲ وجود چنین سیاست حمایتی از بخش کشاورزی در همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را نشان می‌دهد.

هواداران پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، نه تنها این واقعیات را از مردم ایران پنهان نگه می‌دارند، بلکه با کارشکنی مانع رسیدن کمک حداقلی هم که دولت خاتمی برای کشاورزان ایران در نظر گرفته می‌شوند. بعنوان نمونه، دولت خاتمی سال گذشته مبلغی را جهت کمک به پنبه کاران کشور اختصاص داد. در عمل هنگام برداشت این محصول، بعلت رکود و تعطیلی نزدیک به ۸۰ درصد ازصنایع نساجی کشور که نتیجه ورود بی رویه منسوجات خارجی از یکطرف و توطئه‌های مافیای اقتصادی برای خصوصی کردن این واحد و واگذاری آن به بهای ناچیز به "خودی‌ها" از طرف دیگر است، کشاورزان خریداری برای محصول خود نیافتند. وزارت جهاد کشاورزی هم با اینکه بودجه لازم را دراختیار داشت، دست روی دست گذاشت و کشاورزان مجبور شدند پنبه برداشتی خود را با بهای بسیار نازل به تجار صادر کننده به آسیای جنوب شرقی بفروشند.

حجتی، وزیر جهاد کشاورزی در این زمینه به اظهار نظر زیر اکتفا کرد: «من به خاطر درست عمل نکردن و قصور صندوق پنبه که با دراختیار داشتن اعتبار به موقع محصولات کشاورزان را خریداری نکرد، عذرخواهی می‌کنم.» (۶)

هواداران پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی، چگونه انتظار دارند کشاورزان بی پناه ایرانی که از حداقل کمک دولت برخوردار هستند،

در "بازار آزاد" با کشاورزان امریکائی که سالانه بطور سرانه ۳۲ هزار دلار یارانه دریافت می‌کنند رقابت کنند؟

جدول شماره ۱ درصد یارانه دولتی به بخش کشاورزی نسبت به کل ارزش تولیدات کشاورزی در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری (۱۹۸۶-۱۹۸۰)

سال	امریکا	ژاپن	اتحادیه	کانادا	استرالیا
۱۹۸۰	۹	۷۱	۲۵	۱۵	۵
۱۹۸۱	۱۲	۶۵	۳۰	۱۶	۸
۱۹۸۲	۱۴	۷۷	۴۲	۲۰	۱۵
۱۹۸۳	۳۴	۷۹	۲۶	۱۹	۸
۱۹۸۴	۲۱	۸۱	۲۴	۲۵	۹
۱۹۸۵	۲۶	۸۷	۴۴	۳۹	۱۳
۱۹۸۶	۴۵	۹۳	۶۶	۵۴	۱۹

جدول شماره ۲ حمایت دولت از کشاورزان در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (به میلیارد دلار امریکائی)

نوع حمایت	۸۸-۱۹۸۶	۱۹۹۷	۱۹۸۸	۱۹۹۹
مجموع حمایت	سازمان توسعه ۳۰۷۱۸ امریکا ۶۸٫۲ اتحادیه اروپا ۱۰۰٫۳ ژاپن ۹٫۰۸	۳۲۸٫۸ ۷۱٫۶ ۱۱۰٫۳ ۸	۳۵۲٫۱ ۸۸٫۲ ۱۲۱٫۲ ۸٫۷	۳۶۱٫۱ ۹۶٫۵ ۱۱۸٫۱ ۸٫۱
یارانه مستقیم به تولیدکنندگان	سازمان توسعه۲۴۶٫۲ امریکا ۴۱٫۹ اتحادیه اروپا ۸۶٫۳ ژاپن ۷٫۸	۲۴۶٫۲ ۳۰٫۵ ۹۹٫۱ ۶٫۱	۲۷۰٫۹ ۴۸٫۴ ۱۰۹٫۹ ۶٫۵	۲۸۲٫۸ ۵۴ ۱۰۷٫۴ ۷٫۶
یارانه غیرمستقیم مجموع حمایت	سازمان توسعه۵۵۹٫۲ امریکا ۴۱٫۹ اتحادیه اروپا ۱۸۲٫۵ ژاپن ۱۰٫۹	۷۰۹٫۸ ۳۰٫۵ ۲۱۷٫۵ ۱۰٫۱	۶۵۵٫۶ ۱۹۴٫۲ ۲۰۲٫۷ ۱۰٫۱	۶۱۷٫۳ ۱۸۹٫۲ ۱۸۰٫۲ ۹۰۸
از کل تولیدات کشاورزی	توسعه اقتصادی۵۵ امریکا ۴۷٫۵ اتحادیه اروپا ۵۵ ژاپن ۸۳٫۲	۴۶٫۳ ۳۴٫۳ ۵۰٫۷ ۷۹٫۲	۵۳٫۷ ۴۵٫۴ ۵۹٫۸ ۸۶٫۱	۵۸٫۶ ۵۱ ۶۵٫۵ ۸۲٫۷

ماخذ جداول: سیاست‌های کشاورزی کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (پاریس- انتشارات سازمان همکاری۰۰۰ سال ۲۰۰۰)

زیر نویس‌ها:

۱- حیات نو ۲۵ اسفند ۷۹، ۲- همانجا، ۳- "امریکا می‌خواهد، آقایان گردن می‌گذارند" راه‌توده شماره ۱۰۷، ص ۷، ۴-نگاه کنید به "موافقتنامه راجع به کشاورزی" سند نهائی دور اروگوئه، گات، از انتشارات موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، معاونت طرح و برنامه وزارت بازرگانی جمهوری اسلامی ایران، دی ۱۳۷۳، ص ۹۳-۵۳، ۵- آفتاب یزد ۲۹ فروردین ۸۰، ۶- همانجا

(بقیه **لب دوخته و لب تشنه!** از ص ۱۱)

در شرایطی که بسیاری از شهرها و شهرک‌های کشور، سه هزار متر مکعب آب مورد نیاز روزانه خود را دریافت نمی‌کنند، مافیای تجاری که خاک، سنگ، درخت و نفت کشور را در بازارهای خارجی به حراج گذاشته، اکنون به فکر صدور روزانه ۱٫۷ میلیون متر مکعب از آب کشور به کویت افتاده‌است. بنا به گزارش روزنامه ایران ۱۰ مرداد ۷۹ «کلیه قراردادهای مربوط به انتقال آب از ایران به کویت تا پایان سال آینده امضاء می‌شود و ایران تا ۵ سال آینده، روزانه بیش از ۷۶۰ میلیون لیتر از آب خود را به کویت صادر می‌کند. خطوط لوله داخل ایران به طول ۳۰۷ کیلومتر در خشکی از انتهای تونل دشت عباس تا انتهای ناحیه اروند کنار در آبادان احداث و ۱۳۶ کیلومتر دیگر نیز در کف دریا لوله گذاری خواهد شد. اجرای طرح به وسیله یک شرکت انگلیسی-ایرانی و کویتی صورت می‌گیرد و سرمایه لازم ۳۵ در صد توسط شرکت ایرانی، ۳۵ در صد توسط شرکت کویتی و ۳۰ در صد توسط سرمایه‌گذاران خارجی تامین می‌شود. این طرح بزرگترین طرح آبرسانی در منطقه خواهد بود. تا پایان سال ۲۰۰۱ قراردادهای اصلی این طرح که شامل قرارداد خرید آب از دولت ایران، قرارداد فروش آب به دولت کویت، پروتکل خرید و فروش بین دولت ایران و کویت، قرارداد خسارت‌های ناشی از لغو هرکدام از قراردادها از طرف طرفین، همچنین ثبت قراردادها در سازمان ملل امضاء می‌شود و عملیات اجرائی طرح از سال ۲۰۰۲ (۱۳۸۱) شروع می‌شود. مدت این قرارداد ۳۰ سال است و ۱۰ متر مکعب در ثانیه آب به کویت منتقل می‌شود که قابل افزایش تا ۲۰ متر مکعب در ثانیه است.» (برابر با ۱٫۷ میلیون متر مکعب در شبانه روز و معادل آب مورد نیاز ۵۷۶ شهر مانند شهر وحدتیه در استان بوشهر) در شرایطی که آب به یکی از منابع استراتژیک در منطقه تبدیل شده و یکی از موارد اختلاف بین دولت فلسطین و اسرائیل در مذاکرات صلح خاورمیانه و بین سوریه و اسرائیل از یکطرف و سوریه و ترکیه از طرف دیگر را تشکیل می‌دهد، محافلی تعهد به فروش آب ایران به کویت به مدت ۳۰ سال می‌کنند! این نوع امتیازات و قراردادها، خاطره قراردادهائی از نوع قرارداد دارسی و سلطه دهها ساله امپریالیست کهنه کار انگلیس بر نفت را در ارتباط با یکی دیگر از منابع زیر زمینی و استراتژیک ایران را در اذهان زنده می‌کند. این قرار داد نه تنها کشور را از آب مورد نیاز محروم می‌کند، بلکه مشکلات سیاسی میان ایران و عراق را ریشه‌دارتر می‌کند! روزنامه حیات‌نو در تاریخ ۲۷ فروردین ۸۰، ضمن گزارشی از عملیات ساختمان بزرگترین سد کشور بر روی رودخانه کرخه، که آب صادراتی به کویت قرار است از آن تهیه شود نوشت: «مدیر امور مهندسی عمران طرح کرخه در گفتگو با خبرنگاران بازدیدکننده از سد کرخه با اظهار بی اطلاعی از مذاکراتی که با کشورهای منطقه برای فروش آب کرخه در حال انجام است گفت: ظرفیت آب کرخه در حدی است که می‌تواند چنین مذاکراتی را توجیه کند. وی در پاسخ به سئوالی در خصوص موضع عراق نسبت به راه‌اندازی سد کرخه گفت: «کشور عراق تنها در صورتی اجازه اعتراض به عملکرد این سد را دارد که عملیات آبگیری سد باعث خشک شدن حورالهویزه شود. این در حالی است که طی چند سال گذشته نگذاشته‌ایم که رود کرخه خشک شود و حداقل آبی که باید به حور برسد در سال‌های گذشته حفظ شده‌است. وی افزود: کنترل آب رودخانه کرخه مسائل حقوقی را در پی داشته‌است.»

سد بندی روی رودخانه کرخه یکی از طرح‌های نیمه تمامی است که رفسنجانی در نماز جمعه خود آن را از افتخارات دوران سازندگی خود نام برده و در گذشته در مصاحبه‌های مختلف، استقراض خارجی را بخشا با اجرای طرح‌هائی اینچنینی توجیه کرده‌است. حال که این طرح نزدیک به اختتام است، شرکت‌های کویتی و انگلیسی و تعدادی از غارتگران ایرانی بجای مردم ایران از آن بهره مند می‌شوند.

نامه‌ها و پیام‌ها

در باره انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ گزارش‌هائی از داخل کشور دریافت کرده‌ایم. برخی از این گزارش‌ها تنها حال و هوای انتخابات اخیر را نشان نمی‌دهد، بلکه شور و هیجان عمومی و اراده‌ای را نشان می‌دهد، که خواهان تحولات اساسی در ایران است. به همین دلیل و با آنکه از آن انتخابات حدود یک ماه و نیم می‌گذرد، اطلاع از این نوع گزارش‌ها، آگاهی از فضای عمومی داخل کشور را در پی می‌آورد و این برای مهاجرین سیاسی بسیار مهم است!

تهران– تقاطع تخت جمشید– مفتح یک ستاد بود. باورم نمی‌شد این همه جوان، این همه شور و این همه آگاهی در یک ستاد جمع شده باشد. انسان احساس تنهائی نمی‌کرد. آنها که به ستاد آمده بودند در پی همه آن چیزهائی بودند که از ما گرفته‌اند. این حمایت از شخص نبود، حمایت از اصلاحات و یک اندیشه بود. از همه فرهنگسراها، شمال شهر، جنوب شهر، دانشجویان، محصلین، شاغل، بیکار، سازمان زنان، سازمان آوای سبز، جبهه سبز و...

در میان عکس‌های خاتمی عکس مصدق هم بود. با خودم فکر می‌کردم که چه راه طولانی را تا اینجا طی کرده‌ایم. وقتی در مدرسه بودیم، درکتاب‌ها در باره مصدق بد نوشته بودند. انسانی که اشتباهات زیادی کرد. این کتاب‌ها بعد از انقلاب نوشته شده‌است.

آن روز بیشتر از هر روز دیگری فهمیدم چپ یعنی چه؟ راست یعنی چه؟ جبهه یعنی چه؟ همه آنها که در ستاد جمع شده بودند طالب آزادی، طالب احترام، خواهان کار و فعالیت بودند. وقتی داخل ستاد بودیم تعاون و همکاری بود، وقتی بیرون می‌آمدیم توهین و تعقیب و تهدید از جانب راست‌ها. آنها با لباس‌های سفید، سوار موتور سیکلت، بیسیم بدست جلوی ما را که به محلات می‌رفتیم و مردم را به شرکت در انتخابات تشویق می‌کردیم تهدید می‌کردند، راهمان را می‌بستند، کارشکنی در کار تبلیغاتی می‌کردند. برنامه ستاد تبلیغاتی عبارت بود از پخش اعلامیه، بولتن و البته افشاگری شفاهی در باره بقیه کاندیداها. گل به مردم می‌دادیم و می‌گفتیم "یا علی مدد". دو برنامه سخنرانی در استادیوم شهید شیرودی و پارک شهر و سپس سخنرانی‌ها در دانشگاه تهران و حسینیه ارشاد دو هفته تبلیغات انتخاباتی ستاد را پر کرده‌بود. خاتمی در دو برنامه برای جوانان شرکت کرد.

تلویزیون برنامه‌های تبلیغاتی مفصلی ترتیب داده بود، اما مردم بزودی فهمیدند که همه این برنامه‌ها برای سرشکن کردن آراء و تبلیغ علیه خاتمی است. همه شان می‌گفتند که می‌خواهند اصلاحات کنند، اما مردم می‌خندیدند، چون آنها چهار سال علیه اصلاحات کار کرده بودند! همه دم از حقوق جوانان می‌زدند، اما چهار سال توی سر جوانان زده بودند. احمد توکلی که رقیب اصلی آقای خاتمی بود به روستاها و شهرستان‌های دور افتاده رفته بود و برای جلب رای مردم غذای مجانی پخش کرده بود. مردم غذا را خوردند اما رای را به کس دیگری دادند. فلاحیان در یکی از مصاحبه‌های تلویزیونی‌اش گفت اگر رئیس جمهور شود در کنار مساجد محل‌هائی را احداث خواهد کرد تا زنان در آنجاها جمع شوند، بگویند و بشنوند و گاهی هم برایشان فیلم پخش خواهد شد تا تفریح کنند! مردم با سکوت به سخنانش گوش دادند و در روز رای گیری جوابش را دادند.

چهارشنبه ۱۶ خرداد، اوج حمایت مردم و جوانان از شرکت درانتخابات بود. مقابل در ستاد انتخاباتی اتوبوس‌ها و مینی بوس‌ها صف کشیده بودند. جوان‌ها روی سینه‌هایشان عکس خاتمی را نصب می‌کردند. من، همراه مادر سالمندم به میان آنها رفته بودم. موتورسوارها بیشتر از همه فعال بودند و چابک. مردم بیشتر از همه موتور سوارها را تشویق می‌کردند. البته بعضی‌ها هم بی تفاوت بودند. رفتیم به پارک‌شهر. در باشگاه پارک بسته بود. جمعیت چند برابر جمعیت مقابل ستاد انتخاباتی بود. در میان عکس‌های خاتمی و مصدق، عکس‌هائی از مهاجرانی و حجاریان هم به چشم می‌خورد. فیلمبردارهای خارجی پر بودند. همه با هم شعر یار دبستانی را دم گرفتیم و بعد هم سرود ایران ای مرز پرگهر را. در میان انواع شعارها و هیاهوها، عده‌ای شعار " خاتمی، قسم به اشک پاکت، حمایت می‌کنیم" را تکرار می‌کردند. بعضی از شعارهای مردم و مخصوصا جوان‌ها و نوجوان‌ها را برایتان می‌نویسم:

- امید نسل جوان، سعید حجاریان
- آزادی اندیشه بی خاتمی نمیشه
- خاتمی گفته به من، زنده باد دشمن من

یکی از خبرنگاران خارجی از اسپانیا آمده بود، از کانال تلویزیون NTT. از من پرسید چرا جوان‌ها اینطور هیجان زده‌اند؟ گفتم: برای اینکه حقشان را می‌خواهند و می‌دانند که خاتمی شروع راه‌است! پرسیدند چرا خاتمی؟ گفتم: برای اینکه او تنها کسی است در جمهوری اسلامی که روی حرفش ایستاده، ۲۰ سال بود مردم نمی‌توانستند حرفشان را بزنند.

بعد از نیمساعت درها باز شد. مردم را بسرعت کنترل می‌کردند تا در میانشان گروه‌های فشار با چاقو و سه راهی وارد سالن نشوند. در سالن جای سوزن انداختن نبود. در قسمت غربی جلو، جائی را برای مهمانان در نظر گرفته بودند، یک گروه موسیقی معروف هم از صدقه سر آقای مهاجرانی آمده بود. موج جوان‌ها بود که وارد سالن می‌شد. نفس آزاد می‌شد کشید اما اکسیژن کافی در سالن نبود. ابتدا سرود ملی با ترمپت نواخته شد، همه با احترام بلند شدند و شعر را خوندند و بعد سوت و دست زدن در پایان سرود بالا گرفت. کف زدن مردم بسیار هیجانی و ریتمیک است. من تا به حال در هیچ کنسرتی شرکت نکرده بودم که با سن و سالم همخوانی داشته باشد. موسیقی جاز نواخته می‌شد، همان چیزهائی که تا چند سال پیش ممنوع بود. بعد قرآن خواندند و همه ساکت و با احترام گوش دادند و بعدش هم صلوات فرستادند. نه کسی به زور گفت صلوات بفرستید و نه کسی جلوی موسیقی جاز را گرفت. شما نمی‌توانید این پیوند را امروز در ایران تصور کنید. نوجوان‌ها با لباس‌های زرد انتظامات را برعهده داشتند. دست‌هایشان را به هم داده بودند و مثل زنجیر جلوی مردم ایستاده بودند. این حرکت آنها احساس امنیت خوبی به همه می‌داد. نه اسلحه داشتند و نه بی‌سیم، اما همه حرفشان را گوش می‌کردند. بعد از خواندن قرآن، مجیدمظفری بازیگر سینما و تاتر اجرای برنامه را بعهده گرفت. او در ابتدا حمایت سینماگران از خاتمی را اعلام کرد و با گفتن یا علی مدد از آقای مهاجرانی دعوت به سخنرانی کرد. مهاجرانی را جوان‌ها با سوت و کف تا پشت میکرفن بدرقه کردند. جوان‌ها شعار می‌دادند:

- دوستت داریم عطا جان!

با چند آهنگ جوان‌ها شروع به رقص کردند. پسرها در وسط یک دایره درست کرده بودند و کردی می‌رقصیدند. بعد، رخشان بنی‌اعتماد کارگردان " زیر پوست شهر"، کیومرث پوراحمد کارگردان "قصه‌های

مجید"، داوود رشیدی بازیگر آمدند و صحبت کردند و حمایت خودشان را از خاتمی اعلام کردند. بعد هم جوانترین نماینده مجلس ششم آمد و اعلام کرد که می‌خواهند مجلس جوانان درست کنند و قرار بود سعید حجاریان هم بیآید اما یا کسالت داشت و یا نتوانست بیآید. نیم ساعت مانده به پایان برنامه ناگهان با خاتمی وارد سالن شد و همه شروع کردند به خواند سرود "یا علی مدد". در این ۱۵ سالی که گذشته من کسی را از میان اعضای حکومت ندیده‌ام که اینقدر محبوب باشد. از اصلاحات و احترام به جوانان گفت و قول داد برای احقاق حقوق جوان‌ها از هیچ کوششی دریغ نکند.

فردا ۱۷ خرداد بود و روز بعدش هم روز رای گیری. از سالن که بیرون آمدیم، همراه بقیه تا صبح کار تبلیغاتی کردیم. فردایش شنیدم که در یکی از محله‌ها دو موتور سوار سفید پوش به صورت دختری تیغ کشیده و فرار کرده‌اند. گفتند بازیگر سینما بوده و مادرش کارگردان و تهیه کننده که جدیدا فیلمی راجع به دختران فراری ساخته بود و دخترش نقش اصلی این فیلم را بازی کرده بود. (نیکی کریمی مورد اشاره گزارش نویس است). این تنها درگیری نبود، بچه ها می‌گفتند در هر محله‌ای از این اتفاق ها افتاده اما خبر این دختر دهان به دهان می‌گشت. هرچه این خبرها بیشتر به گوش می‌رسید جوان‌ها بیشتر مصمم به تبلیغات انتخاباتی می‌شدند.

روز ۱۸ خرداد همه رفتیم به خاتمی رای دادیم. تلویزیون تا بعد از ظهر چنان فیلم‌ها و گفتگوهائی را از حاشیه صندوق‌های رای گیری پخش می‌کرد که گوئی سیل آراء به سود توکلی به صندوق‌ها ریخته شده، اما همه مردم می‌دانستند این گفتگوها و فیلم‌ها همه ساختگی است. در تمام این فیلم‌ها، آنها که با خبرنگاران تلویزیون صحبت می‌کردند از خاتمی بد می‌گفتند. آخرین تلاشهایشان را هم کردند تا بلکه مردم به خاتمی رای ندهند، اما مردم هوشیارتر از آنها بودند!

روز شنبه، با اعلام ساعت به ساعت شمارش آراء خیلی‌ها، مخصوصا جوان‌ها به خیابان‌ها ریختند و شادی عمومی شروع شد. عده‌ای موتور سوار با شعار "یا حسین" به مردم حمله می‌کردند. با عده‌ای از بچه‌های محل رفتیم خیابان ولیعصر. مغازه‌ها و غذافروشی‌ها بسته بودند و صدای تیرهوائی از دور می‌آمد. عده‌ای می‌گفتند تیر مستقیم است و عده‌ای هم معتقد بودند تیر هوائی است. جلوی شادی پیروزی مردم را می‌خواستند بگیرند. خیابان‌ها پر بود از نیروی انتظامی و افراد سفید پوش و موتور سوار. آنها کار خودشان را می‌کردند و مردم هم کار خودشان را کردند!

یادداشت‌های روزانه

تهران– هفته پیش یکی از بچه‌های محل را دیدم. چهار سال است که از دانشکده۰۰۰ دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده اما بدلائلی مدارکش را نمی‌دهند و برایش حکم انصراف از تحصیل، بدلیل عدم مراجعه صادر کرده‌اند. یعنی اخراج محترمانه. هرچه دوندگی می‌کند به جائی نمی‌رسد. اندیشه‌های تحلیل‌گرانه در میان دانشجویان خیلی برد دارد. درحال حاضر نه فقط دانشجویان بلکه بسیاری از مردم از استدلال‌های قیم‌مآبانه گریزانند، حتی اگر درست هم باشد! استدلال‌های قیم‌مآبانه جزئی از فرهنگ ماست. نباید تصور کرد که فقط خاص طبقه حاکم است. راه و روش لنین و مارکس در شناخت مسائل اجتماعی درست است. خیلی باید مواظب باشید که از فرهنگ و خواسته‌های نسل جدید ایران جدا نیفتید. گاهی در بعضی دیدارها شاهد استدلال‌های قیم‌مآبانه حتی با به شهادت گرفتن فلان استدلال لنین و یا مارکس بوده‌ام، که البته زیاد نیست اما هست. منطق سالاری و تجربه‌گرائی روز به روز بیشتر جا باز می‌کند. با روش شناسی مارکسیستی باید وارد عمل شد. مارکس پایه تجربه‌گرائی در علوم اجتماعی را گذاشت. کاری که گالیله در فیزیک کرد. در این سال‌ها کتاب سرمایه را خواندم. یک نکته برایم خیلی جالب بود. تمام کتاب بر اساس آمار و ارقام و بر پایه منطق ریاضی نوشته شده و قدم به قدم پیش رفته‌است. آنها که درس هندسه خوانده‌اند می‌دانند، حتی در همان کتاب‌های سال اول دبیرستان متوجه شده‌اند که اگر برخورد با هندسه اقلیدوسی عاطفی بود و یا فکر می‌کردند که اقلیدوس تمام واقعیات را گفته، هرگز ریمان و لوباچوفسکی موفق به ارائه هندسه‌های نوین نمی‌شدند. آنها ضمن احترام به اقلیدوس و مطالعه آثار او، هندسه خود را بنا نهادند. هندسه آنها فقط یک اصل با هندسه اقلیدوس تفاوت داشت، اما با همین یک اصل جهان دیگر را آفریدند.

فرانسه– دوست گرامی شماره ۲۴، پیرو نامه‌ای که برای ما ارسال داشته بودید، پاسخی نوشته و برایتان ارسال داشتیم. متاسفانه بدلیل کامل نبودن و یا دقیق نبودن شماره منطقه پستی این نامه به صندوق پستی راه‌توده بازگشت داده شده‌است. آدرس دقیق خود را یا از طریق پست و یا از طریق آدرس ای‌میل راه‌توده یکبار دیگر برای ما ارسال دارید تا ارتباط برقرار شود!

پیام برای پیامگذاران!

راه‌توده یک خط پیام‌گیر تلفنی دارد که شماره آن را در صفحه آخر هر شماره خود اعلام کرده‌است. در رابطه با کسانی که می‌خواهند از طریق این پیام‌گیر تماس گرفته و نظراتی را با ما در میان بگذارند و یا سئوالی دارند که پاسخ آن را طالبند انتظار داریم نکات زیر را رعایت کنند:

۱– در فاصله ساعات ۱۱ شب تا ۷ صبح این پیام‌گیر را برای تماس از کشورهای امریکا و کانادا آزاد بگذارید.

۲– قضاوت‌های یکطرفه و یا رهنمودهای کلی و انتقاد از این و یا آن موضع‌گیری در نشریه را لطف کرده و بصورت نامه پستی ارسال دارید تا بتوان با دقت آنها را مطالعه کرده و پاسخ مناسب آن را در نشریه منعکس کرد. بعنوان نمونه، پس از انتشار شماره ۱۰۸ راه‌توده خواننده عزیزی از طریق همین پیام‌گیر ضمن ابراز محبت نسبت به منتشر کنندگان راه‌توده نسبت به برخی ترجمه‌های منتشره در راه‌توده که از زبان آلمانی به فارسی برگردانده شده انتقادی کلی و بدون ارائه نمونه مشخص مطرح کرده‌است. ما خرسند می‌شویم، اگر نمونه‌های مشخص در این زمینه‌ها مطرح شود تا مورد توجه و دقت مترجم مقاله مربوطه قرار گیرد. نکته دیگر آنکه اگر کسانی آنگونه که در پیام‌گیر راه‌توده گفته‌اند علاقمند به راه‌توده هستند و آن را با دقت می‌خوانند و در عین حال زبان آلمانی را در حد یافتن اشتباهات مترجم فلان مقاله می‌دانند، چرا خود دست به کار ترجمه برای راه‌توده نمی‌شوند؟ کافی است اعلام آمادگی شود و نحوه ارتباط را نیز خود تعیین کنند تا راه توده مطالب مورد نظر خود را برای ترجمه در اختیار آنها بگذارد.

کمک‌های دریافتی:

به یاد علی و حسن مواجی، شهدای توده‌ای جنگ و دفاع از میهن ۱۰۰ دلار از دوبی

دوست عراقی ۱۰ مارک

دلائل واقعی یورش به حزب توده‌ایران کدام بود؟ – ن. کیانی

این اتحاد شوروی بود که برای دفاع از انقلاب ایران، مهم‌ترین اطلاعات را دراختیار رهبری حزب توده‌ایران گذاشت تا رهبری انقلاب را در جریان قرار دهد، حزب توده چه اطلاعاتی داشت که دراختیار اتحاد شوروی بگذارد؟

"محسن رضائی"

فرماندهی که محاکمه نشده!

نقش آفرینان

در کشاندن انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی به ورطه کنونی!

دریادار افضلی و سرهنگ کبیری، آشکارا از مواضع سیاسی حزب در مطبوعات وجلسات عالی نظامی دفاع می‌کردند، بنابراین شناسائی آنها نیازمند کشف سازمان نظامی حزب نبود و اساسا چنین سازمانی با آن اهداف کودتائی که آقایان از خودشان ساختند وجود نداشت!

در رابطه با آن مطلبی کـه در شـماره ۱۰۸ راه‌تـوده و در مـورد علـل یورش به حزب توده‌ایران و تاریخ نگاری هاشمی رفسنجانی چاپ شده بود چند نکته به نظرم رسید که خواستم مطرح کنم.

۱- اگر اشتباه نکنم، در کتاب خاطرات آنجا که رفیـق کیـانوری بـه مسئله کوزنچکین و سفرعسـگراولادی بـه پاکسـتان اشـاره می‌کنـد، ویراستار کتاب در زیرنویس خود این مطلب را به ریشخند گرفته و آن را تبلیغات و ادعاهای حزب توده می‌نامد. آن مطلـب را بـاید در کنـار مطلب نشریه همشهری و تاریخی نویسی هاشمی رفسنجانی قرار داد تا معلوم شود واقعا سربازان گمنام امام زمـان اطلاعـات نداشـته‌ای را پیدا کردند و زمینه یورش به حزب را فراهم ساختند و یا برنامه حملـه به حزب، همانطور که رفسنجانی هم ناچار به اعتراف شده انگلسـتان ترتیب داد.

۲- اگر به خاطر داشته باشید در جزوه " حکم تاریخ به پیش می‌رود " که در مهر ماه ۶۱ و چند ماه قبل از ضربه به حزب منتشر شده است، در آنجا بخش مهمی از جزوه به تحلیل دلایل و علل تشدید تـوده‌ای ستیزی و در واقع تشریح زمینه های حمله به حـزب اختصـاص دارد، که یکی از جامع ترین و درخشان‌ترین تحلیل ها در این مورد است و در آنجا علل طبقاتی، اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیک و حتـی روانـی حمله به حزب مورد بحث قرار گرفته است. یک نکته مهمی در آنجـا مطـرح شـده اسـت و آن اینکـه رفیـق کیـانوری بحـث میکنـد کـه امپریالیسم هزار جور وعده میدهد که در صورت سرکوب توده ای هـا به شما کمک خواهد کـرد ولـی آنـها دروغ میگوینـد و بـه کمـتر از سرنگونی جمهوری اسلامی در خـط امـام رضـایت نخواهنـد داد کـه مستندات آن در همین مطلبی که در شماره ۱۰۸ "راه توده" آمده نقل شده است. من فکر میکنم با مطلبی که از قـول هاشـمی رفسـنجانی نیز منتشر کرده اید و با توجه به نقش روشن شده وی در ادامه جنگ مفهوم آن جمله رفیق کیانوری روشن میشود؛ یعنی ضربه به حـزب را باید در چارچوب سیاست ادامه جنگ مورد توجه قرار داد. بـه عبـارت دیگر زمانی که حزب بر علیه ادامه جنگ موضع گرفت، آن بخـش از رهبری جمهوری اسلامی که سرنوشت خود را با ادامه جنگ گره زده بود بتدریج از بدست آوردن پشتیبانی اتحاد شـوروی در ادامـه جنـگ قطع امید کرده و با توجه به وعده هایی که امریکایی هـا بـرای دادن اسلحه به آنان میدادند به ایـن نتیجـه رسـید کـه نبـاید بـابت آزادی فعالیت حزب این فرصت را از دست بدهد. این نکته‌ایسـت کـه خـود رفیق کیانوری نیز چند بار در رابطه با سفر خبرنگاران واشنگتن پست به ایران، که نقش سفیر امریکا را بازی می‌کردند مطرح کرده است.

تصمیم به سرکوب حزب را با یک سلسله تبلیغات ضد شـوروی تـوام کردند تا رضایت کامل امریکایی ها جلب شود. البته، حداکثر آرزوهای آنان، بعدها درحد مسافرت مک فارلین به ایران متوقـف مـاند. سـفر مک‌فـارلین چنان زمینه چینی شده بود و چنان بهائی برای آن پرداخت شده بود که بـه

خاطر ناکام ماندن آن حاضر شدند سید مهدی هاشمی که از جمله چند بنیانگذار اولیه سپاه پاسداران، عضو برجسته شورای فرماندهی سپاه پاسداران و منتشر کننده ارگان مرکزی سپاه پاسداران "پیام انقلاب" بود و تمام عملیات خارج از کشور سپاه زیر نظر مستقیم او انجام می‌شد را اعدام کنند و بروند به سمت برکناری آیت‌الله منتظری!

بنابراین، وقتی در آن سال‌ها که هنوز از ادامه جنگ زمان زیادی نگذشته و جمهوری اسلامی در موقعیتی بسیار بهتر و مناسب‌تر از سال‌های بعد بود، برای جلب نظر امریکا و فراهم ساختن زمینه سفر مک فارلین ها به ایران به حزب یورش آورند، بسیار طبیعی است که در سال‌های دشوار پایانی جنگ و برای جلب حمایت امریکا و انگلیس دست به قتل‌عام آنها بزنند!

در عین حال، از همین جاست که نخستین نشانه های روند گردش به راست در بخشی از رهبری جمهوری اسلامی، که تا آن زمان مواضع رادیکال داشت جوانه زند. گردش به راست زمانی آغاز شد که بخشی از رهبری جمهوری اسلامی بدین نتیجه رسید که در صورت سرکوب توده ای ها امریکا برای حفظ قدرت به آنها کمک خواهد کرد و انگلستان مشوق این کمک خواهد شد.

آنچه در سال ۶۸ اتفاق افتاد، در واقع پایان روندی بود که از اواخر سال ۶۱ و بدنبال مخالفت جدی حزب توده‌ایران با ادامه جنگ شروع شده بود و نه آغاز آن. ضمنا از همان جاست که نطفه های همکاری بخش نظامی جمهوری اسلامی با دار و دسته رفسنجانی و شرکت آنان در آلودگی های مالی و سیاسی بعدی بسته شد. حضور دوباره محسن رضایی در کنار رفسنجانی و انتصاب آن به دبیری مجمع تشخیص مصلحت نظام، بویژه پس از معلوم شدن نقش مخرب او در ادامه جنگ و نادانی‌هایش در عملیات جنگی ریشه در همان دوران دارد. پس از پایان جنگ بسیاری از فرماندهان سپاه، بصورت یکپارچه علیه محسن رضائی در سپاه موضع گرفتند و خواهان برکناری او شدند. تحت همین فشار، او پس از قبول آتش‌بس در تلویزیون ظاهر شد و به اشتباهاتش در جنگ اعتراف کرد. بسیاری معتقد بودند که بعد از این اعترافات او راهی زندان و سپس محاکمه خواهد شد، اما پیوندهائی که با هاشمی رفسنجانی داشت مانع این برکناری و محاکمه شد. محاکمه‌ای که بی شک پرونده ادامه جنگ را باز می‌کرد و پای بسیاری از رهبران جمهوری اسلامی بعنوان مشوقان جنگ، طرف‌های اصلی زد و بند با امریکا برای گرفتن سلاح و مجریان و مبتکران انواع توطئه‌های مالی و جانی در جمهوری اسلامی و در طول جنگ به میان کشیده می‌شد. این وضع اکنون هم ادامه دارد. یعنی، اگر پرونده ادامه جنگ و خریدهای تسلیحاتی و مناسبات بین‌المللی آن گشوده شود، نه فقط محسن رضائی که بسیاری از رهبران کنونی جمهوری اسلامی باید حساب پس بدهند. یکی از انگیزه‌های نگهداشتن رضائی در صحنه سیاسی کشور و کمتر پرداختن به نقش نظامی او و برجسته کردن نقش کنونی‌اش در مجمع تشخیص مصلحت نظام و بعنوان یک نیمچه سیاستمداری که چشم به دهان رئیس مجمع تشخیص مصلحت و رهبر دوخته و سرنوشت خود را به سرنوشت آنها وصل کرده همین نکته‌است.

فرماندهی متهم و برکنار شده، اما در صحنه سیاسی مانده و محاکمه نشده!

زمینه سازی برای تسویه حساب با چپ مذهبی!

نکته دیگری که در ارتباط با یورش به حزب توده‌ایران باید به آن توجه کرد آنست که بخشی از رهبری جمهوری اسلامی، که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی قدرت را قبضه کرد و نقش مهمی در یورش به حزب داشت، می‌کوشید با این یورش زمینه تسویه حساب با مذهبی های چپ و غیر هم عقیده با خود را فراهم سازد. آنها برای این تسویه حساب نیازمند طرح و سپس تبلیغ کشف یک توطئه کودتائی توسط حزب و با هدایت و کمک اتحاد شوروی بودند تا رادیکال‌ترین بخش مذهبی داخل حاکمیت را تسویه و در فرصت مناسب قتل‌عام کنند. تهیه یک لیست از کارمندان سفارت اتحاد شوروی و اخراج آنها همزمان با یورش دوم به حزب با همین هدف صورت گرفت. بدون چنین تبلیغی و بدون به میان کشیدن پای اتحاد شوروی امکان فراهم سازی زمینه چنین تسویه حسابی ممکن نبود و به همین دلیل نیز در ماه‌های اول یورش به حزب و بویژه در فاصله دو یورش بیشترین تلاش جنایتکارانه خود را در زندان‌ها کردند تا از رهبری حزب اعتراف به "کودتا" بگیرند. این همان امری که رفیق کیانوری با دقت بسیار آن را در نامه خویش به علی خامنه‌ای تشریح کرده است. نامه‌ای که سندی بسیار با ارزش است و باید اصل آن را برای ثبت در تاریخ جمهوری اسلامی حفظ کرد. البته، نامه‌ها و مکاتبات دیگری هم در این زمینه وجود دارد، که حتما در آینده منتشر خواهد شد! در همان هفته‌های اول یورش به حزب، با صراحت در برگه‌های بازجوئی رهبران حزب و بعنوان سئوال مطرح می‌شد که اعضای فرماندهی سپاه پاسداران و رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی که عضو حزب توده‌ایران هستند را بنویسید!

طیف که در حاکمیت آن زمان جمهوری اسلامی این توطئه را گام به گام پیش می‌برد از عسگراولادی و لاجوردی شروع شده و به امثال ذوالقدر، محسن رفیقدوست و محسن رضایی و دیگران درسپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب آن دوران ختم می‌شد. در این طیف و در جریان کوشش برای گسترش یورش به حزب تا یورش به چپ مذهبی نقش آیت‌الله راستی کاشانی از رهبران انجمن حجتیه را نباید فراموش کرد، که نماینده امام در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. او سهم به سزائی در انحلال این سازمان در آن سال‌ها، ایجاد انشعاب در آن سازمان، به فرماندهی رساندن امثال ذوالقدر و برخی از فرماندهان امروزی سپاه پاسداران داشت. وی اکنون عضو شورای نگهبان شده‌است!!

صریح‌ترین بیان در این مورد، همان وصیتنامه اسدالله لاجوردی خطاب به رهبران جمهوری اسلامی است که پس از قتل‌عام توده‌ایها، قتل‌عام چپ مذهبی را توصیه کرده بود.

در دام اتهام توده‌ای بودن!

در آن دوران و آن سال‌ها، گروه سومی هم در رهبری جمهوری اسلامی بودند که نه با حزب دشمنی طبقاتی داشتند و نه با ادامه جنگ موافق بودند. این طیف یا با حزب خرده حسابهای مذهبی داشت و یا خود در معرض تهمت توده ای بودن قرار داشت و در این زمینه، از ترس نمی‌توانست دست از پا خطا کند و در نتیجه عملا قادر نبود مانعی در راه اجرای نقشه های دو گروه دیگر شود و این یک اشتباه بزرگ برای آنها بود، چرا که با این سیاست انفعالی، عملا راه را برای محاصره خود توسط همان‌ها که بعدها حکومت را قبضه کردند فراهم ساخت.

بنابراین می‌توان گفت که فراهم ساختن شرایط برای حمله به حزب ناشی از بوجود آمدن تفاهم بین دو گروه اول و دوم و خنثی شدن گروه سوم بود.

احتمالا تنها کسی که در هیچ یک از این چارچوب‌ها قرار نمی‌گرفت خود آیت خمینی بود. او هم امریکا را خوب میشناخت و می‌دانست که گول وعده های آن را نباید خورد، هم موافق آلوده شدن در ادامه جنگ نبود و هم میدانست که با حذف توده‌ای‌ها از صحنه شطرنج سیاسی بعد از انقلاب، عملا بخش مهمی از نیروهایی که در آن دوران از او و جمهوری اسلامی هواداری می‌کنند و این هواداری در سطح بین‌المللی تاثیر و در اردوگاه سوسیالیسم آن روز بسیار اهمیت داشت را از دست خواهد داد. ضمن آنکه این هواداری و اصولا سیاست حزب در دفاع از انقلاب خود اهرم فشاری است به گروه‌های تندرو و ماجراجوئی که با عملکردهای خود و بعنوان حرکات انقلابی و مخالف جمهوری اسلامی عملا جبهه مخالفان مذهبی و مرتجع وی را تقویت می‌کردند. نقل قولی که میر حسین موسوی نخست وزیر وقت- از قول آیت‌الله خمینی در مصاحبه با یک نشریه چاپ قم و در توصیف تیزهوشی آیت‌الله خمینی کرده بود، تا حدودی همین امر را می‌رساند. موسوی در باره خبر ساختگی کودتای حزب توده، که وی آن را در جمع مسئولان اطلاعاتی به آیت‌الله خمینی گزارش داده بود و ظاهرا می‌گوید: وقتی خبر کودتای توده ای ها را به ایشان دادیم، ایشان تحلیلی از وضعیت شرق و غرب ارائه داده و این اطلاعات را غلط نامیدند و گفتند "دروغ است" و وقتی ما اصرار کردیم، ایشان گفتند من نمی‌گویم مراقب نباشید اما بدانید دروغ است و بعدا معلوم شد که ایشان درست می‌گفتند! (برای مطالعه متن مصاحبه میرحسین موسوی دراین مورد مراجعه کنید به سایت راه‌توده، بخش کیانوری)

همین مصاحبه هم نشان می‌دهد که آیت‌الله خمینی، در باره نقش و موقعیت حزب، حداقل در همان چارچوب جهانی به موضوع نگاه می‌کرده است. یعنی آن چارچوبی که به موجب آن اردوگاه سوسیالیسم از انقلاب ایران و جمهوری اسلامی دفاع کرده و از اعمال جنون آمیزی نظیر کودتا دفاع نمی‌کرده‌است. او خود می‌دانست و شاهد بود که این غرب و شبکه‌های نظامی نظام شاهنشاهی سرنگون شده بودند که دست به عملیات کودتائی می‌زدند و بعدها کسان دیگری مانند قطب زاده هم که از کنار دست آیت‌الله خمینی اقدام به عملیات کودتائی کردند از حمایت غرب و مخصوصا امریکا برخوردار بودند و حزب توده‌ایران با تمام امکانات خود علیه این عملیات اقدام می‌کرد. اطلاعات بسیار مهم و ارزنده‌ای را دوستان شوروی در ارتباط با همین عملیات کودتائی در اختیار حزب ما گذاشته بودند تا آن را در اختیار رهبری انقلاب گذاشته و مانع تحقق عملیات کودتائی شوند. از جمله مهم‌ترین این اطلاعات، نظر رئیس سازمان اطلاعات و جاسوسی امریکا در باره قطب زاده و انتقال آن توسط وزیر خارجه وقت پاکستان آقاشاهی و از آن بسیار مهم‌تر جزئیات طرح حمله عراق به ایران و ملاقات‌ها و سفر شاهپور بختیار به عراق و ملاقات وی با طارق عزیز و صدام حسین بود و قول و قرار برای تقسیم ایران و تشکیل حکومت تحت‌الحمایه عراق در جنوب ایران بود. در حقیقت، همانطور که شما هم چند بار و بدرستی نوشته‌اید، **این حزب توده ایران نبود که اطلاعاتی را در اختیار اتحاد شوروی می‌گذاشت، بلکه برعکس، این اتحاد شوروی بود که از طریق رهبری حزب توده‌ایران اطلاعاتی را برای خنثی سازی توطئه‌ها، کودتاها و حملات نظامی به ایران در اختیار رهبری جمهوری اسلامی می‌گذاشت تا از انقلاب ایران دفاع شود. آنها که حمله به حزب توده ایران را سازمان دادند، اتفاقا از همین مسئله بشدت عصبانی و نگران بودند و با تبلیغات پوچ جاسوسی به حزب ما یورش آوردند. آنها نام این ارتباط‌ها و این کمک‌های اطلاعاتی اتحاد شوروی به انقلاب ایران را جاسوسی گذاشتند و آنهم جاسوسی حزب ما برای اتحاد شوروی، درحالیکه این ارتباط درست برعکس بود. تمام اردوگاه انقلاب جهانی در آن دوران نگران سرنوشت انقلاب ایران بودند و از هیچ کمک اطلاعاتی و فنی برای یاری رسانی به انقلاب ایران و جلوگیری از توطئه‌های امریکا علیه آن دریغ نکردند. این یک ارتباط انقلابی و در جهت حمایت از مردم و انقلاب آنها بود و نه ارتباط جاسوسی.**

اما، علیرغم همه این واقعیات و زیر فشار بی وقفه آقایانی که مصمم به ادامه جنگ بودند و انواع پرونده‌ها را برای حزب ساخته بودند، امکان مانور آیت‌الله خمینی نیز محدود شد. این محدودیت را فشارهای برخی از هواداران و همکارانش از یک طرف و ترس از ادامه تبلیغات و فشارهای مراجع تقلیدی که در حوزه‌های مذهبی و بویژه قم نشسته و بر هر عمل حکومتی آیت الله خمینی ایراد شرعی و مذهبی می‌گرفتند و بشدت مخالف آزادی فعالیت حزب و مطلع از نقش آن برای دفاع از انقلاب و خنثی سازی توطئه‌ها بودند تشدید کرد. در همین زمینه، این روحانیون بشدت از نقش حزب در خنثی سازی کودتای قطب‌زاده خشمگین بودند. کودتائی که یک سر آن به حمایت‌های غیر مستقیم و یا مستقیم آیت‌الله شریعتمداری و اطلاع وی از تدارک عملیات کودتائی قطب زاده باز می‌گشت! رهبری حزب توده‌ایران می‌دانست که این کینه و خشم با نقش حزب ما در مقابله با شورش حزب خلق مسلمان در آذربایجان و اشغال رادیوی تبریز به مدت سه روز شروع شده و با کشف کودتای قطب زاده به اوج خود رسیده بود.

بعد از یورش به حزب و باصطلاح کشف "کودتای حزب توده‌ایران"، آیت‌الله خمینی زیر فشار گزارش‌هائی که در باره اعترافات زیر شکنجه رهبری و کادرهای حزب به او می‌رساندن تنها دخالت مستقیمی که کرد آن بود که به لاجوردی که خواستار قتل عام همه توده ای ها بود گفت " سر این مارهای خوش خط و خال را بکوبید" و دستور داد که به اعضای معمولی حزب کاری نداشته باشید. بعد از این توصیه، تحریک توده‌ای‌ها به اتخاذ مواضع تند نسبت به جمهوری اسلامی در زندان‌ها شروع شد. در ارتباط با همین توطئه، در زندان کوشش می‌شد تا زیر شکنجه و انواع فشارهای جسمی و روانی و جو سازی در زندان، اعضای، کادرها و برخی اعضای رهبری حزب مواضعی ضد سیاست حزب در برابر انقلاب و آیت‌الله خمینی اتخاذ کنند. شبکه رهبران و هدایت کنندگان زندان‌ها و بازجوهای وابسته به آنها با عجله از این مواضع اسناد و مدارک و فیلم تهیه کرده و در اختیار مقامات می‌گذاشتند تا تلاش برای آزادی اعضای حزب را خنثی کنند و مانع اجرای دستور آیت‌الله خمینی مبنی بر مقابله با رهبری حزب و آزادی اعضای آن شوند. آنها می‌دانستند که در اینصورت بسیاری از حقایق مربوط به اتهامات دروغ، شکنجه‌ها و پرونده سازی‌ها به این ترتیب از درون زندان به خارج از زندان راه یافته و فاش خواهد شد و به این ترتیب، رهبری حزب که در زندان مانده بود نیز از اتهامات وارده مبرا می‌شد و زمینه آزادی آن‌ها عملا فراهم می‌شد و این درست خلاف همه نقشه‌ها و توطئه‌های آنهائی بود که در رهبری جمهوری اسلامی یورش به حزب را برای اهداف زدوبند و معامله با انگلستان و امریکا سازمان داده بودند. در

بیرون نیز، امریکا و انگلیس با تمام نیرو در پی حذف کامل حزب ما از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی بودند و آن را مهم‌ترین گام برای نابودی انقلاب می‌دانستند و به همین دلیل وعده ارسال اسلحه، حمایت از جمهوری اسلامی در برابر عراق و حفظ مناسبات پشت پرده را می‌دادند. یعنی ادامه همان پیامی که خبرنگاران واشنگتن پست، به بهانه سفر مطبوعاتی به ایران به مقامات طراز اول جمهوری اسلامی رسانده بودند.

در باره نظامیان توده‌ای

نکته دیگری که در همین رابطه مطرح است و شما هم در این اواخر به درستی بر روی آن انگشت گذاشته اید مسئله اطلاع جمهوری اسلامی از وضعیت نظامیان توده ای است. بجز اطلاعاتی که رفیق کیانوری در این مورد ارائه داده است بنظر می‌آید که شواهد دیگری هم در تائید این نظر وجود دارد، که نشان می‌دهد حزب با آگاهی از این امر که رهبر جمهوری اسلامی و برخی همکاران او از فعالیت برخی نظامیان در ارتباط با حزب توده‌ایران با خبرند به ارتباط‌های خود با این نظامیان ادامه می‌داد. بنابراین، دستگیری این نظامیان نه درچارچوب کشف اطلاع از ارتباط نظامیانی نظیر افضلی، کبیری، آذرفر، عطاریان فر و افسرانی در این سطح با حزب توده‌ایران صورت گرفت، بلکه برای تکمیل سناریوی کودتای حزب توده‌ایران دست این عمل ناجوانمردانه صورت گرفت. رهبری حزب نه قصد کودتا داشت و نه قصد پنهان سازی این نظامیان برای زمان کودتا، چرا که اگر غیر از این بود، قطعا ارتباط این نظامیان را با رهبران وقت جمهوری اسلامی مانند علی‌خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، ریشهری، قدوسی، بنی‌صدر و دیگران قطع می‌کرد و کوچکترین اطلاعی را که شک و تردید نسبت به آنها را برانگیزد دراختیار رهبران جمهوری اسلامی قرار نمی‌داد و این شبکه را برای روز عمل سازمان می‌داد و حفظ می‌کرد. آقایانی حکومتی که نامشان در بالا آورده شد، حداقل از ارتباط افرادی نظیر همان نظامیانی که در بالا نامشان آورده شد با حزب اطلاع داشتند. این نظامیان نیز در چارچوب همان توطئه جلوگیری از آزادی نظامیان و فاش شدن دروغ کودتای حزب توده‌ایران و افشاگری‌های آنها در ارتباط با همکاری‌هائی که با رهبری انقلاب داشتند تیرباران شدند، درحالیکه همه آنها خدمات بزرگی در امر دفاع از میهن و انقلاب انجام داده بودند.

در مورد این اطلاع و عدم کوشش حزب برای پنهان ساختن ارتباط نظامیان با رهبری حزب توجه کنید که سال ۱۳۶۱ ناخدا افضلی با آیت الله خمینی ملاقاتی کرد. در آن ملاقات آیت‌الله خمینی جمله مهمی را در رابطه با اختلاف سپاه و ارتش در جبهه‌ها و هشدارهای ناخدا افضلی در این مورد گفت و آن اینکه « اگر مسلمانید به خاطر اسلام و اگر مسلمان نیستید به خاطر کشورتان با هم متحد شوید»، البته حزب اصولی را در جهت پنهان نگاه داشتن این رابطه‌های خود از بسیاری از روحانیون و غیر روحانیون حکومتی رعایت می‌کرد و این رعایت درست هم بود. در دستگاه حکومتی، مخصوصا در دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی کسانی حضور داشتند که با سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس در ارتباط بودند، کسانی بودند که اخبار بیت آیت‌الله خمینی را هم به خارج می‌فرستادند، کسانی بودند که انفجارها و ترورها را هدایت کردند، کسانی بودند که بشدت از نقش حزب در خنثی سازی توطئه‌ها عصبانی و بیمناک بودند، کسانی بودند که طرح انفجار بیت‌آیت‌الله‌خمینی و حتی ریختن سم در غذای او را هم داشتند ولی سازمان جاسوسی مرتبط با آنها با این عملیات موافقت نکردند زیرا طرح استحاله درونی جمهوری اسلامی و نفوذ در بیت آیت‌الله خمینی و کشاندن وی به مسیری که بعدها طی شد را به صلاح خود می‌دانستند و عملی تر و مفید تر می‌دانستند . این موقعیت مخصوصا در ارتش و سپاه پاسداران و کمیته‌ها هم بود، اداره هشتم ساواک شاهنشاهی که دست نخورده به خدمت گرفته شده بود، اساسا کارش کشف همین ارتباطها بود و رهبری حزب مطمئن بود که این اطلاعات در چند نسخه تهیه شده و نسخه‌ای از آن برای سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا و اسرائیل ارسال می‌شود. رهبری حزب ناچار بود برای دوری از گزند این افراد، امکانات وارتباطهای نظامی خود را خارج از چارچوب مرسوم سازمانی حزب حفظ کند، اما اطلاعاتی که از طریق آنها بدست می‌آمد دراختیار رهبری انقلاب قرار می‌گرفت و تردید نبود که دریافت کنندگان این اطلاعات می‌دانند از چه کانال و چه افرادی این اخبار و اطلاعات را می‌گیرند و به صلاحشان نیست که این ارتباطها را کور کنند، زیرا نمی‌توانستند خود آنها را سازمان بدهند، ضمن آنکه به نقش کلیدی آنها در حمایت از انقلاب هم در چارچوب سیاست حزب ما در دفاع از انقلاب اطمینان داشتند.

آن نقل قول از آقای خمینی در دیدار با دریادار افضلی بعدها در خیلی از پرسش و پاسخ ها توسط رفیق کیانوری تکرار شد، البته بدون آنکه اسمی از افضلی برده شود.

حالا این سوال می‌تواند مطرح شود که از بین آن همه افرادی که با آیت‌الله خمینی ملاقات می‌کردند چرا این حرف به افضلی زده شد؟

فعلا، تا بدست آمدن اسناد و شواهد دیگر می‌توان حدس زد که آیت‌الله خمینی یا گزارشی درباره توده ای بودن افضلی دریافت کرده بود و یا با تیز هوشی و زیرکی که داشته از ملاقاتها، موضعگیری ها یا گزارشهای مربوط به افضلی در این مورد حدس و گمان‌هائی پیش خود داشت.

اگر این حدس درست باشد، که درست هم به نظر می‌رسد، در آنصورت دو نتیجه مهم از آن گرفته میشود:

۱- آیت‌الله خمینی می‌دانست افضلی توده ای است،

۲- در آن مقطع بسیار حساس جنگی و با آگاهی از اختلافات سپاه و ارتش، توطئه‌های روحانیون مرتجع و مخالف رهبری او، ماجراها و اختلافات شدید سیاسی میان رهبران حزب جمهوری اسلامی و بنی‌صدر و خطر شکاف در دستگاه حکومتی با بیان آن جملات خطاب به افضلی در واقع خواهان ادامه سیاست حزب در پشتیبانی از انقلاب و جمهوری اسلامی شده بود!

این امر، یعنی موقعیت دریادار افضلی و حدس و گمان در باره ارتباطهای وی با رهبری حزب توده‌ایران، تنها شامل حال وی نمی‌شد. مواضع دیگر نظامیانی که بعدها دستگیر و اعدام شدند هم در مواقع بسیار حساس و بر سر حوادث مهم بسیار روشن و هماهنگ با سیاست عمومی حزب بود. مثلا در ابتدای سال ۶۱ روزنامه اطلاعات از قول سرهنگ عطاریان عنوان بزرگی را در صفحه اول خود نقل کرده بود که در آن عطاریان با صراحت موضع حزب در باره ادامه جنگ را از قول و زبان خودش اینطور بیان کرده بود: « طولانی کردن جنگ توطئه امریکا است»

همین موضع‌گیری‌های افضلی نزد آیت‌الله خمینی و جمله‌ای که وی به افضلی گفته بود و حتما می‌دانستند به رهبری حزب منتقل خواهد شد و همین نوع صراحت در بیان مواضع حزب از زبان سرهنگ عطاریان، در عین حال حاوی پیام و پیآمد بود. به عبارت دیگر عطاریان با

تکرار آنچه حزب می‌گفت هم توده ای بـودن خـود را کـه احتمـالا بـرای رهبران جمهوری اسلامی آشکار بود پنهان نمی‌کرد و هم به این وسیله نـا رضائی بخشی از نظامیان میهن دوست را که نمی‌توانستند با مـاجرا جوئـی ادامه جنگ با عراق موافق باشند اعلام می‌کرد و اینکـه نمی‌توانـد دانـش نظامی خود را در خدمت یک سیاست غیر ملی و ضد انقلابـی قـرار دهـد. سیاستی که توطئه امریکاست.

به شهادت علی‌اکبر ولایتی و جزوه‌های سپاه!

شاید به همین دلیل نـیز بخـش طرفـدار ادامـه جنـگ در جمـهوری اسلامی، بعدها که با یورش به حزب فرصت انتقام یافتند شدیدترین کینـه خود را قبل از هر کس متوجه نظامیـان تـوده ای کردنـد. اعـدام نظامیـان توده ای از جمله به این جرم بود که آنهاحاضر به تائید سیاست ادامه جنگ نشده بودند و گزارش‌های مختلفی در باره غلط بودن این سیاست دراختیـار آیت‌الله خمینی گذاشته بودند و این خلاف منافع کسانی بود که دیدیـم بـا ادامه جنگ، زمینه تسلط خـود بـر حـاکمیت جمـهوری اسـلامی را فراهـم ساختند و صاحب بزرگترین نقدینگی تاریخ ایران شـدند. آنـها نـه فقـط بـا سیاست ادامه جنگ، بعنوان سیاستی به سود امریکا و ببار آوردن ویرانـی و کشتار برای هر دو کشور مخالف بودند، بلکـه بـه دلیـل اعتبـار و موقعیـت نظامیشان، با سخنان و مواضع خود مانع اجرای نقشه هـای جنـگ طلبـان هم بودند. این افسران از نظر بخش جنگ طلب رهبری جمهوری اسـلامی دیگر بی مصرف و حتی بالاتر از آن، زیان آور و مزاحم هم بودند.

این بخش از رهـبری جمـهوری اسـلامی، علـیرغم اطلاعـی کـه از تـوده ای بـودن امثـال عطاریـان، کبـیری، افضلـی و دیگـــران داشـــتند، نمی‌توانستند افسرانی مانند آنها را که فرماندهان لایق جبهه‌های جنـگ در غرب و جنوب بود، فقط به جرم توده ای بودن نـابود کننـد، ضمـن اینکـه درستی مواضع و سخنان آنان در جلسات نظامیان، در شورای عالی جنـگ، در جلسات ستاد مشترک ارتش، در شورای عالی دفاع و حتـی در جلسـات مشترک با ریاست جمهوری وقت و آیت‌الله خمینی روز به روز بیشتر ثـابت می‌شد و بر اعتبار آنان هم در درون ارتش و هم در بیرون افزوده می‌شد. از سر راه برداشتن آنها فقط در چارچوب یک برنامه وسیع‌تر اتهام جاسوسی و کودتا و غیره و تهاجم سراسری به حزب امکان پذیر بـود. بـه ایـن ترتیـب همه چیز برای اینکه ضربه به حزب را برای بخشـی از رهـبری جمـهوری اسلامی حیاتی کند فراهم شده بود و این نکته‌ای بود که عوامل انگلیس و امریکا هم در داخل کشور و هـم در خـارج کشـور از آن اطـلاع داشـتند و براساس آن نقشه یورش بـه حـزب را بـا ترتیـب دادن فـرار و یـا ربـودن کوزیچکین ترتیب دادند و در ابتدا بخشی از رهبری حزب را به اتهام کودتـا دستگیر کردند و سپس آنها را زیر فشار شکنجه قرار دادند تـا بـه دروغ بـه این کودتا اعتراف کند و سپس در گام بعـدی و بعنـوان یـک کشـف مـهم نظامی و خنثی کننده خطر کودتا، نظامیانی را دستگیر کردند که اغلب آنـها را از پیش می‌شناختند و آنها هم در تمام سال‌هائی که در مراکز فرمـاندهی و یا دفاتر مقامات حکومتی فعالیت داشتند نظـرات و دیـدگاه‌هـای خـود را پنهان نساخته بودند. نه تنها نظرات خود را که هماهنگی کامل بـا نظـرات حزب داشت پنهان نکرده بودند بلکه ظاهر اسلامی هم برای خـود درسـت نکرده بودند تا نقش عامل نفوذی را ایفاء کنند، تا حدی که آیت‌الله خمینی در دیدار با افضلی به آگاهی از غیر مذهبی بودن او اشاره کرد!

وجه‌المصالحه

نشریه پیام‌امروز، پس از درگذشـت نورالدیـن کیـانوری نکتـه‌ای را از قول وی و در گفتگو با یک خبرنگار جوان ایرانـی، کـه ایـن اواخـر بـرای گفتگو با مریم فیروز به خانه‌آنها رفت و آمد می‌کرده نقل کرده بـود کـه در نوع خود جالب و تائید کننده نقطه نظرات بالاست. کیانوری بسیار کوتـاه و دقیق می‌گوید: « **ما را وجه المصالحـــه بـاجگیری از شـــوروی در زمان جنگ کرده بودند**». یعنی جلب کمک نظامی شوروی به ایـران و قطع کمک نظامی به عراق و لغو قراردادی کـه دراین زمینـه بیـن اتحـاد شوروی و عراق وجود داشت! البته این هم یک بـازی دوطرفـه جاسوسـی بیـن امریکـا و انگلیـس بـا بخشـی از حـاکمیت بـود. امریکـا و انگلیـس می‌دانستند که در مناسبات بین‌المللی لغو این قرار داد نـاممکن بـود و اگـر هم قطع می‌شد، به صورت همه جانبه به سود آنها بود. آنها در اینصورت نه تنها عراق را در بست به اردوگاه خود می‌بردند، بلکـه بـه اعتمـاد متحـدان اتحاد شوروی در جهان و مخصوصا در میان کشـورهای خاورمیانـه لطمـه بسیار جدی می‌زدند. عوامل آنها در حاکمیت جمهوری اسلامی، با این نـوع تحلیل‌ها و درباغ سبز نشان دادن‌ها یورش به حزب را به رهبری جمـهوری اسلامی قبولاندند! و با همین بهانه، یعنی بـاج خواهـی از اتحـاد شـوروی، آنقدر آنها را در زندان‌ها نگاه داشتند تا در فرصت مناسـب آنـها را قتل‌عـام کنند!

در جزوه‌هایی که سپاه در مـورد جنـگ منتشـر کـرده و همچنیـن در کتابی علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه سابق نـیز منتشـر کـرده، مسـئله زندانیان توده‌ای در ارتباط با کمک یا عدم کمک شوروی در ادامـه جنـگ مورد توجه قرار گرفته است.

صرفنظر از اعدامهای وسیع سـال ۶۷، کـه اوج جنـایت و خیـانت بـه انقلاب بود، حتی دوران کوتاه باز شدن فضا در زندانها در یک دوران معیـن و سپس پایان این دوران با سخنان مجیـد انصـاری در مـورد توبـه کـردن توده‌ای‌ها در زندان و سپس اعدام دبیر اول سازمان جوانان حزب نیز با فراز و فرودهای جنگ و روابط ایران و امریکـا از یکسـو و نـبرد درونـی میـان موافقین و مخالفین جنگ در رهبری جمهوری اسلامی در ارتبـاط مسـتقیم قرار دارد!

البته تحلیل پیامدهای جنـگ بـاید در چـارچـوب وسـیع‌تری صـورت بگیرد، زیرا نه فقط سرکوب حزب یا کنار گذاشتن آیـت‌الله منتظـری بلکـه حتی خانه نشـین شـدن و در حاشـیه قـرار گرفتـن خـود آیـت خمینـی در سال‌های پایانی عمر وی نیز در همین عرصه ضرورت دارد مورد توجه قرار گیرد.

با ادامه جنگ، ظاهرا سرنوشت کشور قبل از هر جـایی در جبهـه هـا تعیین می‌شد و اتفاقا این همان عرصـه‌ای بـود کـه برخـلاف سیاسـت و رهبری انقلاب آیت‌الله خمینی در آن توانا و آگاه نبود و به همین دلیل نـیز اختیاراتش را به افراد مختلف و در راس همه آنها طی دو نوبت‌های مختلف به ابوالحسن بنی‌صدر، هاشمی رفسنجانی و علی‌خامنه‌ای واگذار کرد.

نتیجه آنکه آیت خمینی که از نظر شـعور و درک سیاسـی رقیبـی در رهبری جمهوری اسلامی نداشت، با پذیـرش ایـن تحلیـل کـه سرنوشـت کشور در جبهـه‌های جنـگ تعیین می‌شـود و نـه در عرصـه اقتصـادی و سیاسی، عملا و بتدریج تحت تاثیر گزارش‌ها و تحلیل‌های افـراد سـطحی، قدرت طلب و نا آگاهی نظیر محسن رضایی و یا روحانیون جاه طلبی مثـل رفسنجانی قرار گرفته و آنها برایش تعیین تکلیف می‌کردند. احتمالا یکی از دلایل اصرار این افراد در ادامه جنگ همین امـر، یعنـی بـدر آوردن اختیـار رهبری کشور از چنگ آیت‌الله خمینی و مطرح شدن خویش بعنوان رهبران اصلی و جانشینان آیت‌الله خمینی بود!

شرکت لژ ج.ا در اجلاس جهانی فراماسونری!

این اجلاس در اسپانیا تشکیل شد و لژ جمهوری اسلامی با نام "خیام" در آن شرکت کرد. دو لژ دیگر ایرانی از خارج در این اجلاس شرکت داشتند!

براساس یک گزارش دریافتی، در هفته دوم ماه ژوئن اجلاس جهانی فراماسونری در کشور اسپانیا تشکیل شد. در این اجلاس ۳ لژ ایرانی شرکت داشته‌است، اما مهم‌تر از شرکت ۳ لژ ایرانی در این اجلاس آنست که یکی از این سه لژ از داخل کشور آمده و درکنار دو لژ دیگر ایرانی که در خارج از کشور قرار دارد در اجلاس شرکت کرده‌است.

لژی که از داخل کشور در این اجلاس شرکت کرده، وابسته به فراماسونری جدیدی است که در جمهوری اسلامی مرکب از سیاستمداران و سرمایه‌داران جمهوری اسلامی تشکیل شده‌است. لژ جمهوری اسلامی شرکت کننده دراین اجلاس "خیام" نام داشته‌است و نوع مناسباتی که با لژهای ایرانی خارج از کشور داشته، حکایت از مناسبات و آشنائی قبلی بوده‌است. آن دو لژ خارج از کشور نیز از وابستگان رژیم گذشته و سرمایه‌داران طرفدار سلطنت بوده‌اند.

اکنون سئوال اینست که اعضای این لژ چه کسانی بوده‌اند و رهبری آنها را در اجلاس مورد بحث چه کسی برعهده داشته‌است؟

دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی که بصورت موازی و غیر موازی فعالند و عده‌ای ملی-مذهبی را زندانی کرده و یا به جرم شرکت در یک کنفرانس علنی در شهر برلین آلمان محاکمه، محکوم و زندانی کرده‌اند باید پاسخ بدهند که تشکیلات فراماسونری در جمهوری اسلامی چگونه رهبری می‌شود؟ مکان تشکیل جلسات آنها کجاست؟ کدام روحانیون در آن عضویت دارند؟ ارتباطهای آنها با لژهای ایرانی خارج کشور چگونه و از چه طریق است؟ سفرهای منظم و نوبتی آیت‌الله واعظ طبسی به لندن، امثال مصباح یزدی به لندن، خزعلی به امریکا و لندن و آیت‌الله جنتی به انگلستان و امریکا در ارتباط با این لژها و رهبری و ارتباطات آنهاست؟ اظهارات اخیر آیت‌الله جنتی که آشکارا دفاع از شرکت‌های نفتی انگلیسی-هلندی بوده بخشی از سیاست‌های هماهنگ شده فراماسونری جهانی است؟

Rahe Tudeh No. 109 August 2001
Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا
16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $
تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴
آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**
آدرس ای‌میل: anore@gmx.de

سازندگی تا دور دست‌ها

اسلام شهر در ونکوئر کانادا

بموجب خبری که بدست ما رسیده‌است، خانواده هاشمی رفسنجانی در ۱۵ کیلومتری شرق ونکوئر کاناد چند ده هکتار زمین از دولت این کشور خریده و بزودی یک طرح ساختمان سازی را دراین منطقه شروع خواهند کرد. این مجتمع مسکونی "اسلام‌شهر" نام خواهد داشت و هزینه بنای آن ۲ میلیارد دلار برآورد شده‌است. علاوه بر برخی مهندسان نزدیک به دولت وی در زمان ریاست جمهوری، چند آرشیتکت ایرانی مقیم کانادا و امریکا نیز برای این پروژه استخدام شده‌اند.

حدس و گمان‌ها پیرامون انگیزه‌های بنای این شهرک متفاوت است، از جمله اینکه این شهرک برای روز مبادا ساخته می‌شود و از هم اکنون تعدادی از خانه‌های آن توسط برخی مقامات جمهوری اسلامی پیش خرید شده‌است! در مرکز این شهر یک مسجد مدرن ساخته و خانه‌های آن به سبک معماری اسلامی ساخته خواهد شد.

آیا شهردار سابق تهران "غلامحسین گرباسچی"در این پروژه دست دارد؟

تسلیت– با کمال تاسف اطلاع یافتیم همسر و یار دیرپای رفیق امیرعلی لاهرودی، صدر فرقه دمکرات آذربایجان، بدنبال یک دوره بیماری چشم بر جهان فرو بسته‌است. این حادثه را به وی و خانواده تسلیت می‌گوئیم.

در این شماره می‌خوانید:

- **ص**۲ تا ۴– ادامه سرمقاله از صفحه اول " خطر تهاجم نظامی به ایران جدی است!"
- **ص** ۵ تا ۷– از کودتای ۲۸ مرداد هنوز هم باید آموخت اماچگونه؟
- **ص** ۷ و ۸– سازمان تغزیرات حکومتی نفت به فجیره و امارات متحد عربی می‌فروشد؟
- **ص** ۹ و ۱۰ زیرپوست شهر: سرانجام دو نسل رهبران اوباش وگروه‌های فشار در ایران!شهدای راه قاچاق عتیقه! زیرپای امامزاده‌ها را خالی کرده‌اند!
- **ص** ۱۵ تا۲۵– ۸ سال مقاومت مردم در برابر کودتای خزنده‌ای که از سال ۶۹ در جمهوری اسلامی شروع شده وادامه دارد.(تحلیل محافل آگاه توده‌ای داخل کشور)
- **ص** ۲۶– توابین حکومتی، مدافعین انقلابی! (برگرفته از اسناد موجود در آرشیو راه‌توده)
- **ص** ۲۸– اخبار جنبش کارگری ایران،
- **ص** ۳۵– دلائل واقعی یورش به حزب توده‌ایران کدام بود و چه دست‌هائی این یورش را برای انحراف مسیر انقلاب سازمان دادند؟
- **ضمیمه راه‌توده** (گفتگوی رادیوئی سردبیر راه توده با صدای ایران)

در تاریخ ۲۳ تیرماه، رادیو۲۴ ساعته ایرانیان، پیرامون مسائل جاری درکشور و بویژه جنبش نواندیشی دینی در ایران، گفتگوئی با "راه‌توده" انجام داد که در دو بخش شامگاهی و صبحگاهی این رادیو پخش شد. متن این گفتگو را که توسط یکی از برنامه سازان این رادیو"مانوک خدابخشیان" انجام شد، از نوار پیاده شده، که با اندکی اصلاح در زیر می‌خوانید.

ارتجاع و نواندیشی دینی!

خدابخشیان– بسیاری معتقدند جنبش مردم فروکش کرده، دو گام به عقب برداشته و تمامیت خواهان موفق شده‌اند بر اوضاع مسلط شوند. حتی بعد از همین انتخاباتی که آقای خاتمی در آن پیروز شد!

راه‌توده– در جریان همین انتخابات ۸۰ که آقای خاتمی در آن پیروزی شد، ما یک خبری را منتشر کردیم، که مدت‌ها روی سایت اینترنتی گویا هم بود. البته، امیدوارم شنوندگان شما در دو هفته تبلیغات انتخاباتی بیشتر به کارزاری که در داخل کشور بود توجه کرده باشند تا جنجال‌ها و جنجال آفرینی‌های خارج از کشور و بخصوص در همان امریکای شما که با حربه تحریم انتخابات عده‌ای به میدان آمده بودند. به هر حال، ما در کنار اخبارافشاگرانه‌ای که در آن دو هفته و بعد هم در جریان شمارش آراء منتشر کردیم، خبری را هم منتشر کردیم که از داخل کشور بدستمان رسیده بود. این خبر، این بود که در همان ساعات اول شروع انتخابات، یکی از آقایان عضو شورای نگهبان، که به ما گفتند آیت‌الله جنتی بوده، پس از مشاهده هجوم مردم به طرف صندوق‌های رای گفته بود « واکنش این مردم موذی قابل پیش بینی نیست!». این عصبانیت نتیجه شکست همه توطئه‌ها و پیش بینی‌های آن آقایان برای خانه نشین کردن مردم و تحمیل تحریم انتخابات به مردم بود، که مردم با حضور خودشان در پای صندوق‌های رای مهر باطل به همه آنها زدند.

البته تعبیر ما از مردم و هوشیاری آنها، آن تعبیری نیست که آقای جنتی کرده‌است. ما این را به حساب زیرکی، هوشیاری، موقعیت سنجی و آگاهی مردم ایران می‌گذاریم. این آقایان نتوانستند و نمی‌توانند این هوشیاری و موقعیت سنجی مردم را درک کنند و به آن هم نمی‌خواهند گردن بگذارند.

بنابراین، برگردیم و از همینجا پاسخ به سئوال شما را دنبال کنیم. یعنی، هرگز نباید تصور کرد که اگر مردم هیاهو نمی‌کنند و با آرامش ناظر صحنه هستند، این به معنای رکود جنبش و یا عقب نشینی جنبش است. جنبش در کمین فرصت‌هاست و از همه فرصت‌ها برای تحمیل تغییرات به حاکمیت استفاده می‌کند. درنتیجه نباید اینطور تصور کرد که تا سکوت هست، پس اوضاع بسود مخالفان تثبیت شده، نخیر! بنظر ما اصلا اینطور نیست. یک اقیانوس عظیمی در تلاطم است، امواج بالا شاید کوچک باشد، اما در آن زیر حرکت‌ها بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تر است. تمام امید هم همین است. امید به عظمت جنبش. راه‌حل‌ها هم پیدا خواهد شد و سدها هم شکسته خواهد شد. این یقین و امید ماست.

تصور می‌کنم شما و شنوندگان شما به خاطر داشته باشید که در آخرین گفتگوئی که باهم داشتیم، فکر می‌کنم یک هفته و یا ۱۰ روز قبل از انتخابات اخیر بود، من بر اساس اطلاعاتی که از جامعه داشتیم و براساس ارزیابی که از جامعه داشتیم با قاطعیت به شما گفتم که قطعا آقای خاتمی می‌برد، نه تنها ایشان انتخابات را می‌برد، بلکه ما موظفیم بسیج شویم و از این خواست مردم در انتخابات پیش رو دفاع کنیم و به آن کمک کنیم.

خدابخشیان– همانطور که آیت‌الله جنتی گفته، آیا مردم دارند فرصت می‌خرند، با همین رای دادن‌ها و حضور در صحنه دارند فرصت می‌خرند برای جنبش که یک سر آن وصل شده‌است به نواندیشی و دگر اندیشی؟

راه‌توده– باید ببینیم که این فرصت خریدن را با چه هدف و منظوری مطرح می‌کنیم. اگر هدف این است که مردم فرصت می‌خرند که حکومت را سرنگون بکنند، خب این فرصت خریدن اسمش نیست و تفسیر اوضاع هم اساسا از اینجا شروع نمی‌شود. این که سرانجام کار به کجا خواهد کشید، این بستگی به آن دارد که زور جنبش چقدر است و خواست مردم در نهایت امر چیست. پس ما در باره اکنون و این لحظه صحبت کنیم. اینکه این تحولات و یا بقول شما این فرصت چهار ساله چقدر عمق بخشید به شناخت مردم از حاکمیت، از اشخاص، از شعارها، از مذهب. بسیار بسیار این درس بزرگی است که با کمال تاسف در جنبش دهه ۳۰ و یا در آغاز دهه ۴۰ که خیزشی شروع شد و خیلی سریع سرکوب شد، جنبش نتوانست به عمقی با وسعت کنونی برود. ما معتقدیم این عمق، این آگاهی و این شناخت به آن دلیل ممکن شده‌است که جامعه ما از یک انقلاب عظیم بیرون آمده‌است. اینها پس لرزه‌های آن زلزله عظیم سال ۵۷ است، که تمام ساختارهای اجتماعی را دگرگون کرده‌است. من فکر می‌کنم، همه ما باید بسیار خرسند، خوشحال و امیدوار باشیم که مردم اینقدر آگاه شده‌اند به زیر و بم حکومت. این دستآورد بسیار بزرگی است و هرگز نباید آن را دست کم گرفت. اعتراف امثال آیت‌الله جنتی، که مردم را موذی خطاب می‌کند، درحقیقت اعتراف به همین آگاهی مردم است و این یک افتخار است! بنابراین، وقتی امثال آیت‌الله جنتی می‌گویند ما نتوانستیم عکس‌العمل مردم را پیش بینی کنیم، در حقیقت اعتراف به عقب ماندن این گروه از روحانیون از جامعه و تحول هم هست. مردم این دسته از روحانیون حکومتی را فرسنگ‌ها پشت سر گذاشته اند؛ کاروان رفته و آقایان جا مانده‌اند. حالا چطور این آقایان می‌توانند موعظه‌گر برای این مردم باشند؟

آقایان حتی از تمام ابزار و تکنیک مدرن تبلیغاتی غرب استفاده کردند تا بلکه به آن نتیجه ای که می‌خواستند دراین انتخابات برسند و دیدیم که شکست خوردند. شما خیلی خوب می‌دانید که در همان امریکای شما و یا در اروپا چگونه می‌توانند مردم را با برنامه‌های تلویزیونی، با مطبوعات و با انواع تبلیغات به دنبال خودشان بکشانند، این آقایان دراین انتخابات همه این ابزارها را به خدمت گرفتند و شکست خوردند و حریف آگاهی مردم نشدند. این یک افتخار نیست؟ شما به تبلیغات کاملا حرفه‌ای و غربی این آقای عبدالله جاسبی، رئیس دانشگاه آزاد، در همین انتخابات اخیر نگاهی بیاندازید. وعده برداشته شدن حجاب از سر دختران دانشجوی

دانشگاه آزاد را هم داد، حتی از آزادی روابط دختر و پسر هم دفاع کرد اما شکست بسیار سنگینی خورد. این ادامه همان شکستی است که رهبران موتلفه اسلامی مثل عسگراولادی و بادامچیان و علی‌اکبر پرورش در انتخابات مجلس پنجم خوردند و در این مهاجرت نتوانستند عظمت این مسئله را درک کنند و آقایان در ایران هم آن را دست کم گرفتند. در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، پس گردنی محکم‌تر را خوردند و باز باور نکردند، در انتخابات مجلس ششم و شوراها شکست خوردند و فکر کردند تبلیغاتشان چون غربی و فنی نبوده نتوانسته‌اند در انتخابات پیروز شوند. اینبار رفتند از همان فن و فن‌آوری هم استفاده کردند؛ نتیجه چه شد؟ شکستی سنگین‌تر از همه دفعات گذشته. بنابراین، ابتدا ایمان بیآوریم به آگاهی مردم و عظمت آنها برای تحولات و آگاه بشویم به عمق تضادهای حل نشدنی اقتصادی، طبقاتی، اجتماعی و حتی مذهبی در جامعه امروز ایران. این عمق و آن عظمت سیل بنیان کنی است که باید امیدوار به نتیجه مثبت و مترقی آن برای ایجاد تحولات اساسی در جامعه ایران بود. سکوت نبینیم، عمق ببینیم. فرصت طلبی نبینیم، فرصت سازی ببینیم!

امثال آقای جنتی نمی‌توانند این عمق و عظمت را ببینند، زیرا از زمان و از جامعه عقب مانده‌اند و آنهائی هم که فکر می‌کنند با وصله پینه و چاره‌اندیشی‌های غیر مستقیم خواهند توانست مردم را راضی کنند و گرهی از کارفرو بسته خودشان بگشایند به بی سرانجام بودن این تلاش خودشان بزودی پی خواهند برد و گرهی بر گره‌های قبلی کار خودشان خواهند افزود. مثل همین مجمع مشورتی فقها که به فرمان رهبر در این روزها در کنار شورای نگهبان درست کرده‌اند. حاکمیت و جامعه به یک جراحی بزرگ نیازمنداست، آقایان دنبال پانسمان خراش‌ها و زخم‌ها هستند! آقایان در یک بحران همه جانبه گرفتار آمده‌اند. این بحران در تمام ارکان حکومتی وجود دارد زیرا ظرف و مظروف با هم نمی‌خوانند! بر این دانش و آگاهی عمومی نمی‌توان اندیشه آیت‌الله خزعلی و آیت‌الله جنتی را تطبیق داد.

خدابخشیان- با توجه به اینکه بخش بزرگی از جنبش، جنبش دانشجوئی و جنبش جوانان است، پاره‌ای اکنون این فرضیه را مطرح می‌کنند که حوزه توانست دانشگاه را کنترل کند و روحانیون سالمند بر دانشگاه مسلط شدند.

راه‌توده- کسانی که این نوع فرضیات را مطرح می‌کنند ظاهرا اطلاع از اینهمه کتاب، خاطرات، مقاله و سخنرانی مذهبی که در ایران توسط روحانیون و غیر روحانیون، محققین اسلامی منتشر می‌شود و انجام می‌شود ندارند. همین مباحث و مطالبی که منتشر می‌شود و مطرح می‌شود خلاف نظریه تسلط روحانیون بر دانشگاه را نشان می‌دهد و یا اینکه روحانیون سالمند توانستند با یک فرمان جلوی رشد جنبش دانشجوئی را بگیرند و به تفکر و اندیشه در دانشگاه خاتمه دادند. نظر ما خلاف این است. یعنی اینکه اگر یک روزی آقایان و حتی آیت‌الله خمینی شعار آشتی حوزه و دانشگاه را به امید فتح دانشگاه توسط حوزه‌های دینی دادند، امروز ما نتیجه عکس آن را شاهدیم. یعنی این دانشگاه و علوم جدید و دیدگاه‌های جدید و علمی است که حوزه را فتح کرده‌است. حوزه آمد در دانشگاه و یا بهتراست بگویم در علوم جدید حل شد، ما شاهد رشد گرایش ارتجاع‌مذهبی در دانشگاه نیستیم، بلکه شاهد تحول و نواندیشی در حوزه هستیم. حالا، یکی از عرصه‌های مهم چالش‌های حکومتی و اجتماعی همین عرصه‌است، یعنی حریق بزرگی که در خانه اتفاق افتاده‌است. این چالش، یک چالش سیاسی-دینی است و دامنه حکومتی هم به خودش گرفته‌است.

شاید با یک مثال ساده بتوان این بحث را قابل لمس تر کرد. شما تصور کنید مثلا در یک کشوری حکومت نظامی‌ها برقرار می‌شود، مثل همین یونان که حکومت سرهنگ‌ها تشکیل شده بود. هیچ سرهنگی خودش را کمتر از آن سرهنگ دیگر و سرهنگ رئیس دولت و حکومت نمی‌دانست و بتدریج لیاقت‌ها، دانش و بینش سیاسی و تمرین حکومتمداری در میان سرهنگ‌ها جنبه رقابتی به خودش گرفته بود. حالا در جمهوری اسلامی هم شما می‌توانید همین مثال را تصور کنید. مثلا عده‌ای روحانی، مجتهد و آیت‌الله مصدر امور شده‌اند، خب، تکلیف بقیه مجتهدان، آیت‌الله‌ها و روحانیون که درحکومت نیستند چه می‌شود؟ حالا به این سئوال، این جنبه را هم اضافه کنید که اتفاقا مجتهدان، روحانیون و آیت‌الله‌هائی که کمتر آلوده به زدوبندهای حکومتی و گرفتاری‌های حفظ قدرت بوده‌اند؛ خودشان را از نظر علمی و دانش سیاسی در این سال‌ها ساخته‌اند و حالا به عنوان یک رقیب به صحنه آمده‌اند. چون در مملکت جنبش وجود دارد، چون اعتراض به وضع موجود وجود دارد، چون جنبش علیه آن تفکر مذهبی غالب در سال‌های گذشته‌است و چون نسل جدیدی به میدان آمده‌است و چون این نسل جدید حامل تفکر نو و جدید است، خواه ناخواه آن روحانیونی هم در جنبش مطرح هستند که با این تحولات هم‌خوانی دارند. این جنبش برای این نیست که به ارتجاع مذهبی باز گردیم و از قصاص به شیوه گردن زدن دفاع کنیم، بلکه برعکس، خواهان قوانین و مقررات منطبق با جهان جدید است. این گروه از روحانیون نیز در پی تطبیق خودشان و علمشان با همین خواست اجتماعی و جنبشی است و نجات اسلام را هم در همین هماهنگی می‌دانند. البته، ۲۰ سال زندگی سیاسی پر تلاطم و ۲۰ سال خروج از حوزه‌های دینی و محیط بشدت محدود و بسته آن از یک طرف و ۲۰ سال فشار علوم جدید سیاسی و حتی تکنیک جدید به حوزه‌های مذهبی، بسیاری از شناخت‌های گذشته را در هم ریخته‌است. از جمله دلائل انزوا و به حاشیه رانده شدن نظرات مذهبی امثال خزعلی‌ها، جنتی‌ها، مشگینی‌ها و بقیه آقایانی که مثل این آقایان فکر می‌کنند همین است. این از نظر تفکر و اندیشه، از لحاظ حکومتی هم نتایج حاصل از عملکرد حکومتی آقایان به این طرد آنها کمک کرده‌است و حالا پرونده‌های مالی و ثروت‌اندوزی آنها هم به این پرونده اضافه شده و نفرت غارت شدگان کشور هم به آن سنجاق شده‌است. روحانیون حکومتی و آلوده به ثروت و قدرت، که مروج اندیشه‌های کهنه مذهبی هستند اینطور به محاصره در آمده‌اند. حالا باید پاسخ داد که حوزه در جنبش و دانشگاه و علوم جدید حل شد و یا دانشگاه تسلیم ارتجاع و عقب ماندگی فکری شد؟ تبلیغات عظیم مذهبی در جامعه صورت گرفت، اما اکنون می‌بینید که حاصل این یورش تبلیغاتی به جامعه پیش از آنکه جامعه را در خرافات مذهبی فرو برده باشد، جامعه مذهب را متحول و امروزی کرده و یک چالش مهمی را در این عرصه روی دست آقایان گذاشته‌است. در کنار اساسی‌ترین محورهای بحران عمومی امروز جامعه ایران، این بحران و این چالش را هم باید به حساب آورد.

شما یک مقایسه‌ای بکنید بین رساله‌ها و فتواهائی که امروز توسط روحانیون داده می‌شود و صادر می‌شود، با رساله‌ها و فتواهائی که در گذشته توسط مراجع تقلید داده می‌شد. اصلا در گذشته مردم نمی‌توانستند از فارسی اکثر رساله‌ها و فتواها سر در بیآورند. یک مشت لغات عربی همراه با جملات فارسی آب نکشیده و بدون فعل. حرف‌هائی که زده می‌شد مربوط به زندگی هزار سال پیش بود. ستون ترحیم و تسلیت روزنامه‌های پیش از انقلاب را هم که ورق بزنید، آنجا که خبر برگزاری مجلس ترحیم و یا خبر درگذشت یک روحانی چاپ شده آلوده به همین فارسی خاک خورده در گوشه حجره‌های دینی قم و مشهد و اصفهان بود.

حالا من برای شما چند اصطلاح و جمله را می‌خوانم تا مقایسه کنید و ببنید دانشگاه و علوم جدید حوزه‌ها را فتح کرد و یا حوزه‌ها دانشگاه وعلوم را.

" گونه‌های جدیدی از معرفت و تفکر"، " پلورالیسم معرفتی"، " شالوده نظم‌های اجتماعی"، " کنکاشها و بحث‌ها"

اینها را از فصلنامه علوم سیاسی شماره ۲ سال دوم، به قلم آیت‌الله مجتهد شبستری برایتان خواندم. حالا ادامه بدهیم:

« قرائت‌های جدید محتمل»، « داده‌های موجود»، « صاحب این قلم»، «رهیافت انسان به خداوند» و...

اینها را هم به نقل از کتاب "قرائت رسمی از دین به قلم همان آیت‌الله برایتان خواندم. ایشان عضو مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی بود و حالا یکی از نظریه پردازان اقتصادی و علوم اجتماعی در میان روحانیون است. این فقط یک نمونه‌است، والا شما و شنوندگانتان می‌توانید افراد دیگر و نام‌های دیگری را هم در همین ارتباط به خاطر بیآورید و این تازه غیر از غیرروحانیون مذهبی و نواندیش و تحجر گریزی است که در دهه دوم جمهوری اسلامی وارد میدان شدند. این لغات واصطلاحات که قطعا بار درک جدید از جهان را هم با خود دارد اساسا در گذشته جزء فرهنگ مذهب و روحانیت نبوده‌است و چهار ستون حوزه‌ها و بیوت مراجع و آیت‌الله‌های هم‌اندیش مشگینی‌ها، جنتی‌ها، خزعلی‌ها، راستی کاشانی‌ها را به لرزه درآورده‌است. نثر مرحوم آل‌احمد در خسی در میقات و یا «محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت" آقای علی‌اصغر حاج سیدجوادی هم در مقایسه با نثری که امروز روحانیونی نظیر کدیور، مجتهدشبستری، اشکوری وحتی آیت‌الله منتظری بکار می‌برند کهنه و عقب مانده‌است! من توصیه می‌کنم شما ترجمه مصاحبه اخیر آیت‌الله متظری با روزنامه اومانیته را بخوانید تا بیشتر دانسته شود ما چه می‌گوئیم!

حتما تعدادی از شنوندگان شما به خاطر دارند که آقای مشگینی سال‌ها در نمازجمعه‌های قم شرح مبسوطی از جن و پری می‌داد و یا این آقای خزعلی در همین انتخابات سال ۷۶ در سخنرانی‌اش در شهر یزد گفت که از یک بچه ۵ ساله نظر کرده که با خداوند در ارتباط است شنیده که خاتمی نباید رئیس جمهور شود. حالا آن داستان‌های جن و پری آیت‌الله مشگینی و ترویج خرافه توسط آیت‌الله خزعلی را مقایسه کنید با مطالبی که توسط امثال آیت‌الله مجتهد شبستری در ارتباط با منشور حقوق بشر و ضرورت تطبیق حقوق بشر اسلامی با این منشور می‌نویسد و منتشر می‌کند، از جمله این سئوال از علمای حوزه که « کدامین قرائت از متون دینی اسلام باید معیار تعیین حقوق بشر قرار گیرد؟». همین ایشان مستدل می‌نویسد که پیغمبر اسلام هم مجتهد بود و اجتهاد داشت. اجتهاد او با درک قرآن و تطبیق آن با ضرورت روز جامعه همراه بود. بنابراین اجتهاد امروز هم باید با درک قرآن اما منطبق با شرایط امروز جهان و جامعه همراه باشد.

شما و شنوندگانتان ملاحظه کنید! یکی از جنجال‌هائی که در ابتدای تشکیل دولت آقای خاتمی درست شد، بر سر مقاله‌ای بود که در باره قصاص روزنامه نشاط و یا جامعه منتشر کرده بود. تحصن در قم درست کردند و به همین بهانه هم شمس‌الواعظین سردبیر این روزنامه را دادگاهی کردند. شاید عده‌ای با بسته شدن نشاط و جامعه فکر کرده باشند که این نوع بحث ها هم خاتمه یافته است. درحالیکه اینطور نیست، این بحث‌ها خیلی‌هم عمیق تر و جدی‌تر دنبال شده و در جامعه منتشر می‌شود. برایتان از کتاب قرائت رسمی از دین می‌خوانم:

« اگر صاحبنظران با یک استدلال متقن و معتبر مدعی شوند که الزام به قصاص در قرآن از باب محدود ساختن انتقام کشی‌های اعراب در آن عصر بوده و نه از باب تعیین مجازات ابدی برای جرم قتل، دراین صورت الزام شرعی به حکم قصاص در عصر حاضر زیر سئوال می‌رود و قابل چون و چرای فقهی می‌گردد.» (مقاله فقه سیاسی بستر عقلائی)

در عرصه حقوق و قضاوت هم همینطور است و روحانیون مدرسه حقانی که مصدر این امور هستند، روز به روز بیشتر در این عرصه محاصره دینی و مذهبی می‌شوند. در حوزه‌های دینی هم وضع همین است. از میان دهها اظهار نظر روحانیون در ماه‌های پیش از انتخابات ۸۰ فقط یک نمونه را برایتان می‌خوانم. این اظهار نظر آیت‌الله فاضل میبدی است:

« اگر برخی از آقایان که در حوزه احیانا با اصلاحات مخالفت می‌کنند درست توجیه علمی شوند، دیگر بعید است مخالفتی از ناحیه آنها انجام شود. در حوزه خیلی ها اصلاحات را هضم کرده‌اند و آن را از ضروریات انقلاب دراین زمان می‌دانند و از آن استقبال می‌کنند.»

البته، ما می‌دانیم، یقین هم داریم و بارها هم در همین نشریه "راه‌توده" نوشته‌ایم، که اصلاح طلبی و غیر اصلاح طلبی ریشه در جایگاه‌های اقتصادی در حاکمیت دارد و همه مسئله به هضم ضرورت اصلاحات از نظر معرفت دینی و سیاسی باز نمی‌گردد، اما در ارتباط با سئوال شما، بحث ما، بحث در این عرصه نیست، بلکه در عرصه دگرگونی در حوزه‌های مذهبی ایران است. همین نامه ۵۵۴ روحانی صاحب نام در حوزه دینی ایران که چند ساعت پیش در حمایت از آیت‌الله منتظری منتشر شده و یک نسخه از آن هم برای راه‌توده ای‌میل شده‌است، نمونه دیگری است که جدا از جنبه‌های سیاسی آن، نشان دهنده آن زمین لرزه بزرگی است که ما امشب در باره آن با هم صحبت می‌کنیم. بحث بر سر ناهمخوانی ظرف و مظروف است. از دق الباب علم و دانش مدرن در بیوت مراجع تقلید سال‌ها گذشته است. دانشگاه و حوزه، بسود تحول با هم آشتی کردند و در این میان این حوزه بود که چشم و گوشش باز شد. وقتی آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید در تمام سال‌های شاهنشاهی اینگونه ارزش‌های دینی زیر علامت سئوال نرفت و به آن توهین نشد، موضوع را می‌ترسد باز کند، اما منظورش همین زلزله ایست که در ارکان دینی ایجاد شده و پایگاه و جایگاه گروه روحانیون هم‌اندیش مصباح یزدی را متزلزل کرده‌است. او راست می‌گوید! کجا ۲۰ سال پیش کسی در باره اجتهاد متکی به واقعیت دوران توسط حضرت پیغمبر صحبت می‌کرد و کتاب و مقاله‌اش در هزاران نسخه به فروش می‌رسید و یا در دانشگاه‌ها پیرامون آن سخنرانی می‌شد؟ این بحث‌ها و این چالش‌ها بر عمق آگاهی مردم چنان افزوده که همین گروه هم‌اندیش مصباح یزدی از ترس مردم در انتخابات اخیر از هیچ کاندیدائی حمایت نکرد و خودش هم رسما و آشکارا کسی را به میدان نفرستاد تا مردم آنها را برای چندمین بار رد و طرد نکنند!

این پیروزی نیست؟ این عمق درک میلیون‌ها توده مردم ایران نیست؟ این تحول ایجاد زلزله در دیگر کشورهای اسلامی اعم از سنی و شیعه نمی‌کند؟

تا پیش از انقلاب فقط تا حدودی علی شریعتی و آیت‌الله مطهری این حرف‌ها را بسیار کمرنگ می‌زدند و تکفیر هم می‌شدند، اما امروز این چالش را در همان ۵۵۴ امضای آیت‌الله‌ها، مجتهدین، مدرسین و محققین حوزه علمیه ببینید که در مخالفت با حصر آیت‌الله منتظری منتشر شده‌است.

عمق رویدادهای ایران بسیار بیشتر از آن هیجان‌ها و برداشت‌های سطحی است که عده‌ای از یک طرف فکر کرده‌اند در تظاهرات پراکنده دانشجویان آن راخلاصه کنند و یا آقایانی که در حکومت نشسته‌اند و فکر می‌کنند با زندانی کردن اشکوری و یا محاکمه عبدالله

نوری و به بند کشیدن ملی–مذهبی‌ها می‌توانند بر آن غلبه کنند! همراه با فشار جنبش مردم برای ایجاد تحولات اجتماعی، امروز یک دگردیسی مذهبی هم در کشور ما در حال جریان است، یک رنسانس دینی و این توامان بودن تحولات اجتماعی–سیاسی از یک طرف و رنسانس دینی از طرف دیگر جامعه مذهبی ایران را وارد عصر تازه‌ای خواهد کرد که ما باید خود را برای ورود به آن آماده کنیم و این ممکن نیست مگر درک و پیگیری لحظه لحظه این تحول عظیم. تحولی که برایتان گفتم، به حرکت امواج درعمق یک اقیانوس شبیه‌است و نه تلاطم در یک کاسه آب! کشور ما برای جبران عقب‌ماندگی‌های دو قرن اخیر، باید از این سد بگذرد و خوشبختانه در حال عبور است. کمک کنیم که توده‌های مردم، آگاهانه این سد را پشت سر بگذارند. این سد در جنبش تنباکو، در جنبش جنگل، حکومت گیلان، قیام خیابانی در آذربایجان، انقلاب مشروطه، جنبش دهه ۳۰، خیزش ۱۵ خرداد، انقلاب ۵۷، حکومت کلنل پسیان در خراسان و خلاصه هر جنبشی که مردم برای جبران این عقب ماندگی تاریخی داشته‌اند وجود داشته و جنبش کنونی در عین حال که یک جنبش سیاسی– اقتصادی است، جنبشی است که با رنسانس دینی و دگردیسی شیعه درایران همراه شده‌است. اگر ما در ایران بتوانیم در این عرصه به موفقیت دست یابیم، خواهید دید که در کشورهای ثروتمند و فقیر نگهداشته شده عرب و مسلمان چگونه زمین زیر پای این گروه از حکام کنونی آنها خواهد لرزید و بزرگترین ابزار تخدیر و گمراه سازی مردم از چنگ انگلیس و امریکا و این حکام بیرون آورده خواهد شد. طبعا تحولی با این عظمت، مخالفان و دشمنان داخلی و خارجی پرقدرتی هم دارد و جنبش کنونی مردم مظلوم و در عین حال شجاع و آگاه ایران، به همین دلیل از داخل و خارج در محاصره قرار گرفته است.

شما خوب می‌دانید، که ما نه مذهبی‌هستیم، نه آیت‌الله زاده‌ایم، نه محقق دینی‌هستیم و نه نواندیش دینی، بلکه طرفدار پیگیری وقایع کشورمان هستیم و هراسی از بیان واقعیات نداریم. در عین دفاع از اعتقادات خود و ترویج و تبلیغ آن‌ها، حقیقت را می‌کوشیم ببینیم و در همان قالب‌هائی که صلاح می‌دانیم و مفید می‌دانیم مطرح می‌کنیم و مبارزه سیاسی را پیش می‌بریم. ما در جامعه ایران می‌خواهیم فعالیت کنیم و به همین دلیل هم باید جامعه و تحولات آن را بشناسیم و دنبال کنیم. بنابراین، بحث نه بر سر کنترل دانشجویان توسط روحانیون سالمند و یا تسخیر دانشگاه توسط حوزه، بلکه بحث بر سر تله‌ایست که حاکمیت و ارتجاع مذهبی در آن گرفتار شده‌است. یک تله، تله بحران همه جانبه اجتماعی– اقتصادی است و تله دیگر حریقی است که در خانه خودی اتفاق افتاده‌است، یعنی خیز برداشتن روحانیون نواندیش و طرفدار اجتهاد منطبق با واقعیات روز و واقعیات جهان و ایران برای پس زدن روحانیون کهنه اندیش و غیر معاصری که چنگ به قدرت و ثروت انداخته‌اند و مرتکب انواع جنایات و توطئه‌ها علیه مردم و علیه انقلاب سال ۵۷ شده‌اند!

شما و شنوندگانتان می‌دانید که یکی از بحث‌های بسیار جدی این ۴ سال اخیر برسر برداشت‌ها و یا قرائت‌های جدید از دین است و این آیت‌الله مصباح یزدی هم در نماز جمعه‌های تهران تئوری خودش را بعنوان تئوری غیر قابل تغییر ارائه می‌دهد. دبیر هماهنگ کننده تبلیغات ائمه سراسر کشور هم، که حجت‌الاسلام " تقوی" نام دارد همین قرائت را رسما قرائت حکومتی اعلام کرده و از ائمه جمعه خواسته تا آن را تبلیغ کنند. در حالیکه بحث بر سر دو نوع اسلام و چند نوع اسلام، در واقع، از همان ابتدای انقلاب شروع شد و مبتکرش هم خود آیت‌الله خمینی بود. او بود که می‌گفت ما دو اسلام داریم، یک اسلام امریکائی و یک اسلام ضد امپریالیست، یک اسلام مرفهین بی درد و مستکبرین و یک اسلام مستضعفین. بنابراین آیت‌الله مصباح یزدی عملا با کوشش برای تحمیل یک اسلام و یک برداشت به جامعه علیه آیت‌الله خمینی و انقلاب می‌خواهد کودتای عقیدتی بکند. بهرحال، این بحث، در این چهار سال اخیر خیلی باب شده‌است. یعنی آن روحانیونی که نبض قدرت را در شورای نگهبان، روحانیت مبارز، بیت رهبری، تولیت‌ها و نمایندگی‌های ولی فقیه در اختیار گرفته‌اند، برای جلوگیری از هر نوع تغییر که طبعا تغییر موقعیت آنها را بدنبال خودش می‌آورد پای خودشان را کرده‌اند در یک کفش و می‌گویند یک قرائت بیشتر از اسلام وجود ندارد و آن هم همین است که ما می‌گوئیم. این قرائت هم علیه تحولات، علیه آزادی، علیه عدالت اجتماعی، علیه جلوگیری از مفت خواری و علیه ترویج خرافات و ارتجاع مذهبی است. من در همین زمینه اگر وقت داشته باشید، چند خطی را در باره این قرائت از اسلام و مخالفتی که با آن، نه تنها توسط مردم، بلکه توسط روحانیون می‌شود، از زبان و قلم همین آیت‌الله مجتهد شبستری برایتان بخوانم تا با هم ببینیم با چه دقتی این دسته از روحانیون حساب خودشان را از حساب ارتجاع حاکم جدا می‌کنند و بهترین تصویر را در باره طرفداران قرائت حکومتی و مافیائی از دین ارائه می‌کنند.

خدابخشیان– ما آماده شنیدن هستیم.

راه‌توده– ایشان می‌گوید: « در کشور ما منظور از "قرائت رسمی از دین" (اسلام) قرائتی است که از تریبون‌های رسمی یا نیمه رسمی ابلاغ می‌شود. می‌توان این تریبون‌ها را چنین برشمرد: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، اکثر خطبه‌ها و پیش خطبه‌های نمازهای جمعه، اکثر روزنامه‌ها و نشریات وابسته به مقامات حکومت، بسیاری از کتاب‌ها ومقالات که برای توجیه دینی جهت گیریها و تصمیم گیریهای کلان در مدیریت کشور نوشته می‌شود. سخنرانیهائی که در ایام رسمی و غیر رسمی برای نهادهای حکومتی ایراد می‌گردد و...»

خب، شما می‌بینید که صحبت بر سر ابلاغ یک برداشت و یا یک قرائت از دین است و نه بحث و کنکاش بر سر قرائت‌ها و این درحالی است که بحث بر سر قرائت‌های مختلف از دین، که از زبان و کلام خود آیت‌الله خمینی شروع شده بود امروز در تمام حوزه‌های دینی جریان دارد و امثال همین مجتهد شبستری می‌نویسند که پیغمبر هم خودش براساس برداشتی که از قرآن داشت و در انطباق این برداشت‌ها با اوضاع زمان خودش اجتهاد می‌کرده‌است! بنابراین، مسائلی که مصباح یزدی در نماز جمعه مطرح می‌کند عملا بجای آنکه پذیرفته شود، به نقد کشیده می‌شود و مردم هم، مثل مردم همه کشورهای دیگر جهان همیشه حرف و سخن آن کسی را بیشتر گوش می‌دهند و قبول دارند که در اپوزیسیون‌است نه آنکس که تحت حمایت حکومت از تریبون نماز جمعه وتریبون‌های رسمی حرف می‌زند. به این ترتیب، هیزم پشت هیزم در تنور گذاشته می‌شود. به این ترتیب است که ما شاهد اوج گیری بحث‌های مذهبی در جامعه و بویژه در اقشار مختلف مذهبی هستیم. حالا، همان تریبون‌هائی که این سخنان و این قرائت‌های دینی از آنها ابلاغ می‌شود زیر علامت سئوال و ناباوری مردم قرار می‌گیرند. بحث‌ها و آگاهی‌ها تا این سطح عالی اوج گرفته‌است. شما به این نقد فیلم و یا سریال حضرت علی به قلم مجتهد شبستری دقت کنید، که اتفاقا یکی از پر بیننده‌ترین سریال‌های تلویزیون در سال‌های اخیر بوده‌است: « **این که شما یک اتاق بسیار محقری درست کنید که نه فرش در آن هست، نه چراغی در آن هست، و یک نیمه تنه‌ای از امام علی در آن اتاق نشان دهید با کفش‌های**

آن عصر در پایش، که با چند عدد سنگ‌ریزه حساب‌های بیت‌المال را بررسی می‌کند و می‌خواهد مثلا اتلاف از بیت‌المال نشود، هیچ پیام مفهومی برای نسل امروز ندارد. اما در نقطه مقابل یک دستگاه اموی ترسیم شده بود سراسر انرژی، فعالیت و سیاست که حریف را بر اثر ساده‌انگاری‌اش ماندن در چارچوبه مفهوم‌های بسیار ابتدائی از عدالت و سیاست به زمین می‌زند. این فیلم شکست عدالت در برابر سیاست را نشان می‌داد و نه شکوه عدالت را! آن شکل‌های ابتدائی زندگی مربوط به حضرت علی امروز نمی‌تواند بیان کننده عشق سرشار علی به عدالت برای ذهن انسان قرن بیستم باشد. مسئله امروز ما این است که چگونه باید حکومت کرد، کدام نظام سیاسی عادلانه است و کدام نظام سیاسی ظالمانه!»

اینها مسائل مهمی است که درجامعه مذهبی ایران، جامعه‌ای که ۲۲ سال زیر تبلیغات شدید مذهبی قرار داشته مطرح است، این نوع استدلال‌ها و این نوع مثال ها برای مردم ما امروز بسیار آشناست. ما باید به این چالش در مبارزه اجتماعی که جریان دارد بهاء بدهیم. تحولی به این عظمت را در چهارتا شعار تحریک آمیز برای تظاهرات دانشجوئی در خیابان‌ها نباید خلاصه کنیم. این اشتباه اپوزیسیون است، همانطور که ارتجاع حاکم و روحانیون صاحب ثروت و قدرت حاضر در حکومت فکر می‌کنند با دستگیری عده‌ای دانشجو و زندانی‌کردن تعدادی ملی–مذهبی و یا روزنامه نگار حریف این امواج سهمگین خواهند شد. اپوزیسیون دیر آمده‌ای که می‌خواهد زودهم بارش را بسته و برود، همان اشتباهی را می‌کند که حاکم به قدرت دست یافته در مورد ابدی بودن حکومتش و یا تصاحب همیشگی ثروت از یغما بدست آورده‌اش می‌کند. هر دو از مردم فاصله دارند، از تحولات و عمق آن فاصله دارند!

این را دیگر همه می‌دانیم که در دانشگاه تمایل به اجتماعات، تظاهرات و اعتراضات بسیار بالاست، اما باید توجه کنیم که در همین محیط‌های دانشگاهی به صورت مرتب جلسات سخنرانی، پرسش و پاسخ و مناظره جریان دارد، همه چیز که آخر در تظاهرات خلاصه نمی‌شود! شما مراجعه کنید به اجتماعاتی که پیش از هر انتخاباتی برپا شده، شما مرور کنید اخبار سخنرانی‌ها در ۱۰ سال گذشته در دانشگاه‌ها، در حسینه‌ها، در مساجد را. به دهها و صدها کتابی که با تیراژهای بالا و در ۵۰۰ تا ۸۰۰ صفحه منتشر شده مراجعه کنید، به خاطرات نسل اول و مذهبی انقلاب، اعم از روحانی و غیر روحانی مراجعه کنید، به انواع فیلم‌هائی که ساخته شده، به کتاب‌های تاریخی، به نقاشی‌ها، کارهای تاتری، خاطرات جنگی، خاطرات سیاسی و انواع دیگر مسائل مراجعه کنید به کتاب های پرحجم سعید حجاریان، محمدقوچاقی، باقی، گنجی، شبستری، اشکوری، کدیور و دیگرانی که بزودی وارد بازار کتاب خواهد شد مراجعه کنید که یکی بعد از دیگری دارد منتشر می‌شود و بسیاری از آنها مجموعه مقالات و سخنرانی‌های سال‌های گذشته‌است. درست است که امروز در دانشگاه‌ها تظاهرات هست، اما توجه کنیم که در آن سال‌های بی خبری و بی عملی اپوزیسیون خارج کشور، در داخل دانشگاه‌ها و محافل روشنفکری دینی بذری پاشیده شده که امروز ما شاهد بروز اعتراضی آن هستیم. امروز هم این روند با شدت در داخل کشور جریان دارد و ما باید هرچه زودتر دست از آسان پسندی و آسان گیری رویدادها برداشته و بجای آن به عمق جریانات راه پیدا کنیم. همه اینها که در وجود چند نفر خلاصه نشده است. آقای سروش که اتفاقا زبان و استدلالش توده‌ای نیست و دیدگاه‌هایش در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی هم رنگ و بوی ارتجاعی دارد، که یگانه دوران ما نیست! یک زیر ساخت بوجود آمده‌است. اکبر گنجی فریادگر شجاع و معترض جنبش است، اما تحلیل‌گران و زیرساخت سازان مذهبی و غیر مذهبی هم وجود داشته و دارند. **پرواز را بخاطر بسپاریم!**

این در مورد حزب توده ایران هم صادق است. کسانی قربانی ددمنشی حکومت شده‌اند، ایستادگانی بر خاک افتاده‌اند، گلوی حق گویانی را بریده‌اند و خون پاک انسان‌های شریفی را بر زمین ریخته‌اند تا بانگ توده‌ای از کسی بر نخیزد. بسیار خوب، حالا به جامعه امروز ایران نگاهی بیاندازید، مشی و سیاست توده‌ای حالا یک سیاست ومشی همه‌گیر شده‌است. از کنار هر یک نفری که کشتند، صدها نفر برخاستند. حتی کسانی هم‌اندیش ایدئولوژیک حزب توده‌ایران هم نیستند و ای بسا مخالف آن هم باشند، اما آگاه و نا آگاه به مشی توده‌ای رسیده‌اند. این یک مشی و روش مبارزه اجتماعی و مردمی در ایران است. در قتل‌عام توده‌ایها هم حاکمیت و بخشی از اپوزیسیون حکومت که چشم دیدن حزب توده‌ایران را در صحنه فعالیت علنی ایران نداشتند هر دو یک اشتباه را مرتکب شدند. **ما اگر فرصت باشد و صلاح باشد، نمونه‌هائی را در این مورد نشان می‌دهیم تا ببینید چگونه در میان دگراندیشان مذهبی و دگراندیشان غیرمذهبی و نا وابسته به حزب توده‌ایران، امروز در داخل کشور مشی توده‌ای رشد یافته است! زیر ساخت بسیار قابل تاملی در میان دگراندیشان غیر مذهبی هم شکل گرفته که در ابتدای پیروزی انقلاب وجود نداشت. حرف و سخن توده‌ایها در ابتدای پیروزی انقلاب را جدی نمی‌گرفتند و با آن مخالف بودند، آن را دنباله روی از آخوندها معرفی می‌کردند، راست‌روی معرفی می‌کردند، اپورتونیسم معرفی می‌کردند، اما امروز شاهدیم که بسیاری به همان نتیجه‌ای برای مبارزه اجتماعی در داخل کشور رسیده‌اند که ۳۰ سال پیش، ۲۲ سال پیش توده‌ایها می‌گفتند و توصیه می‌کردند.**

حالا برویم بر سر یک موضوع دیگر. همین تئوری پردازی آیت‌الله مصباح یزدی باعث طرح مسئله می‌شود و چون در نمازجمعه‌ها صحبت می‌کند و ارگان‌های تبلیغاتی هم پخش می‌کنند، مسائل مطرح شده توسط وی به بحث خیابانی کشیده می‌شود و مردم در باره آنها وارد بحث و کنکاش می‌شوند. نتیجه طرح این مسائل و رفتن آن به میان توده مردم و بحث‌هائی که تا سر سفره غذای خانواده‌ها ادامه پیدا می‌کند، همین نواندیشی مذهبی می‌شود که اکنون در ایران جریان دارد، همین تیراژ بالای کتاب‌هائی شده‌است که امثال کدیور، محسن رهامی، فاضل میبدی، مجتهد شبستری و دیگران و دیگران می‌نویسند و منتشر می‌کنند. از این لحظه به بعد است که ما با پدیده بسیار مهم دیگری روبرو می‌شویم بنام "ملی–مذهبی"!

خدابخشیان– این تفکر را چه کسانی شکل دادند، آقای سروش با قبض و بسط مسائل دینی؟ اکبر گنجی وقتی در دانشگاه شیراز از قرائت فاشیستی از دین سخن گفت؟ آقای آغاجری که سخن از دین دولتی گفت؟ یا به گفته‌ای، پاره‌ای از ملی–مذهبی‌ها؟ کدام یک بیشتر نقش داشتند و یا همه با هم نقش داشتند تا از خط قرمزها عبور شود؟

راه‌توده– ببینید! بحث را از اینجا شروع کنیم. تا نیازی در جامعه وجود نداشته باشد، سخنگویانی برای آن نیاز هم پیدا نمی‌شود! بنابراین، چنین تحول و خواستی در جامعه وجود داشت و طبعا سخنگویانی هم پیدا می‌کرد. امثال آقای سروش و یا اکبر گنجی عصیانگر و پرخاشجو، اینها ضرورت‌های لحظات و دقایق معینی در جامعه بودند اما توجه کنید که

زمینه پذیرش این عصیان و یا مباحث مطرح شده در جامعه وجود داشت. شما تصور کنید و قبول کنید، که وقتی کسانی زیر ضرب چوب و چماق می‌روند در یک سخنرانی می‌نشینند و یک سخنرانی را گوش می‌دهند، این یعنی که نیاز به شنیدن و دانستن دارند. زمینه اجتماعی این سخنرانی‌ها و این نیاز به دانستن‌ها فراهم شد و این نشد مگر با بحران اقتصادی، فقر، تشدید اختلاف طبقاتی، فاش شدن رهبران حکومتی مافیای اقتصادی و سیاسی در کشور، رسوا شدن روحانیون به ثروت دست یافته در میان مردم مذهبی!

خدابخشیان- این نیاز را ملی-مذهبی ها زودتر فهمیده بودند؟ در شکل گیری آن پیشکسوت بودند؟

راه‌توده- آنها هم قطعا نقش خودشان را داشتند و نقش مثبتی هم در این عرصه دینی بویژه- داشتند اما همانطور که خدمت شما عرض کردم ۲۰ سال تبلیغ مذهبی، ۲۰ سال در این تلویزیون روحانیت آمده و برای سیر تا پیاز زندگی و جامعه استدلال مذهبی کرده، از درون این ۲۰ سال چنین تفکری بیرون آمده‌است. آن روحانیت در پوسته خودش مانده، اما توده‌مردم و بویژه روشنفکران از این پوسته خارج شده و فاصله نجومی با روحانیون حکومتی گرفته‌اند. ماجرا این نیست که دانشجوهای ما به این دلیل در دانشگاه فریاد می‌زنند که می‌خواهند آزاد باشند تا بروند در فلان پارک با دخترها قدم بزنند. این نیست! هم آن بخش اپوزیسیون و هم آن بخش حکومت که اینگونه تصور کرده‌اند، کاملا در اشتباه بسر می‌برند. همین اشتباه را عبدالله جاسبی رئیس دانشگاه آزاد هم کرد و در همین انتخابات اخیر گفت که چادر زیاد هم اجباری نیست. فکر کرد با این حرف دانشجوی معترض و متحول شده را راضی کرده، فریب داده و رای او را خواهد گرفت. دیدیم که نگرفت و با سر زمین خورد! همین یک نمونه، که اتفاقا مربوط به عقب‌افتاده ترین اردوگاه ارتجاع مذهبی-تجاری است، یک نمونه بسیار جالب است زیرا نشان داد آقایان چقدر از قافله عقب مانده‌اند و چقدر با مردم و درک مردم فاصله دارند و شناخت و شعور مردم را دست کم گرفته‌اند.

خدابخشیان- آیا جناح اقتدارگرا و یا به قول شما مخالفان اصلاحات از ترس اینکه نیروهای ملی-مذهبی دارند گوی نواندیشی را از میدان می‌ربایند در یورش به آنها شتاب کرد و آنها را سرکوب کرد؟

راه‌توده- اولا، این اصطلاح اقتدارگرا همه پیکره مافیای اقتصادی-حکومتی را نمی‌تواند تعریف کند و توصیه می‌کنم، از اصطلاحاتی استفاده نکنیم که مطبوعات داخل کشور بدلیل موانعی که بر سر راهشان وجود دارد از آن استفاده می‌کنند. تعریف دقیق این طیف، همان مافیای حکومتی مخالف اصلاحات و یا مافیای اقتصادی-حکومتی مخالف اصلاحات است. نکته دوم اینکه یورش به تعدادی از فعالین شناخته شده ملی-مذهبی هرگز به معنای سرکوب این اندیشه و تفکر در جامعه امروز ایران نیست و نخواهد بود. زیاد طول نخواهد کشید که خواهید دید از میان فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج هم کسانی علنا و رسما به صف نواندیشان دینی خواهند پیوست و از اتهام ملی-مذهبی هم نخواهند ترسید.

کسانی که مطالب و اخبار راه‌توده را دنبال کرده باشند، حتما بخاطر دارند که ما در ۵ یا ۶ شماره پیش خبری در باره دلائل دشمنی با دکتر مهاجرانی و برکناری او منتشر کردیم. در این خبر نوشتیم که یکی از دلائل فشار برای برکناری او نظرخواهی بود که وزارت ارشاد در یکسال پیش در سراسر ایران سازمان داد. در این نظرخواهی و نظرسنجی از مردم پرسیده شده بود که اگر امروز انتخابات برگزار شود شما به چه کسانی رای می‌دهید. مطابق نتایج بدست آمده ۷۵ در صد سئوال شوندگان به کسانی گفته بودند رای می‌دهند که اندیشه‌های ملی-مذهبی دارند و حکومت آنها را با این مشخصه می‌شناسد. یک نسخه از این نظر سنجی را هم در اختیار مراجع و رهبران کشور و برخی ارگان‌های حکومتی قرار داده بود و در واقع این تیر خلاصی بود که وزارت مهاجرانی خورد.

آنها فکر کردند با یورش به چند چهره شناخته شده ملی-مذهبی جلوی رشد این اندیشه را در جامعه بگیرند، اما اشتباه کرده‌اند و تاریخ درس بزرگی به آنها در باره این اشتباهشان خواهد داد. این هم نظیر همان اشتباهی است که در ارتباط با انتخابات ۸۰ کردند و آیت‌الله جنتی مجبور شد با موذی خطاب کردن مردم این اشتباه خود را بپذیرد! امروز هرمذهبی که با غارتگری مخالف باشد ملی مذهبی است، هر مذهبی که با خرافات و ارتجاع آلوده به فساد و رانت‌خواری مخالف باشد ملی-مذهبی‌است، هرمذهبی که به جرم مخالفت با مافیای غارتگر حاکم زندانی باشد ملی-مذهبی‌است، هر مذهبی که از رهبر بپرسد آخر این چه نظامی است که در آن دزد و قاتل و فاسد غالب است و چپاول شده و غارت شده زندانی و محروم ملی-مذهبی است، آیت‌الله منتظری هم با این تعبیر ملی-مذهبی‌است. ساده‌تر از این نمی‌شود مسئله را تعریف کرد. هر مذهبی که می‌گوید چرا بنام دین و ایمان مردم را غارت می‌کنید و مملکت را به یغما می‌برید ملی است زیرا دلش برای این مملکت و مردم آن می‌سوزد و چون اندیشه و تفکر مذهبی دارد، خواه ناخواه جزو نیروهای مذهبی‌است و می‌شود ملی-مذهبی! **مهندس سحابی را می‌توانند به خانه امن ببرند، اندیشه و آگاهی و شناخت مردم را که نمی‌توانند در خانه امن زندانی کنند!** کار از این حرف‌ها گذشته است. آیت‌الله منتظری را می‌توانند در خانه‌اش زندانی کنند، ۳۰-۴۰ میلیون مردم آگاه شده از زیر و بم حکومت را هم می‌توانند در خانه‌شان حبس کنند؟ مسیر آب این رودخانه را دیگر نخواهند توانست عوض کنند و روی آن قایق سواری کنند. آنها فکر کرده‌اند با گرفتن چند ده نفر ملی-مذهبی و یا طرفدار آیت‌الله منتظری خواهند توانست مسیر این رودخانه را عوض کنند. در حالیکه این تفکر سرهای دیگری پیدا خواهد کرد. مسئله سر نیست. اگر اینطور بود چرا ۱۰ سال پیش، چرا ۱۵ سال پیش چنین سری پیدا نشده بود؟ چرا وسط جنگ این سر پیدا نشد؟ چرا بعد از جنگ این سر پیدا نشد؟ برای آنکه آن زمان زمینه‌اش نبود و حالا هست. مسئله اینست که واقعیتی در جامعه وجود دارد و سخنگویانی پیدا کرده و باز هم پیدا خواهد کرد. تا زمینه واقعی و عینی وجود نداشته باشد که رهبر و سخنگو پیدا نمی‌شود! این را این آقایان نمی‌خواهند بفهمند. مگر با زدن سر حزب توده‌ایران توانستند تفکر توده‌ای را از بین ببرند، که فکرمی‌کنند با گرفتن و در خانه امن نگهداشتن رهبران کنونی ملی-مذهبی این اندیشه و تفکر را خواهند توانست از بین ببرند؟

خدابخشیان- البته، این ساده انگاری است که با بردن آقای سحابی به خانه امن بتوانند جنبش را سرکوب کنند.

راه‌توده- همینطور است. شما ببینید! ما ایرانی‌ها یک ضرب المثل عامیانه جالبی داریم. می‌گویند « طرف آمد زیر ابروش را بردارد، چشمش را هم کور کرد!» حالا حکایت انتقال مهندس سحابی به خانه امن است. آمدند ایشان را به خانه امن ببرند، حالا پرونده یورش به حزب توده‌ایران و خانه‌های امنیتی محل نگهداری رهبران حزب توده‌ایران و قتل و کشتار و مرگ آنها دراین خانه‌ها مطرح شده و دختر آقای سحابی، هاله سحابی رسما این را مطرح کرده‌است. از آنجا که مردم تشنه اخبار مربوط به زندانیان سیاسی معروف به ملی-مذهبی، روحانیون نواندیش و روزنامه نگاران هستند، طبعا با مطرح شدن سرنوشت رهبران حزب توده‌ایران در خانه‌های امنیتی، افکار عمومی به عقب برگشته و پرونده ۱۶، ۱۷ سال پیش را حالا باز کرده و می‌خواهد بداند بر سر رهبران حزب توده در این خانه‌ها چه آمده‌است. اساسا هم اینطور است که در شرایط بحران اجتماعی

و اعتلای هر جنبشی، هر نوع مقاومت حکومت در برابر مردم، هر نوع دروغ گوئی و توطئه گری، هر نوع تدبیری که حکومت برای رهائی خود از چنگال مردم می‌اندیشد به ضد خودش تبدیل می‌شود و مردم را آگاه‌تر و مصمم تر می‌کند. ما جنبش‌ها و انقلاب‌ها را اینگونه ارزیابی می‌کنیم. همان که گفتم «آمدند زیر ابروش را بردارند، چشمش را هم کور کردند!». حالا باید پاسخ آن جنایاتی را هم بدهند که در ارتباط رهبران حزب توده‌ایران، که در میان آنها عده‌ای آکادمیسین، جراح، پزشک متخصص، اولین جراح کلیه در ایران (دکتر احمدانش) و عده‌ای نظامی از جان گذشته که سمبل بزرگترین فداکاری‌ها برای حفظ میهن در برابر تهاجم ارتش عراق بودند، مرتکب شده بودند و فکر کرده بودند مشمول مرور زمان شده و فراموش خواهد شد بدهند!

خدابخشیان- با این توصیفی که شما می‌کنید، آیا فکر می‌کنید حکومت قادر خواهد شد گام‌هائی به عقب بردارد و سقوط هم نکند؟

راه‌توده- نکته‌ای که شما مطرح کردید، نکته بسیار مهمی است که ما هم بسیار به آن فکر می‌کنیم. اینکه آیا مخالفان تحولات راهی هم برای عقب نشینی باز گذاشته‌اند؟ به نظر ما در حاکمیت هم می‌تواند این فکر امروز مطرح باشد که چگونه می‌توان با کمترین عوارض عقب نشینی کرد. همین مجمع مشورتی که با فرمان رهبر در کنار شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل شده و یا فرمانش صادر شده خودش یک نشانه‌ای در این زمینه‌است. اما همین هم، **اگر مجمع فقهای مشورتی شورای نگهبان با هدف راضی کردن بخشی از روحانیون و آیت‌الله‌های ناراضی از عملکرد شورای نگهبان تشکیل شده باشد، از همان سنگ بنای اولش با تضاد و برخورد همراه خواهد شد، زیرا اسمش را گذاشته‌اند شورا و مجمع، آنوقت قبل از اینکه شورائی و یا مجمعی تشکیل شود و کسانی وارد میدان شوند، رئیس و دبیرش از قبل از سوی رهبر تعیین شده است. اگر امری شورائی است، پس چرا رئیسش انتصابی است؟**

بهرحال، بحث بر سر عقب نشینی و اندیشه‌هائی بود که در حاکمیت هم می‌تواند وجود داشته باشد. یا همین نامه مجلس به رهبر برای تحقیق و تفحص در امر مالی صدا و سیما و نامه رهبر به مجمع تشخیص مصلحت و نامه تشخیص مصلحت به رهبر و ادامه ماجرا هم نوعی چاره‌جوئی برای عقب نشینی است که با ترس از فروپاشی و با اندیشه عوارض کمتر جستجو می‌شود. تلاش اینست که جنبش مردم را دور بزنند و با یک وصله پینه سر و ته قضیه را هم بیآورند؛ در حالیکه چنین امری دیگر ناممکن است. حاکمیت نیازمند یک جراحی بسیار جدی است و با این پانسمان‌ها و پانسمان‌کاری‌ها نمی‌توان بحران را حل کرد. هر اندازه هم که تاخیر می‌کنند، خونریزی بیشتر می‌شود و عمل جراحی دشوارتر. در واقع و **بویژه در سال‌های اخیر قوه قضائیه لقمه‌هائی بزرگتر از دهانش برداشت** و حالا مجموع حاکمیت نمی‌تواند این لقمه‌ها را فرو بدهد. نه تنها این لقمه‌ها را نمی‌تواند فرو بدهد، بلکه لقمه‌های دیگری را هم که در سال‌های پیش فرو داده بود نمی‌تواند هضم کند. این نکته مهمی است که **عقب نشینی حاکمیت در برابر جنبش مردم، امروز بسیار دشوارتر از دیروز است و فردا قطعا دشوارتر از امروز**. آن کاری که آقای خاتمی آهسته شروع کرده بود، اگر گذاشته بودند همانگونه پیش ببرد، عوارض عقب نشینی برای مجموع حاکمیت کمتر از عقب نشینی بود که حالا باید بکند. یگانه راه حل برخورد صادقانه با جنبش و با مردم است. **مردم دیگر نمی‌پذیرند که عده‌ای چپاولگر نبض قدرت را دراختیار داشته باشند، عده‌ای جنایتکار عضو مجلس خبرگان رهبری و سرپرست روزنامه‌ها باشند، عده‌ای قاچاقچی که دستشان به جنایات آلوده‌است نبض بسیج را در دست داشته باشند، فرماندهانی در کنار غارتگران ایستاده و بنام سپاه پاسداران انقلاب سخن بگویند و تهدید کنند، عده‌ای بصورت مافیائی قوه قضائیه را قبضه کنند و ستاد کودتائی تشکیل بدهند و به جان مردم و روزنامه‌ها بیفتند.** البته، کسی هم طرفدار انتقام و انتقام کشی نیست، اما تحمل حکومتداری این آقایان هم ممکن نیست و اساسا آنها سد راه تحولات اند و باید کنار بروند. حالا هر کس که بار مسئولیت حکومتی‌اش بیشتر است وظیفه‌اش هم دشوارتر. **یگانه راه حل قانونی و موجود خارج ساختن ارگان‌ها از زیر نفوذ مافیای قدرت و ثروت، محدود کردن و کنترل بیت رهبری، که به یکی از مهمترین لانه‌های فساد حکومتی تبدیل شده، ترک شعار فاشیستی خودی و غیر خودی، تمکین گام به گام به خواست مردم، رسیدگی به ثروت‌های باد آورده‌ای که همراه است با قدرت باد آورده، به مرخصی فرستادن و به حوزه برگرداندن روحانیونی که قوه قضائیه، نماز جمعه‌ها، شورای نگبهان و ارگان‌های حساسی مثل نمایندگی ولایت فقیه در نیروهای انتظامی و نظامی را بر عهده داشته‌اند و یک سلسله از این نوع تصمیمات قاطع و انقلابی است**، که اگر کسانی نتوانند اینگونه وارد میدان شوند، این عقب نشینی تحمیل خواهد شد. یا به حوزه برگردانده خواهند شد و یا به پای میز محاکمه کشانده خواهند شد! با مشتی فاسد و مرتجع در راس امور کشور که نمی‌شود تحول کرد و یا تحول را پیش برد، وضع کنونی کشور هم تحول را اجتناب ناپذیر کرده و دیگر مردم به سال‌های پیش باز نخواهند گشت. ما هم با شما موافقیم که **عقب نشینی برای حاکمیت روز به روز دشوارتر می‌شود و هرچه تاخیر شود این عقب نشینی دشوارتر هم می‌شود، اما چاره‌ای هم جز گام برداشتن در این مسیر نیست، اگر نخواهند همه چیز را از دست بدهند!**

خدابخشیان- نامه پراکنی هاشمی و علی‌خامنه‌ای برای یکدیگر نشان دهنده ترس هاشمی برای تصمیم گیری است؟

راه‌توده- من خدمت شما گفتم که هم رهبر و هم هاشمی می‌خواهند **"مار"** را بدست دیگری بگیرند. این آقایانی که در شورای تشخیص مصلحت نشسته‌اند، مهم‌ترین ابزارهای مالی حکومت دراختیارشان هست و خودشان یک پا رهبر و رهبر سازند. هاشمی رفسجانی هم آنقدر نقطه ضعف دارد که نتواند کوچکترین حرکتی خلاف میل آقایان بکند. **در این مجمع تشخیص مصلحت امثال آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله واعظ طبسی، آیت‌الله جنتی، حبیب‌الله عسگراولادی، آیت‌الله موحدی کرمانی، مرتضی نبوی، مصطفی میرسلیم، علی‌اکبر ولایتی و دیگرانی نشسته‌اند و آن آقایان از این آقایان فرمان می‌برند. آنوقت این مجمع که نمی‌آید به تحقیق و تفحص رای بدهد. تحقیق و تفحص کافی است از یکجا شروع شود، فرق نمی‌کند از تلویزیون و یا جای دیگر، چون سرانجام سرش به دفاتر مالی همین آقایان وصل می‌شود و رهبران مافیای اقتصادی- حکومتی از درون مجمع تشخیص مصلحت شناسائی می‌شوند. ابوی آقازاده‌ها مشخص می‌شوند! اینها که نمی‌آیند به ضد خودشان رای**

بدهند. رهبر هم جرات نمی‌کند از همان اختیارات باصطلاح مطلقه‌ای که همین آقایان برایش قائل شده‌اند علیه این آقایان استفاده کند. برای بستن مطبوعات و یا قانون ضد مطبوعات از اختیارات مطلقه‌اش استفاده می‌کند، اما برای تحقیق و تفحص در امور مالی صدا و سیما نمی‌کند! اینها خودشان رهبر سازند. اتفاقا همین ماجرا یکبار دیگر نشان داد که سال‌ها چطور سر عده‌ای به مسئله ولایت مطلقه و یا شعار ذوب در ولایت گرم شده بود، درحالیکه همین اخبار و حوادث نشان می‌دهد که ولی فقیه و رهبر کسان دیگری هستند و رهبر کنونی هم تا وقتی از اختیارات مطلقه‌اش می‌تواند استفاده کند که علیه جنبش و به سود منافع این آقایان باشد، والا کنارش می‌گذارند. مگر سنگرش را عوض کند، که این هم به جسارت و پشتوانه‌ای نیازمنداست که بعید بنظر می‌رسد در ایشان بتوان سراغ گرفت. همچنان شانس محمدخاتمی دراین زمینه بیشتر از رهبراست. شما درست می‌گوئید، عقب نشینی روز به روز دشوارتر و اجتناب ناپذیرتر می‌شود. باید درانتظار حوادث بزرگ بود! ممکن است این حوادث با چنگ اندازی خونین این آقایان هم شروع شود، اما در نهایت امر به سود جنبش باید تمام شود. دوران حکومت مافیائی این آقایان به پایان رسیده‌است.

در ارتباط با همین نامه پراکنی بین رهبر و رفسنجانی و پرونده پرضعف هاشمی نزد رهبران مافیا باید مراجعه کرد به آن تهدیدی که آیت‌الله جنتی در باره گشودن دفاتر نفتی کرد. در واقع وقتی جنتی گفت میلیون میلیون دلار از قبل قراردادهای نفتی می‌خورند، روی سخنش نه با دولت خاتمی و شرکت نفت، بلکه با هاشمی رفسنجانی بود که در مجمع تشخیص مصلحت نشسته‌است و اینکه اگر پاسخ به رهبر ندهی و مسئله را پاس ندهی، پرونده نفتی‌ات را رو خواهیم کرد. چند ماه پیش این آقای انصاری راد، که خودش هم حجت‌الاسلام سالمندی است حرف خیلی خوبی در مجلس زد. او گفت کار به جائی رسیده‌است که دولتمردان و رهبران کشور از پشت تریبون‌ها با هم حرف می‌زنند!

اشاره او به همین نوع پیغام دادن‌های جنتی به هاشمی، نامه رهبر به هاشمی و پاسخ هاشمی به رهبر و یا آن تهدید بسیار مهمی بود که آقای خاتمی کرد و گفت که سالی ۲٫۵ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد کشور می‌شود و صنایع داخلی را همین کالای قاچاق نابود کرده‌است. شبکه مافیائی این قاچاق در اختیار فرزندان آقای جنتی است و از جمله کسانی که ازتحقیق و تفحص بسیار بیمناک اند همین آقای جنتی است، که هاشمی رفسنجانی را تهدید به افشاگری در باره پرونده نفتی او کرده تا مبادا با اولین گام برای تحقیق و تفحص موافقت کند که بعدا گام‌های دیگری برداشته خواهد شد. همین تحقیق و تفحص کوچک در باره امور مالی تلویزیون را می‌گویم که می‌ترسند به تحقیق و تفحص‌های بزرگتر ختم شود.

البته، در همین ارتباط هم مردم بیش از پیش فهمیدند کی رهبر است و کی مجری! مسئله بسیار جالب بود. نامه مجلس به رهبر را می‌گویم. آقای رهبر رفته بود در نماز جمعه و با ژست دمکراتیک گفته بود تحقیق و تفحص در تمام امور از جمله بیت رهبری جایز است. حالا مجلس گفت بسیار خوب، از همین تلویزیون، آنهم در بخش مالی‌اش شروع کنیم که با فرمایشات جنابعالی در باره مبارزه با فساد و تبعیض هم‌خوانی دارد. بالاخره کسی که ژست‌های دمکراتیک می‌گیرد باید پای عملش هم بایستد. می‌گویند کسی که خربزه می‌خوره پای لرزش هم می‌نشیند. حالا روز به روز مردم بیشتر می‌فهمند که قدرت در جای دیگری است و آن فرامین ایشان هم که فورا اجرا می‌شود، مثل بسته شدن مطبوعات و تصویب قانون مطبوعات قبلا به وی تفهیم شده که مطرح کند تا فورا اجرا شود! هر کدام از این آقایان می‌توانند حرف‌هائی بزنند و وعده‌هائی بدهند، اما آن حرف‌ها و وعده‌هائی توسط مافیای ثروت و قدرت اجرا می‌شود و پیگیری می‌شود که بسود و هدایت غیر مستقیم و مستقیم این مافیا باشد. همین است که عرض کردم هیچ نوع تحولی جز با در هم شکستن ماشین دولتی این مافیا ممکن نیست و هر چه تاخیر در عقب نشینی بشود، این عقب نشینی و کوتاه سازی دست این مافیا از قدرت دشوارتر و پر هزینه‌تر می‌شود. هم برای حکومت و هم برای مردم!

خدابخشیان- آقای علی ربیعی که از جمله مشاوران آقای خاتمی است و معاون امور امنیتی هم بوده، پیش از انتخابات اخیر گفت که دولت یک بررسی جدی روی پرونده‌های قتل‌ها و امور مالی آقازاده‌ها خواهد کرد. شما فکر می‌کنید آقای خاتمی در دوره دوم ریاست جمهوری خودش قاطع‌تر از دوره اول عمل خواهد کرد؟

راه‌توده- همین که آقای ربیعی، بعنوان مشاور آقای خاتمی و متکی به موقعیت آقای خاتمی چنین وعده‌ای می‌دهد خودش یک گام به جلوست. بنظر ما پشتوانه اجرائی تحولات را باید قوی کرد و این ممکن نیست مگر با تبدیل واقعیات به آگاهی عمومی. وقتی چنین امری اتفاق افتاد، مثل همین افشا شدن شبکه نفتی هاشمی، شبکه قاچاق وسائل خانگی توسط جنتی، مثل شبکه نفت و گاز واعظ طبسی و مثل بقیه مسائل و تکمیل کردن آگاهی مردم از قتل‌ها و جنایات را، آنوقت چه آقای خاتمی باشد، چه ایشان نباشد، چه آقای خامنه‌ای بخواهد و چه نخواهد و چه دیگرانی بتوانند و یا نتوانند تحول و پیش رفت جنبش قطعی‌تر خواهد شد. این آگاهی را چنان باید وسعت بخشید که نه فقط بخشی از تشکیلات وزارت اطلاعات، نه فقط برخی از فرماندهان نظامی بلکه اکثریت سالم این بخش‌ها و این فرماندهان همراه با زیردستانشان به جنبش بپیوندد و خواهان تحول شوند. بنابراین، امروز باید با تمام نیرو از دولت و از آقای خاتمی خواست که مردم را از واقعیات پشت پرده آگاه کند، علیه مافیای ثروت تصمیم بگیرد، لایحه به مجلس ببرد، بگذار شورای نگهبان مقاومت کند، بگذار رد کند، همین رد کردن‌ها، همین مقاومت‌ها و همین افشا شدن‌ها نیروی جنبش را بیشتر می‌کند. **ماشین دولتی مافیای ثروت باید در هم شکسته شود**، تحول جز از این طریق ناممکن است. باید به مردم، به این کارگرانی که حالا جلوی مجلس جمع می‌شوند و **به همه غارت شدگان با صراحت و با ارائه آمار باید گفته شود که به نام سازندگی مملکت را چگونه غارت کردند، بنام مبارزه با استکبار چگونه زدوبند کردند، بنام انقلاب چگونه علیه انقلاب عمل کردند، بنام مقابله با کودتا و براندازی، چگونه خودشان کودتای درون حکومتی و براندازی انقلاب کردند.** هر افشاگری در این زمینه‌ها، اگر به قیمت زندانی شدن جمع دیگری هم تمام شود، یک پیروزی و ضربه بزرگی به مخالفان تحولات است و زمینه را برای ریشه کن ساختن آنها فراهم می‌سازد. ما امیدواریم دولت و کابینه آینده با این عزم بر سر کار بیآید و مصمم به آگاه ساختن مردم از زیر و بم‌های وضع اقتصادی کشور باشد، مصمم به کنترل خصوصی سازی، مصمم به احیای صنایع داخلی، مصمم به کنترل بازرگانی خارجی، مصمم به احیای کشاورزی کشور باشد. اگر چنین باشد یک عزم ملی را پشتوانه خودش خواهد داشت و اگر غیر از این باشد، فرصت از کف جنبش نمی‌رود، بلکه ازکف کسانی می‌رود که می‌توانستند و می‌توانند بزرگترین و تاریخی ترین خدمات را به ایران و به جنبش مردم بکنند!